



شماره ۸۸ سال سی و سوم - سه‌شنبه ۳ تا شنبه ۶ مرداد ماه ۱۳۵۳

خواندنیها



پیکان جوانان ۵۶

ペイカン・ジャワナン



www.javanan56.com

ایران و جهان در سه روز گذشته

سفر اعلیحضرتین به آمریکا

● دیدار چهار روزه رسمی شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانوی ایران از دیروز (دو شنبه اول مرداد ماه) از ایالات متحده آمریکا آغاز شد. اعلیحضرتین که روزیکشنبه تهران را بعزم آمریکا ترك گفتند، پس از فرود هواپیمای در پایگاه هوایی «لانلی» شب رادر محلی تاریخی بنام «ویلیامزبورگ» بسر بردند و بامداد امروز با هلیکوپتر رهسپار واشنگتن پایتخت ایالات متحده خواهند شد و مورد استقبال رسمی پرزیدنت ریچارد نیکسون و بانونیکسون قرار خواهند گرفت و پس از انجام تشریفات دور اول مذاکرات سران دو کشور آغاز خواهد شد.

معرفی و شرفیابی سفرای تازه

● روز ۵ شنبه ۲۸ تیر آقای خلعتبری وزیر خارجه ضمن شرفیابی بحضور شاهنشاه آریامهر، آقای امیراصلان افشار را بسمت سفیر شاهنشاه در آلمان غربی و آقای فریدون فرخ را بسمت سفیر شاهنشاه در آلمان شرقی (جمهوری دموکراتیک آلمان) معرفی کرد.

● روز شنبه نیز دو سفیر جدید از ممالك یمن و وزونلا برای تقدیم استوار نامه های خود در کاخ نیاوران بحضور شاهنشاه آریامهر شرفیاب شدند. پس از این شرفیابیها «اوتامار-داسیلوا» سفیر وزونلا و «محمد علی ابراهیم» سفیر یمن جنوبی ماموریت سیاسی خود را در ایران بطور رسمی شروع کردند.

امضاء قراردادهای ایران و تونس

● پس از يك دیدار ۵ روزه هیئت اقتصادی ایران از تونس، قراردادهای تازه دو کشور بامضاء رسید. بموجب این قراردادها ایران علاوه بر يك وام دو میلیون دیناری که بتونس میدهد،

برای توسعه صنایع نفت در تونس نیز کارشناسان ایرانی و بورسهای تحصیلی در اختیار آنکشور قرار میدهد.

روابط سیاسی ایران و اکوادور

● براساس اعلامیه وزارت خارجه، از روز ۵ شنبه گذشته میان دولت شاهنشاهی ایران و دولت جمهوری «اکوادور» در قاره آمریکا روابط سیاسی در سطح سفارت برقرار شده است.

شناسائی رژیم افغانستان

● پیش از ظهر روز شنبه گذشته دولت ایران رژیم جدیدی را که در افغانستان بروی کار آمده است به رسمیت شناخت و بدنبال ممالك شوروی، هندوستان، آلمان غربی و چکاسلواکی ایران پنجمین کشور جهان و دومین کشور آسیا و اولین کشور مسلمان است که رژیم سردار محمد داود خان را برسمیت شناخته است.

شرفیابی وزیر خارجه هندوستان

● روز شنبه ۳۰ تیر ماه «سردار سواران سینک» وزیر خارجه هندوستان که بدعوت رسمی وزیر امور خارجه ایران برای مدت سه روز بتهران آمده بود در کاخ نیاوران بحضور شاهنشاه آریامهر شرفیاب شد. وزیر خارجه هند، بامداد روز یکشنبه تهران را ترك گفت.

آزمایش اتمی فرانسه

● با وجود همه اعتراضاتی که توسط دولت های ژاپن و زلاند جدید علیه انجام آزمایش اتمی جدید فرانسه در اقیانوس آرام شد و کار به تحصن کشتی های زلاند جدید در محل آزمایش کشید معهدا دولت فرانسه آزمایش اتمی خود را با موفقیت آزمایش کرد.

راه پیمائی مردم لیبی بطرف مصر

● يك گروه ۲۰ هزار نفری از مردم لیبی که طرفدار اتحاد سیاسی مصر و لیبی هستند، بطرف مصر

بحرکت درآمدند تا ورقهای را که با خون، برای انور سادات و ملت مصر نوشته بودند در قاهره تسلیم دولت مصر کنند. این راه پیمایان که بعد تعدادشان به ۵۰ هزار نفر رسید مورد مخالفت سخت رئیس جمهوری مصر اقرار گرفتند و بدستور وی ماموران امنیتی مصر مامور جلوگیری از ورود آنان بمصر شدند.

بدنبال صدور این دستور، سرهنك قذافی رهبر مردم لیبی از مقام خود استعفا داد که با مخالفت شورای انقلاب لیبی روبرو شد و او نیز که از تلاش های ۱۷ روزه خود در قاهره برای راضی کردن دولت و ملت مصر برای اتحاد سودی نبرده بود، ملت مصر را به قیام علیه انور سادات دعوت کرد. اتحاد دو کشور قرار است تا ۶ هفته دیگر عملی شود.

نخست وزیر پرتغال در لندن

● علیرغم همه اعتراضاتی که علیه کشتار سیاهپوستان موزامبیک توسط سربازان پرتغالی در لندن شد «کاتانو» نخست وزیر پرتغال برنامه سفر رسمی خود را به انگلستان انجام داد. جوانان انگلیسی علنا به نخست وزیر پرتغال خشم خود را نشان دادند ولی او بدون اینکه کوچکترین اعتنایی به آنان بکند برنامه دیدار خود را از نخست وزیر انگلیس اجرا کرد.

کنگره خاور شناسان در فرانسه

● چهار هزار نفر از خاور شناسان سراسر جهان از چهار شنبه گذشته در تالار دانشگاه سوربون پاریس اجتماع کردند تا در باره آخرین تحقیقات ایران شناسی در مورد تاریخ و زبان و باستانشناسی ایران به کنکاش بپردازند. هدف از این اجتماع بزرگ علمی، ایجاد يك مجموعه کامل از آثار علمی تاریخ ایران شناسی در جهان است.

قرارداد جدید نفت بمجلس تقدیم شد

هیچ نوع حقی به کنسرسیوم داده نمیشود که با مالکیت انحصاری شرکت ملی نفت ایران مغایر باشد

روز پنجشنبه ۲۸ تیر ماه، آقای امیر عباس هویدا نخست وزیر، بدنبال يك نطق مستدل و مشروح، قرارداد تاریخی نفت را که به هفتاد سال سلطه بیگانگان بر ثروت ملی ایران پایان میدهد، طی يك ماده واحده بمجلس شورای ملی تقدیم کرد تا مورد بررسی و تصویب قرار گیرد.

برنامه ریزی شرکتهای نفتی

نخست وزیر در مقدمه سخنان خود گفت در طول این مدت طولانی از زمان امتیازنامه داری تا بحال اداره امور صنعت نفت بطور دربست در اختیار شرکت های نفتی قرار داشت. این شرکتها نفت را بهر صورت و بهر مقدار که خود میخواستند استخراج میکردند و بهر قیمت و در هر کجا که مایل بودند بفروش میرسانیدند این شرکتهای نفتی بودند که برنامه تولید را تنظیم و جریان نفت را به بازارهای دنیاهدایت میکردند و با آنکه بین این غولهای عظیم نفتی در مسائل فروش و بازاریابی و دسترسی بمنابع جدید همواره رقابتی بی رحمانه وجود داشته ولی آنجا که پای منافع مشترک بمیان میآمد چون تنی واحد از تمام وسائل و امکانات برای نیل به مقاصد سودجویانه خود استفاده مینمودند و از منافع یکدیگر تا پای جان دفاع و حمایت میکردند و از راه همدستی و همداستانی بسیار موثر شرایط خود را هم به کشور های تولید کننده و هم به مصرف کنندگان نفت تحمیل مینمودند.

پیروی دنیا از ایران

آنگاه آقای هویدا به ملی شدن صنایع نفت در ایران اشاره کرده و موضوع قرارداد با کنسرسیوم بین المللی نفت را خاطرنشان شد و گفت: قرارداد کنسرسیوم برای ملت ایران آغاز راهی بود که از همان زمان اجرا خطوط اساسی راهی را که

میبایست ملت ایران برهبری داهیانه شاهنشاه بپیامید مشخص ساخت باین معنی که ایران با طی دو مرحله اختیار نفت خود را بدست گرفت. در مرحله اول قرار داد های ابتکاری در مشارکت از منافع تولیدات نفتی با ممالک و کمپانیهای نفتی امضاء کرد و مرحله دوم نیز بهره برداری کامل و بدلخواه از منابع نفتی بود که قبل از آن تحت رهبری شاهنشاه، اصل مجزا کردن بهره مالکانه از مالیات به کرسی نشاند شد و در بهمن ماه ۱۳۴۹ موافقتنامه تاریخی تهران امضاء شد و شرکت های نفتی در برابر اراده راسخ شاهنشاه سر تسلیم فرود آوردند.

در آن موقع کسی نمیدانست که الگوی مشارکت ایران بزودی در این ناحیه از جهان عمومیت خواهد یافت و بصورت پدیده ای در روابط بین کشور های نفت خیز و شرکت های نفتی درخواهد آمد.

راه حل های پیشنهادی شاهنشاه آریامهر آقای نخست وزیر افزود که شاهنشاه طی بیانات تاریخی خود در کنگره ملی مورخ سوم بهمن ماه ۱۳۵۱ از نظر تحقق بخشیدن به این منظور دو راه حل زیر را ارائه فرمودند:

ماده واحده

ماده واحده - بدولت اجازه داده میشود قرار داد مربوط به فروش و خرید نفت را که بین دولت ایران و شرکت ملی نفت ایران از یکطرف به شرکت های خارجی نامبرده در قرارداد مزبور از طرف دیگر منعقد و امضاء شده است بموقع اجرا بگذارد.

«يك راه اینست که تا شش سال دیگر کمپانی های موجود به کارشان ادامه دهند بشرطی که درآمد هربشکه نفتی که به ما میرسد از درآمد نفت ممالک هم حوزه ماکثر نباشد، بشرطی که قدرت صادراتی ایران به هشت میلیون بشکه در روز برسد و فاصله ای که حالا تا آن رقم هست پر شود، ما خود میدانیم با آن نفت اضافه چه کنیم. در سال ۱۹۷۹ قرارداد خاتمه پیدا خواهد کرد و شرکت های فعلی بدون هیچ مزایائی مثل دیگران باید بیایند و صف بکشند.

یا اینکه از موقع امضای قرارداد جدید تمام مسئولیت ها و هر چه که امروز در دست ما نیست، تمام برگردد به ایران و شرکت های نفتی مشتری طولی المدت ما باشند و ما نفت را به آنها برای مدت طولانی بقیمت خوب با تخفیفی که هرکس بیک مشتری خوب میدهد خواهیم فروخت.

سند تاریخی سن موریتس

آنگاه هویدا مسئله مذاکرات تاریخی «سن موریتس» را عنوان کرد و گفت:

مذاکراتیکه در حضور شاهنشاه در تهران، کیش و سن موریتس باروسای کنسرسیوم بعمل آمد منجر به تدوین سند تاریخی و افتخار آمیز سن موریتس در بهمن ماه ۱۳۵۱ گردید که اصول مهم آنرا شاهنشاه انشاء فرمودند و جای چون و چرا برای طرف باقی نگذاشتند. بموجب تصمیم تاریخی سن موریتس قرار داد ۱۳۳۳ ملئی قلمداد شد و روابط بین ایران و شرکت های عضو کنسرسیوم بر مبنای رابطه خریدار و فروشنده استوار گردید و شالوده قرار داد جدید ریخته شد و گوش های تازه در زمینه طرح و تنظیم قرارداد جدید با طرف قرارداد آغاز گردید و بدین بقیه در صفحه ۵۷

شامل : خبرهای رسمی کشور و جهان ، خلاصه گزارشها و ریز کارهای
خبری وزبده خبرهای خاص وخصوصی مطبوعات و انواع شایعات

● سفر سردار سواران سینگه وزیر
خارجه هند به ایران در حالیکه موضوع
مناسبات ایران و هند را در بحث محافل
سیاسی تهران قرار داده ، امید بسیاری
از محافل تهران و دهلی را به موفقیت
بوسس های پاری به رفع دمن سوء
بسم سی موجب در روابط دو سور
برایس داده است .

«اطلاعات»

● حضور وزیر خارج هند در
ایران و توقف وی ظرف ۴ روز گذشته
موجب شد که سیاست ایران بطور
آشکار و همه جانبه برای این کشور
آسیائی روشن شود و هند عملا دریابد
که ایران در کنار پاکستان فقط و فقط
برای جلوگیری از تجاوز ایستاده
است و نمیخواهد در منطقه به بهانه
خاصی ندرگیری تازهئی بوجود بیاورد .

«مرد مبارز»

● منابع مطلع دیپلماتیک گفتند
که در مذاکرات اخیر بین هند و
ایران ، هند به ایران اطلاع داده است
که پاکستانی مرفه ، ثروتمند و با
ثبات در کنار هند به نفع این کشور
و استقرار ثبات در شبه قاره است و
به همین جهت هند به حق حاکمیت
و استقلال پاکستان احترام می گذارد .
یک منبع آگاه گفت ایران در حالیکه
به هند پیشنهاد نرمش داده است از این
کشور خواسته است به بنگلادش توصیه
کنند از محاکمه ۱۹۵ اسیر نظامی پاکستان
خودداری کند زیرا همین مساله میتواند
دور نمای استقرار صلح و آرامش در
شبه قاره را تیره کند .

«آیندگان»

تلقی شده است .

ناظران سیاسی این سفر را «تقویت
هر چه بیشتر پایه های دوستی»
میدانند ، با توجه به روابط بسیار
دوستانه دو کشور باید این سفر را
موفقیت آمیز دانست .

«اراده آذربایجان»

● مطبوعات شوروی سفر امیر
عباس هویدا نخست وزیر را به مسکو
با اهمیت تلقی کرده و تفسیر هائی
در باره آن انتشار داده اند و متذکر
شده اند که مردم شوروی این خبر
مسافرت را با خرسندی تلقی کرده و
احساسات سرشار از دوستی عمیق و
احترام فراوان نسبت ب مردم کشور
همسایه خود ایران ابراز میدارند
بازدید نخست وزیر ایران از اتحاد
شوروی هنگامی صورت میگیرد که
روابط دو کشور در راه گسترش میباشد
و این روابط بر اساس طولی المدت
مبتنی میشود .

«کیهان»

روابط خارجی

● اعلام برنامه دیدار شاهنشاه
آریامهرو علیا حضرت شهبانو از امریکا،
از سوی وسایل ارتباط جمعی جهان
مورد بحث و تفسیر قرار گرفته
است .

مطابق برنامه غیر رسمی که
انتشار یافته شاهنشاه آریامهر در
امریکا طی یک برنامه فشرده با مقامات
امریکا پیرامون مسائل مورد علاقه
فی مابین مذاکره خواهند فرمود .

بوژه مذاکرات شاهنشاه آریامهر
با نیکسون و مباحثه با اعضاء کمیته
خارجی سنای امریکا و مذاکراتی که
در وزارت دفاع خواهند داشت از اهمیت
فوق العاده برخوردار است .

«ندای ایران نوین»

● سفر آقای هویدا نخست وزیر
به شوروی که بدعوت دولت شوروی در
مرداد صورت میگیرد با اهمیت خاص

دکترهاو اساتید دانشگاه هم به خرید و فروش زمین روی آورده اند !

درآمد چشمگیر فعالیتهای ساختمانی و خرید و فروش زمین بجائی
رسیده است . که اشخاص معروف نیز در این کار پر درآمد دست بفعالیت
زده اند . از جمله دو دکتر معروف و استاد دانشگاه یکی در رشته پلاستیک
و دیگری در رشته گوش و حلق و بینی در این زمینه شرکتی دایر و آگهی
نیز منتشر کرده اند و حتی دفتر این فعالیت را مطب خود اعلام کرده اند و
این موجب کمال تاسف است که حتی اساتید دانشگاه و دکتر های معروف
نیز آن حرفه را بر حرفه شریف طبابت ترجیح میدهند .

«جوانمردان»

در قرارداد جدید فقط «نفت» مورد معامله است

از نکات بسیار مهم و قابل توجه قرارداد جدید اینست که این یک توافق نفتی است و شامل گاز طبیعی نمیکرد. بنابراین کلیه ذخایر و مخازن گازی ناحیه (هوزه قرارداد قبلی) در اختیار ایران خواهد بود تا بهر شکل که مایل باشد از آن بهره برداری کند.

باید دانست که موجودی گاز در این منطقه در حدود ۴۰ میلیارد بشکه نفت تخمین زده شده است که نماینده یک ثروت سرشار می باشد که میتواند منابع مالی عظیمی در اختیار دولت بگذارد، هم اکنون مطالعات و مذاکراتی جهت بهره برداری از این منابع در دست انجام می باشد که احداث خط لوله گاز به اروپا از جمله پروژه های مورد نظر است - در واقع پروژه مورد نظر نصب دو لوله میباشد که از مسیر ترکیه، یونان، یوگسلاوی، ایتالیا، آلمان و بالاخره فرانسه خواهد گذشت این مقدار گاز معادل شصت درصد از کل منابع گازی ایران میباشد و پروژه احداث این خط لوله مستلزم بیش از ۴ میلیارد دلار سرمایه گذاری است.

«فرمان»

● بزودی کنفرانس بزرگی مرکب از سفرای ایران در کشور های اروپای شرقی و غربی با حضور وزیر امور خارجه و مشاوران ایشان در پایتخت یکی از کشور های اروپائی تشکیل خواهد شد.

«فرمان»

امور داخلی - تغییرات اداری

● ظرف چند روز آینده بالغ بر چند میلیون تلگراف تبریک به منظور عرض سپاس و حق شناسی از سوی مردم تهران و شهرستان ها به پیشگاه رهبر انقلاب ایران تقدیم خواهد شد و اوج هیجان شادی مردم را باید در روز های آخر مرداد ماه که تاریخ تصویب قطعی و توشیح قانون جدید نفت است پیش بینی نمود.

«مرد مبارز»

● شرکت گروه های مختلف اجتماعی در جشنهای مربوط به پیروزی نفت به تدریج وسیعتر میشود.

هم اکنون گروه های مختلف، خود را آماده میکنند که تظاهرات میهنی بزرگی برای بزرگداشت عقد قرارداد جدید برپا کنند.

گفته میشود برگزاری این جشنها که چند روز ادامه خواهد یافت تا توشیح لایحه جدید جریان داشته و متعاقبا مراسم بزرگی برپا خواهد شد که نمایندگان مردم احساسات خود را بر مبنای پیروزی جدید بیان کنند.

«ندای ایران نوین»

● شایعه تغییرات هنوز بقوت خود باقی است و در تغییراتی که قرار است انجام شود نام یکی از استانداران جنوب بعنوان وزیر برده شده و نام یکی دیگر از استانداران شمال برای جانشینی وی سر زبانها است و جای استاندار شمالی را یکی از فرمانداران کل خواهد گرفت.

«فریاد خوزستان»

● در محافل سیاسی هم چنان صحبت از تغییرات است، در حالیکه

این شایعات در تمام سطوح بر سر زبانها نیست و آنچه قطعی بنظر میرسد معرفی چند معاون تازه برای وزارتخانه ها است.

«اراده آذربایجان»

● تحولات نفتی ایران که با تقدیم لایحه تاریخی آن به مجلس موضوع نفت را در صدر مسائل مورد

بحث محافل تهران قرار داده این پیش بینی را که با خلق وزارت انرژی مسائل مختلف و مربوط به نفت «سیاسی و فنی» از یکدیگر تفکیک خواهند شد تقویت بخشیده است. این پیش بینی اینک مدتها است که در بحث محافل تهران قرار دارد. ناظران امور و منابع آگاه بدون آنکه اظهار نظر دقیقی به

بجای اصلاح وضع اتوبوسرانی تابلوی ایستگاهها را

رنك و روغن زده اند

مدتی بود که تابلو های راهنمایی شمایل و هیات خود را عوض نکرده بودند، هفته گذشته دیدیم که ایستگاه های اتوبوس با تابلوهای جدیدی تزئین شده اند، با کمی کنکاش و جستجو دریافتیم که این دسته گل آقایان مسئول اتوبوسرانی است که بر سپیل تفنن تابلو های جدیدی را که نشانه شاخصیت ایستگاههای اتوبوس است نصب کرده اند.

انگاری مسئولین اتوبوسرانی بابتخت به رنگ کاری علاقه وافری دارند و از این نظر میخواهند مسافران محترم را از حظ بصر محروم نکنند، مدتی مکانهای توقف و در و دیوار ایستگاهها و حالا این تغییر رنگ شامل تابلوهای شاسانی نیز شده است، هر روز به رنگی بت عیار درآید.

«هفتگی جوانان»

شناسائی ایران برای افغانستان مهتر از شناسائی شوروی و هندوستان است

محافل سیاسی تهران شناسائی رژیم جدید کابل را بوسیله ایران با اهمیت فوق العاده تلقی کرده و آن را از نظر تحکیم رژیم جدید افغانستان حتی مهتر از شناسائی شوروی و هند میدانند.

اعلام شناسائی ایران يك روز قبل از مسافرت شاهنشاه آریامهر به آمریکا و در جریان مذاکرات با اهمیت «سواران سینک» وزیر خارجه هند بامقامات ایرانی صورت گرفت.

بنا بر گزارش محافل مطلع طی سه روز گذشته تماسهای حساسی بمنظور بررسی شرایط جدید حاکم در افغانستان بامقامات ایرانی صورت گرفت ولی ایران فارغ از تمامی جریانهای خاص سیاست مستقل مای شناسائی رژیم جدید کابل را اعلام داشت.

عدم اعلام شناسائی دولت جدید میتواند رژیم داود خان را با بحران روبرو سازد. بنظر میرسد پس از اعلام شناسائی ایران، بتدریج گروه کثیری از کشور های غربی و شرق نسبت به رژیم جدید اعلام شناسائی کنند.

گفته میشود در فاصله ای نزدیک، پاکستان نیز علیرغم پاره ای مسایل مبهم فی مابین، منجمله آینده پشتونستان و دعاوی احتمالی داود خان، رژیم افغانستان را برسمیت خواهد شناخت و راه را برای مناسبات دوستانه در آینده هموار میکند.

اعلام شناسائی ایران که روز گذشته در سراسر جهان با اهمیت فوق العاده انعکاس یافت رژیم حاکم بر افغانستان را کاملاً مستحکم ساخته و به این دولت اجازه میدهد برنامه های عادی خود را دنبال کند.

این شناسائی با استقبال گرم کابل روبرو شد و ممکن است بزودی هیات مهمی از کابل راهی تهران شود.

«ندای ایران نوین»

صحت این شایعه ابراز دارند منطق خلق وزارت انرژی را رد نمیکنند. وجود چنین وزارتخانه ای به شرکت ملی نفت که در آینده در ردیف بزرگ ترین شرکت های نفتی بین المللی جهان قرار خواهد گرفت فرصت خواهد داد که تمام کوششهای خود را مصروف امور صنعتی و بازرگانی نفت نموده و آماده قبول مسئولیتهای جدید و ظهور در بازارهای بین المللی جهان گردد. (اطلاعات)

● با موافقت نخست وزیر لویج دولت، از این پس، قبل از تقدیم به قوه مقننه در گروه پارلمانی اقلیت نیز بررسی میشود.

به دنبال این موافقت نخست وزیر گفته شد که لویج دولت پس از طرح و بررسی در فراکسیون پارلمانی حزب ایران نوین و آماده شدن برای تقدیم به پارلمان در گروه پارلمانی اقلیت مطرح می شود، تا اقلیت فرصت کافی برای بررسی جزئیات لویج و بحث در پارلمان داشته باشد.

«آیندگان»

گونگون

● رستوران آب انبار که بتدریج جزء یکی از اماکن توریستی تهران درآمده است اخیراً با اقبال کم سابقه جهانگردان مواجه گردیده و مشتری انواع غذاهای ایرانی که در این رستوران عرضه میشود اکثر خارجیها هستند.

«جوانمردان»

● بقرار اطلاع حاصله بنیاد شاهنامه فردوسی که با حمایت همه جانبه وزارت فرهنگ و هنر در سال ۱۳۵۰ با شرکت چند تن از مطلعان به وجود آمده دست به اقدام مهمی زده و تاکنون تقریباً نیمی از این کار ارزنده باتمام رسیده است - بنیاد شاهنامه فردوسی پس از تجزیه و تحلیل دقیق علمی و مقایسه و تلفیق متون قدیمی و خطی شاهنامه تصمیم به تهیه و انتشار نسخه کامل و مستندی از شاهنامه

کار در جراید مطالبی در باره سوابق کسانی که باینکار اقدام کرده اند و موسسین شرکت مزبور درج شد و موضوع بدادگستری کشید و جنجالی براه افتاد، اما مدتها سر و صدائی نبود. اکنون که ساختمان مزبور پایان یافته و اشخاص برای سکنی مراجعه کرده اند معلوم شده که این شرکت يك آپارتمان را بچند نفر پیش فروش کرده و سر عده ای بدون کلاه مانده است که موضوع اکنون تحت بررسی و رسیدگی است. «دنیای جدید»

فردوسی گرفته است و برای این کار هفت نسخه بسیار قدیمی مورد بررسی و امان نظر قرار گرفته - بعلاوه این بنیاد در صدد است پس از انجام کار بالا از داستانهای مختلف فردوسی يك سلسله نمایشنامه های حماسی، و همچنین فیلم و اسلاید برای استفاده علاقمندان تهیه نماید.

«فرمان»

● چند سال پیش يك موسسه دست بکار ساختمان آپارتمانهای مجهز و آبرومندی شد و شروع به پیش فروش این آپارتمانها کرد، در همان ابتدای

پیروزی بزرگ ایران

آنچه هفته گذشته کشور ما از پرتو راهنمایی‌های مدبرانه شاهنشاه، رسماً و عملاً بدان دست یافت تنها يك پیروزی مهم اقتصادی و مالی نیست، از فرط اهمیت و عظمت، از نظر خیلی‌ها تا همین چندی پیش، این فقط يك آرزو بود، آنهم آرزوی دشوار، بلکه محال!

آن خداپیامرزی که جان خود را بر سر این آرزو گذاشت و ایران و ایرانی را اولهنك ساز هم نمی‌پنداشت و آن نخست‌وزیری که بوعده و به خاطر روزی سیصد هزار لیره کشور و مردم آنرا تا لب پرتگاه هم برد، کاش بودند و میدیدند همان ایران و ایرانی که بی‌اذن و اجازه کمپانیهای نفتی و عمال آنها آب هم نمیتوانست بخورد، و همه جا، حکم حکم نفت و فرماندار نفت بود که اجرا میشد، اکنون بی‌موافقت با او، ثروتمندترین کشور های پیشرفته جهان، نان هم نمیتوانند بخورند، نه تنها درآمد روزی سیصد هزار لیره که برای نخست‌وزیر وقت آرزو بود امروزه از مرز ده برابر هم گذشته، اصولاً برای نخست‌وزیر امروز ایران از فرط عادت بموقعیت و امید و استظهار بآینده ایران و ارشاد شاهنشاه آن هیچ چیز محال نیست تا چه رسد بآرزو!

هنوز زود و دشوار است که ما بتوانیم دریابیم بچه رسیده‌ایم و به

چهار خواهیم رسید، در آینده‌ای نه‌چندان دور تنها گاز ایران میتواند شیشه عمر اروپای صنعتی را در دست داشته باشد.

در روزنامه‌های دو سه شب‌پیش بود که خبرنگار بی. بی. سی. از لندن دم از ۴۰۰ هزار!، آنهم میلیون‌دلار! درآمد، تنها بابت لوله‌کشی گاز ایران به اروپا میزد این رقم رقمی است که تصور آنهم برای ما مشکل است تاچه رسد بدرك آن.

بسیاری از مردم که از چند و چون قضایا و کم و کیف کار آگاهی ندارند و همه چیز را سطحی و از نظر شخصی نگاه میکنند ممکن است بگویند: بفرض این که درآمد نفت کشور در هر روز و ساعت سر به میلیارد زد، از اینهمه درآمد سهم ما چیست و چه به ما میرسد؟

این پرسش با همه دلنشینی، درست نیست. اگر فرد فرد افراد مردم را بجزء جزء اعضای بدن تشبیه کنیم، طرح این سؤال مانند این است که دست و پا و چشم و گوش و ابرو بگویند از این همه غذاهای لذیذ و مقوی و زیاد که دهان فرو میبرد و زبان مزه آنرا می‌چشد سهم ما چه میشود؟!

این راست است که مبلغی باسم درآمد نفت، به حساب بانکی و پس‌انداز کسی برده نمیشود و از این بابت هم

بحقوق و درآمد کسی اضافه نمیشود، ولی همانطوریکه انواع غذاها در بدن تبدیل به بدل مایتحلل میشود و شیره آنها از راه گردش خون بسایر اعضای بدن میرسد و بآنها توانائی ادامه زندگی و قدرت کار می‌بخشد و قسمت اعظم و مهمش هم در بدن صرف تقویت جسم و دفاع در برابر انواع میکربهای خارجی میگردد، درآمد نفت هم از راه بودجه مملکت و مجرای سازمان‌ها صرف بهبود کلی وضع کشور و مردم آن میشود و باز هم خواهد شد.

شما خیال میکنید، کمپانیهای نفتی، عاشق چشم و ابرو، باشیفته سوابق تاریخی و خوی مهمان‌نوازی ما هستند که در بست تسلیم شدند. اولاً که آنها در برابر منطق قوی و اراده محکم شاهنشاه جز تسلیم راهی نداشتند. در ثانی نظیر نفت ما را خیلی‌ها دارند، خوب و زیادش را هم دارند، آنچه ما را بر آنها در نظر کمپانیها و در واقع برتری بخشیده و اولویت داده است، صرفنظر از موقعیت، ثبات دائمی و رژیم انسانی است که جهان‌امروز برای آن فوق‌العاده ارزش قائل است.

در این منطقه از جهان، خداوند عالمیان تسلط بر منابع انرژی و شیشه عمر جهان را در کف با کفایت شخصیتی گذاشته که با آن دیگران را تهدید نمیکند و درآمد حاصل از آنرا اگر

افغانستان، هواپیمائی بی بال

شد ، «تایمز مالی» نوشت که اگر او هم شکست بخورد ، ممکن است رژیم هم به همراه او سقوط کند . روزنامه‌ی لندن اضافه کرده بود «البته آقای شفیق در موقعیت مردیست که باید ماشین بدون بنزین یا هواپیمای بدون بال را به حرکت در آورد».

افغانستان ، سوای دشواری‌های داخلی ، با تعدادی مساله‌ی خارجی نیز روبروست . مرز های مشترکی که با اتحاد شوروی ، چین ، پاکستان و ایران دارد ، این کشور را بازبجعی رقابت های مسکو و واشینگتن در منطقه کرده است . تاکنون حکومت کابل موفق شده بود که یک سیاست دشوار تعادل را اعمال کند .

شاهزاده داود که حکومت را به دست گرفته است تأیید میکند که سیاست «عدم تبعیت» را ادامه خواهد داد . منتها باید دانست تا چه حد موفق میشود ، زیرا از سال ها پیش اختلافی میان افغانستان و پاکستان بر سر قبیله‌ی «پاتان» که در دوسوی مرز زندگی میکنند ، وجود دارد . کابل معتقدست که خط مرزی خودسرانه توسط بریتانیای کبیر تعیین شده است و باید به پاتان های پاکستانی حق تعیین سرنوشت یا دست کم خودمختاری بیشتری داده شود .

شاهزاده داود همیشه هوادار قاطعیت در برابر کراچی بوده است و ۱۹۶۳ ، حتی به دنبال بستن مرز افغانستان پاکستان ، تن به ایجاد بحرانی با ایالات متحد نیزداد . چون احتمال نمیرود که پاکستان پس از آن که بنگلادش را از دست داد ، حاضر به بریده شدن بخشی از غرب هم بشود ، میتوان تشدید بحران میان دوهمسایه را پیش‌بینی کرد . آیا روس‌ها ، آمریکائی و چینی‌ها که از هر موقعیتی برای پیش راندن مهره‌هایشان در این منطقه‌ی استراتژیک استفاده می کنند ، در برابر درگیری افغانستان و پاکستان خونسرد خواهند ماند ؟ «آیندگان»

است ، با وجود کمک های خارجی قابل توجه ، هنوز هم نتوانسته است ، «امروزین» بشود .

با این حال ریشه‌ی بحران کنونی در نهاد های سیاسی است . البته ، پادشاه ، نه سال پیش نظام پارلمانی را مستقر کرد ، اما تاکنون حاضر نشده بود ، تشکیل احزاب سیاسی را اجازه دهد و به این ترتیب امکان پیدا شدن اکثریتی را در پارلمان بوجود آورد . در واقع مجلس ملی از دویست و هجده عضو ترکیب شده است که بیشتر در پی دفاع از منافع محلی یا قبیله‌ای هستند و از ۱۹۶۴ تاکنون تمام ابتکار های قوه‌ی مجریه را فلج کرده‌اند . طی نه سال ، پنج نخست وزیر به ناچار از انجام وظیفه صرفنظر کردند . هنگامی که ششمین نفر ، موسی شفیق ، شخصیت درخشان چهل ساله ، به نخست وزیری خوانده

بودید بخريد و ناز چند کشور را در راه تهیه آن حتی در برابر طلا میبایست بکشید .

من هم مانند خیلی‌ها تا چندی پیش نمیدانستم همین نفت سیاه که در کوره‌ها مصرف میشود و ناواینها و حمام‌ها را گرم میکند ، نه تنها مجانی است شرکت چیزی هم دستی روی آن میگذازد ، اگر اینها سهم مستقیم من و شما نیست پس چیست ؟

بنظر ما دولت هویدا ، اگر هیچ کاری هم نکرده باشد ، همین‌ك کارش که اجرای بدون‌چون و چرای منویات شاهنشاه در مورد تسلط و حاکمیت بر منابع نفتی میباشد ، برای افتخارش بر سایر خدمتگزاران کافی است ، تاچه رسد باینکه افتخارات دیگر هم داشته باشد .

افغانستان ، کشور سلطنت استبدادی از آغاز استقلال در سال ۱۹۱۹ و سلطنت مشروطه از سال ۱۹۶۴ پس از کودتا جبهه‌ی شد . البته همیشه امکان هست که ورق برگردد . محمد ظاهر شاه که پس از قتل پدرش در ۱۹۳۳ به تخت نشست بدست شوهر خواهرش شاهزاده سردار داود برکنار شد . سردار داود از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۳ مرد نیرومند کشور بود تا این که اصلاح قانون اساسی نفوذ خاندان سلطنت را کاست و پارلمان را برپا کرد . ظاهر شاه ، سلطان اصلاح‌طلبی بود که در عین حال قدرت تقریباً مطلقى را حفظ کرده بود و موفق نشد کشورش را از عقب‌ماندگی بیرون بکشد . راست است که تمام ثروت افغانستان در زیبایی وحشی‌اش خلاصه میشود . این کشور بدون نفت که در معرض رقابت‌های پایان‌ناپذیر قبیله‌ای

وقف آبادی کشور و رفاه مردم منطقه نکنند صرف آشوب و اغتشاش و بهم‌زدن آرامش کسی نخواهد کرد . اگر اینها ارزش ندارد ، پس چه ارزش دارد ؟

از طرف دیگر ، در ده سال اول انقلاب و از دوران ریاست دکتر اقبال در شرکت ملی نفت ایران ، هیچ‌موسسه فرهنگی ، اجتماعی ، بهداشتی و خیریه و عام‌المنفعه‌ای نیست که بنحوی از انحاء از درآمد نفت و از قبل آن ارتزاق نکند ، اگر سود اینکارها غیرمستقیم عاید من و شما نمیشود ، پس چه میشود ؟

همین نفت و بنزینی که در عصر ترقی قیمت‌ها به نرخ ده پانزده سال پیش میخريد و دم و دود آنرا بحلق مردم فرو میکنید ، اگر نفت و درآمد آن نبود خدا میداند بچه قیمت‌ناچار

نامه يك دانشجوی ایرانی از لندن

جناب آقای امیرانی سردبیر
محترم گرامی مجله خواندنیها

من یکی از دانشجویان مقیم خارج از کشور هستم که مدت زیادی نیست که از وطن دور شده‌ام ولی در این مدت تا حد بسیار زیادی طرز فکر عوض شده و مانند يك جوان که در آغوش پدر و مادرش باشد و اصطلاحاً به آن بچه‌ننه می‌گویند فکر نمی‌کنم ، و در کارهایم این موضوع به خوبی به چشم می‌خورد ، نمی‌خواهم زیاده از حد مطلب بنویسم و یا این که از خودم تعریف کنم بلکه مقصودم چیز دیگری است . در حدود دو ماه پیش به منزل یکی از دوستانم در شهری که فاصله‌اش تا شهر من زیاد است رفته بودم ، برحسب اتفاق دو مجله خواندنیها در آنجا مشاهده کردم ولی هیچ به آنها اعتناء نکردم ، دلیلش هم واضح بود به این دلیل که از باطن این مجله هیچ چیز نمی‌دانستم و حتی يك بار هم به خاطر خدا لای آن را باز نکرده بودم وقتی که در خانه دوستم تنها شدم هیچ وسیله سرگرم‌کننده‌ای در اختیارم نبود به‌ناچار یکی از مجله‌های خواندنیها را برداشتم اول که سری و خواندم از بعضی قسمت‌های آن بدم نیامد بخصوص قسمت‌هایی که در کادر قرار داده شده بود . بعد به بخش گفتنیها راجع به فیلم « مرداستثنائی » که خود جناب‌عالی آن را مرقوم داشته بودید رسیدم با خواندن این مقاله

واقعا مثل کسی که دوست تازه‌ای پیدا کرده باشد ، شدم ، واقعا مقاله‌ای گیرا و درخور تامل بود و خود من هم که در این مورد با شما هم‌عقیده بودم از این که واقعا کسی مثل خودم فکر میکرد و من میتوانستم افکار خود را راجع به فیلم‌های حاضر و امروزی در این مقاله یا اصولاً در يك مجله ببینم اشک شوق مرا فرا گرفت . بعد از این مقاله به نوشته‌ای دیگر تحت عنوان « قلمهای متعدد » که جناب آقای محسن نقوی نوشته بودند رسیدم واقعا خود را در عرش احساس کردم و دیدم تا حالا هرچه خودم فکر میکردم در این مجله دیده می‌شد با عجله شروع به خواندن بقیه مجله کردم به مقاله‌ای از آقای رضا همراه رسیدم به عنوان « نشریه های اختصاصی » و این مقاله واقعا وضع بعضی از ادارات را به خوبی نشان میداد.

خلاصه خیلی دیگر از قسمت‌های شیرین مجله خدا میداند من يك سطر از این دو مجله ذکر شده را جا نگذاشتم ، وقتی که دوستم به‌خانه‌اش مراجعت کرد ، از او سؤال کردم ، تو این مجله‌ها را از کجا آوردی یا می‌آوری ؟ جواب داد : پدرم هر هفته از ایران برایم می‌فرستد . گفتم : باز هم از این مجله‌داری ؟ گفت : بله . گفتم : می‌توانی چندتایی به من بدهی ؟ گفت : مقداری را خودم می‌خواهم از نو بخوانم ولی آن مقدار را که جدیداً خواندم میتوانم به تو بدهم .

من هم مجله‌ها را برداشتم و رهسپار خانه شدم و تا ساعت ۲ بعد از نیمه شب مشغول خواندن مجله بودم . خلاصه سرتان را درد نمی‌آورم از آن بعد هر دو هفته يك بار برای گرفتن مجله جدید به آن شهر پیش دوستم می‌روم و شاید شما بدانید که در خارج مسافرت حتی با اتوبوس که از همه وسایل نقلیه ارزان‌تر است چه مبلغ زیادی میشود ولی من به‌شخصه راضی هستم که این پول را بدهم و مجله‌ای که واقعا به درد بخورد و انسان از خواندنش لذت ببرد بخوانم ، نه بعضی مجله‌های پوچ و بی‌مغز . جناب آقای امیرانی مقصود من از نوشتن این بود که بگویم دانشجویان مقیم خارج کشور فقط به يك مجله اکتفا نکنند و روزنامه‌هایی که در ایران چاپ میشود اهمیت میدهند و برای خواندن و بدست آوردن آن خدا شاهد است نوبت میگیرند و تنها مجله‌ای که عرض کردم مجله بی‌نقص خواندنیهاست و از این جهت خواهش و آرزوی من این است که شما این مجله را به صورت مجله هوایی هم منتشر کنید تا ما دانشجویان باآسانی بتوانیم آن مجله را بخوانیم و لذت ببریم . دیگر عرضی ندارم جز آرزوی پایدار ماندن مجله عزیز خواندنیها با مقالات کم‌نظیرش.

احمد همایونی - لندن

۱۳۵۲ر۴ر۲۲

انعکاس پیروزی نفت در مطبوعات مختلف

پیروزی ملی در امر نفت

۶۰۰۰۰ بشکه بیشتر از اعراب اضافه تولید نفت خام دارد و از نظر درآمد سالانه ۲۵ میلیون دلار بیشتر از قرارداد مشارکت اعراب حاصل میبرد .
که این رقم به طور قطع برآثر کمبود نفت و گرانی آن ظرف ۲۰ سال آینده بیشتر از دو برابر ترقی خواهد کرد .

با توجه بمفاد قرارداد جدید و مقایسه آن با قرارداد های گذشته هرکسی میتواند خیلی سهل و آسان بمزایای آن و رمز پیروزی بزرگ ایران پی ببرد .

«مهرایران»

میلیون دلار خواهد بود که قسمتی از این اضافه درآمد مربوط بامضای قرار داد جدید و قسمت دیگر مربوط به روزی ۲۰۰۰۰۰ بشکه اضافه تولیدنفت خام است که مستقیما بوسیله شرکت ملی نفت صادر میشود .

۴ - از نظر عواید و تولید قرارداد جدید نسبت بقراردادی که کشور های عربی تولید کننده نفت با شرکت های بزرگ نفتی جهان دارند امتیازات زیادی دارد من جمله از لحاظ فروش مستقیم شرکت ملی نفت روزانه

پیروزی نفت نه تنها در سراسر ایران به عنوان يك موفقیت بزرگ و يك رویداد مهم تاریخی در حیات سیاسی و اجتماعی مردم این سرزمین تلقی میشود بلکه در سرتاسر جهان از لحاظ اهمیتی که دارد مورد بحث و گفتگو قرار گرفته است .

شاهنشاه آریامهر ۱۸ سال تمام از هر فرصتی برای احقاق حق ملت ایران و انجام رسالتی که در این راه به عهده داشتند بهره برداری میکردند تا اینکه در ششم بهمن ۱۳۵۱ شاهنشاه آریامهر طی نطقی که در اصفهان ایراد فرمودند وعده های امید بخشی به ملت خود دادند و از آن هنگام طبق مذاکرات مداومی که در (سن موریتس - تهران جزیره کیش) بین نمایندگان ایران و کنسرسیوم صورت گرفت ، موافقت نامه اصولی و منصفانه بامضا رسید که بر اساس آن :

۱ - دولت ایران حق حاکمیت مطلق خود را بر منابع نفتی این سرزمین بدست آورده است و به عنوان مالک اصلی و قطعی تمام امور مربوط به نفت را از مرحله اکتشاف - استخراج - تصفیه تا مرحله فروش راسا و مستقلا نظارت میکند و انجام میدهد .

۲ - دولت ایران در ۲۰ سال آینده تا هر مقدار که مصلحت بداند تولید نفت خود را افزایش میدهد و از آن مقدار که فعلا در حدود ۴۲ میلیون بشکه در نظر گرفته شده در حدود ۲۹ میلیون بشکه آنرا بکنسرسیوم می-فروشد و بقیه را مستقیما و راسا برای فروش در اختیار خریداران قرار میدهد .

۳ - درآمد نفتی ایران در ۱۳۵۲ یعنی در سال جاری در حدود ۳۳۰۰

گشایش فصلی درخشان در اقتصاد ملی ایران

آن بستگی بدان دارد ، پدید گردید ، و این بمعنای آنستکه تعیین کننده سرنوشت اقتصاد نفت ایران یا بهتر گوئیم اقتصاد ملی ایران دیگران نخواهند بود ، بلکه خود ایران خواهد بود و بعبارت ساده تر دخل مملکت و ملت ایران در اختیار مطلق و تام و تمام خودش است که میتواند براساس آنچه درآمد خواهد داشت ، خرج کند .

موافقت نامه در همه جا دلالت بر مالکیت مطلق اقتصادی ایران دارد و ماده ۲۴ آن هر نوع تعبیری را که مغایر با این حق و یا بوجود آورنده توهم دادن حتی به اعضای کنسرسیوم و شرکت های نفتی در مورد دارائی ها و وسائل مورد استفاده عملیات شود ممنوع میکند . در صورت بروز اختلاف بالجمله داوری در ایران و موافق قوانین ایران خواهد بود .

«ندای ایران نوین»

لایحه قانونی که روز پنجشنبه آقای امیرعباس هویدا نخست وزیر تقدیم مجلس شورای ملی کرد بی شک و تردید فصل درخشانی را در اقتصاد نفت ایران که بطور عمده بستگی غیر قابل انکار با اقتصاد ملی ایران دارد گشوده است .

موافقتنامه فروش نفت محتوی مسائل عیدیه ای بر بنیاد سیاست جدید نفتی ایران است که باید آنرا جزئی از سیاست مستقل ملی ایران دانست که بر حفظ منافع و مصالح عالی کشور و ملت ایران استوار میباشد . این بیان رئیس دولت که (مرکز فرماندهی نفت که در مدت هفتاد سال در لندن استوار بوده از میان رفته و منتقل به تهران شده است) خود گویای تحول عظیمی است که در این جهش تاریخی و در پرتو صلابت اراده شاهنشاه و درایت و کیاست ایشان در اقتصاد نفت ایران که گفتیم اقتصاد ملی ایران قسمت اعظم

نبردی که در آن یکپارچگی پیروز شد

اگر تنها سه ویژگی قراردادی را که در زمستان پر برف سن موریتس سامان گرفت و در مرداد داغ تهران قانونی میشود در نظر آوریم، نیازی به تحلیل های غولهای کاغذین به خشم آمده در همسایگی مان نمی یابیم.

نخستین جابجا شدن مقررماندهی است که اینک نه در «لندن» بل در تهران است. در آنجا بود که شیر پیر با نفت ایران چیزی «متفق» بر «متحدان» را بی ریخت و از وزارت دریاداری به خانه شماره ۱۰ داوینک استریت رسید.

و در اینجا است که نفت خود را یکی از «منابع درآمد» میدانیم و با آن طرحهای عمرانی را پی میریزیم. دو دیگر، جدا شدن سرنوشت گاز از نفت، گازی که همه امروزینان و آینده نگران بر این گه آینده «انرژی» دنیاست بی گمانند.

گازی که براساس برآوردی تنگ دستانه، هم ارز ۷۰ میلیارد بشکه نفت است و درآمد آن رقمی نه در دسترس باورها.

گاز اینک تنها و تنها در اختیار صاحب آن است. نه میسوزد و بیابان های مسجد سایمان را سرخی میبخشد، نه راه باریکی به خارج دارد، به ثمن بخش.

و دیگر یکباره در اختیار گرفتن همه آنچه که سالها برای دیگران و در خاک ما بود، از پالایشگاه و لوله های پیچ در پیچ تا آنها که در خدمتش بودند.

این ها همه به «ریال» و «دلار» و هیچ ارز دیگری سنجیدنی نیست و وقتی به «ریالها» و «دلار» ها افزون شوند شادمانی ملت را می سازند که اینبار نیازی به تظاهرات خیابانی ندارد میدان ۲۸ مرداد (مخیرالدوله) خیابان سعدی، اکباتان و میدان بهارستان که

دارسی، نخستین قرارداد نفت در خاورمیانه بود و پای بیگانه را به این حدود گشود.

قرارداد امروز نیز نخستین پایانه استیلاهای نفتی و سوت داور برای پایان گرفتن نبردی است که در آن «یکپارچگی» پیروز شد. «آیندگان»

آنها را بیاد دارند، اینک زیر گامهای کسانی هستند که میروند و گاه می دوند. این قرارداد تنها پرونده هفتاد ساله نفت را نمی بندد، بلکه به «استیلا»ی نفتی در خاورمیانه میتواند پایان دهد. مگر نه این که قرارداد

با اراده شاهنشاه آریامهر در رابطه نفتی جهان

عصری نو آغاز شد

و حالا، ایران به عمر عاملیت و قائم مقامی کنسرسیوم نفت، پایان بخشیده است، و کنسرسیوم دیگر در اداره نفت و گاز ایران، حقی ندارد. و این حق، از جانب ایران به شرکت ملی نفت ایران، سپرده شده است. یعنی بجای گروه کمپانی های خارجی، که دارای منافع مختلف و در نهایت امر مغایر با منافع و مصالح ایران بودند، یک شرکت ایرانی، با ملیت ایرانی، و با هدف و برنامه و سرمایه ملی، و با نقطه نظر های هماهنگ با منافع و مصالح ایران، سر رشته کار را بدست گرفته است.

ملت ایران، که یک ربع قرن در آرزوی تحقق حاکمیت ملی، بر منابع نفت کشور خویش بود، امروز، این آرزو را، چون بسیار آرزوی بزرگ دیگر، برآورده می بیند. و دست و اراده ای را که برآورده شدن این آرزو را میسر ساخت، می شناسد. می ستاید و سپاس می گذارد.

شاهنشاه آریامهر، به آرزوی ملت خود تحقق بخشیدند، بی آنکه در برآوردن آرزوی ملی به برانگیختن هیجان، و نگرانی، و ایجاد موج بقیه در صفحه ۵۷

قرارداد فروش نفت به کنسرسیوم روز پنجشنبه گذشته توسط آقای هویدا نخست وزیر بصورت یک ماده واحد به مجلس شورای ملی تقدیم گردید که بموجب آن، شرکت ملی نفت ایران به حق تقدم اعضای کنسرسیوم نفت را، برای خرید در نظر میگیرد. یعنی لب و روح و اصالت قرارداد جدید، درین سرآغاز است که حق تمام و کامل مالکیت و تصدی و کنترل کلیه ذخائر هیدروکربور و دارایی ها و اداره صنعت نفت (که متعلق به ایران و ناشی از حقوق حاکمیت ملی ایرانست) به وسیله شرکت ملی نفت ایران اعمال شود.

آنچه در روابط نفتی ایران، تغییر یافته اینست، و پایه و اساس است که، تا پیش از توافق سن موریتس، اصل مسجل و شناخته شده ملی بودن نفت ایران، و جریان حقوق حاکمیت ایران، برین اصل، مورد قبول بود، اما، ایران به حق اعمال این اصل را در اداره صنعت نفت، به کنسرسیوم مرکب از کمپانی های بزرگ سپرده بود که بهمین مناسبت، دو شرکت عامل تشکیل داده بودند و بجای ایران و به قائم مقامی ایران، عمل میکردند.

نامه‌ای از يك طلبکار و بدهکار ویکنفر رباخوار بقول خودش: پست!

جناب آقای امیرانی مدیر محترم
مجله خواندنیها

با کمال احترام و حسن نیت عرض میشود که از سرمقاله امروز شما در موضوع چک بی محل واقعا تعجب کردم. اگر کسی به پختگی و حسن نیت جناب عالی اطمینان نداشته باشد از این مقاله فکر میکند یا تظاهر و عوام فریبی شده یا از کار و کاسبی و بازار پرت هستی بده چک بده هستم نه چک بگیر ولی اگر به چک اطمینان نباشد چه کسی چک از بنده قبول خواهد کرد چرا میخواهید کارها بخوابد چرا مردم در بی اعتباری چک مجبور شوند تمام نقدی معامله کنند.

مگر نه حفظ اعتبار چک برای جریان کار و رونق کسب لازم است؟ مگر نه مجازات توقیف شخص برای چک بی محل برای حفظ اعتبار چک است؟ مثل این است که برای قاتل و جنایتکار و خرابکار کسی دل بسوزاند و بگوید اگر قاتل را قصاص کنید که مرده زنده نمیگردد بلی مرده زنده نمیگردد ولی زنده های دیگر کشته نمیشوند.

اینکه سفته و چک و رسید عادی را همه یکسان رباخواری گرفته‌اید اینطور نیست چه بسا که چک بدون بهره رد و بدل میشود این صحیح نیست که بعنوان یاری مردم چک را از اعتبار بیندازید جامعه میخواهد ثبات کار و کسب برقرار باشد جامعه میخواهد چک بقوت خود باقی باشد که هرکس چک میدهد بداند سر موعد باید پرداخت

نماید و آن کسیکه به اعتبار چکی که میگیرد چک میدهد یا معامله میکند گیر نکند والا هره که لق شد پست سرهم میخوابد.

اینکه نوشته‌اید «منافع طلبکار و کسیکه سرمایه خود را بقصد کمک دیگری به خطر انداخته باید حفظ شود ولو با بیرون کشیدن فرش از زیر پای بدهکار» قسمت اولش صحیح ولی قسمت اخیرش عملی نیست وقتی محمود آقائی خانه‌اش را بنام زنش کرده شما چطور فرش آن خانه را از زیر پایش میکشید مردم را تحمق نفرمائید وقتی اصغر آقائی سرقفلی دفتر کارش را بنام پسرش کرده چطور آنرا توقیف میکنید وقتی حاجی حسنی اسنادماشینش را بنام دخترش کرده چطور آنرا توقیف میکنید؟

این صحیح نیست که فکر فرد (ولو شخص شخیص خودتان) را افکار عمومی قلمداد کنید.

امید است که اشتباه خودتان را در سرمقاله بعدی تصحیح بفرمائید یا این که نظر يك فرد وارد کسب و کار را هم منعکس بفرمائید.

با عرض معذرت - امضاء محفوظ

جناب آقای امیرانی اینجانب یکی از خوانندگان مجله شما هستم و مقالات مستدل و منطقی شما و آقای دکتر ع. طبیبی را در مورد قانون چک و بازداشت بدهکاران مطالعه نموده و مشاهده مقاله سه‌شنبه هفته جاری شما در مورد مستثنی بودن بدهکاران چک

از لایحه‌ایکه در مجلس مورد تحقیق و بررسی است واقعا متعجب و مبہوتم ساخت زیرا بهیچوجه تصور نمیکردم چنین استثنائی در مورد بدهکاران چک در لایحه عدم بازداشت بدهکاران ممکن است وجود داشته باشد و اگر این لایحه بترتیبی که مرقوم فرمودید بتصویب برسد بقول معروف عدمش به ز وجود زیرا اولاد گذشته اینها زندانیان صادر کننده چک بی محل بودند که زندانها را پر کرده و کار دادگستری و وقت بیشتر آنرا میگرفتند و الا بدهکاران سند - سفته و غیره پس از چند روز بازداشت و یا قبل از بازداشت با دادن ورقه افلاس از زندان خلاص میشدند و بهمین دلیل از مدتها قبل اکثریت قریب باتفاق نزولخواران بجز چک آنهم بچند برابر طلب خود از بدهکار سند دیگری قبول نمیکردند بجز چک بی تاریخ.

جناب آقای امیرانی موضوع مهم دیگری را که باید بعرض برسانم این است که نزولخواران در مقابل طاب خود مثلا پنجاه هزار تومان بجای يك قطعه چک ده قطعه چک پنجهزار تومانی میگیرند و برای تضمین آنهم ده قطعه چک پنجهزار تومانی دیگر میدانید چرا برای آنکه بدهکار مفلس در مقابل هر قطعه چک باید حداقل شش ماه در زندان بماند زیرا نزولخوار زرنک چکها را یکجا شکایت نمیکند بلکه قطعه بقطعه یعنی بدهکار همینکه برای يك قطعه چک زندانی خود را تمام کرد و چند روزی هوای آزاد خورد نزول

خوار خود یا بوسیله ایادی خود يك قطعه چك دیگر را باجرا میگذارد و مجدداً او را روانه زندان میسازد . برای جلوگیری از این کار یا باید کلاً بدهکار را توقیف نکرد یا اینکه بدهکاریکه بخاطر صدور چك بی محل زندانی و آزاد شد حداقل بمدت پنج سال جهت چك بی محل زندانی نشود زیرا کسی که بخاطر بدهکاری بزندان رفته باشد سالها کسی باو اعتبار نمیکند و قرض نمیدهد و چكهاییکه مجدداً از بدهکار شکایت میشود همان چكهای قبلی و بدهکاری های گذشته است که نزولخوار برای جلوگیری از اشد مجازات و یکبار زندانی شدن بدهکار قطعه قطعه باجرا میگذارد و گر نه کاسب بازار که بکسی جنسی فروخته و در مقابل چکی گرفته نه این حقّه بازیها را میداند و نه از این کارها میکند و انگهی وقتی دید بدهکار واقعا مفلس است وجدانش اجازه نمیدهد که با زندانی کردن بی نتیجه او خانواده او را بی سرپرست بنماید و اینکار فقط از نزولخوار بی وجدان ساخته است و بس. استدعا دارم اگر مرقومه ام را قابل درج در آن مجله وزین دانستید امضایم را محفوظ دارید چون نزولخواران در حال حاضر خیلی مقتدر و قادرند مضافاً اینکه خود گرفتار آنهایم و حاضر در مقابل هر پنج ریال بدهی خود ده ریال مال بآنها بدهم قبول نمیکند چون آنقدر انگل وار مفت خورده اند حاضر بهیچ کاری نیستند چون بنظر آنها سرمایه آنها همیشه آزاد است و نفع سرشاری هم میبرند و دولت هم از آنها حمایت میکند .

با تقدیم احترام

با آنکه این دو نویسنده نامه خود را امضاء کرده اند ، معذراً شهادت افشا

و انتشار آنرا نداشته تقاضا کرده اند امضایشان همچنان نزد ما محفوظ بماند که مانده است . ولی نامه زیر از کسی است که درمتهای شهادت نه تنها آنرا امضا کرده اقرار هم کرده است که سابقاً رباخوار بوده ، آنهم يك رباخوار پست !

اینك این شما و اینهم نامه ایشان در تکمیل آن دو اظهار نظر :

«من يك رباخوار پستی بودم که پس از ۱۲ سال با استفاده از قانون کثیف حمایت چك افراد زیادی را زندانی و خانواده های بی شماری را تقریباً بنابودی کشیدم مدت دو سال است توبه کرده از عمل خود نادم کفارہ آنرا میدهم لایحه تقدیمی گذشته از آنکه با انقلاب شاه و ملت تطبیق نمیکند بلکه لایحه ای است بسیار خصوصی که قانون گذاران فقط بنفع خود و حمایت از نزول خواران تدوین نموده اند والا دل آقایان برای ۲۰ نفر شوهر زندانی نسوخته شاید در آتیه نزدیک خود آقایان که گرفتار مهریه سنگین هستند و خیال تجدید فراش دارند این پیش بینی را نموده اند و لاغیر . بدهکار بدهکار است یا چك یا سفته یا سایر اسناد ، برتقال نیست که درجه خوب اعلا - ممتاز داشته باشد بامزه است بدهکار سفته یا سایر اسناد اگر مالی ملکی نداشت راست راست راه برود بدهکار چك به ۲ سال زندان ربع چك محکوم بشود از عقل سلیم گذشته . هیچ خدا را خوش میاد بخدا قسم سطح فکر يك بچه دوره اول راهنمایی بالاتر از اینست .

برعکس فرموده وزیر دادگستری بیش از دهها هزار نفر در ایران زندانی چك هستند بیش از چهل هزار نفر خانواده های آنها بی سرپرست مانده اند

در خارج از زندان بیش از نیم میلیون نفر گرفتار رباخواران با ربح تومانی يك تا سه ریال هستند و هر ساعت تهدید بزندان میباشد بیش از چندین هزار نفر فراری قادر به پرداخت نزول سنگین نبوده از هستی ساقط شده اند متأسفانه در نطق تقدیم لایحه به ۳۰۰ نفر اکتفا شده است آیا گرفتن شمشیر از دست طلبکار و الهام از نظرات بشر دوستانه و عالی شاهنشاه اینست ؟ به مرتضی علی قسم که شاه روحش از اصل مطلب خبر ندارد مگر به چند جا باید برسد اگر راست میگویند و به قول خودشان تن افراد وسیله دینشان قرار نباید بگیرد چرا فقط در مورد چك باشد مگر تن صاحب چك غیر از صاحب سفته است بیایند مبلغ متن چك را در ردیف اسناد مالی قرار داده صادر کنند چك را فقط بهمان ربع مبلغ و (جزای نقدی) محکوم کنند اگر در مدت کوتاهی (رباخواری - شر خری - کلیه قمارخانه های خصوصی که بخاطر وصول چك مدت دار هر شب دایر است - و شاگرد شر خراهای رباخواران که همه دارای اتومبیل شده اند در اکثر کوچه شها تا صبح حتی هفته ها در خانه مردم کشیک داده منتظر خروج و تحویل آنها بزندان یا تجدید چك با ۱۰ برابر اصل مبلغ جهت تضمین میباشد) برچیده نشد شما راست میگویند. نمایندگان کمیسیون دادگستری شما را قسم میدهم به شرافتتان در این مورد بیشتر مطالعه بفرمائید برعکس قانون گذاران از انقلاب اصولی و نظرات عالی شاهنشاه عدالت گستر الهام واقعی بگیرید والا همان بهتر که این لایحه را در همان کمیسیون دادگستری برای ابد دفن کرده و شر زنه های قانون گذاران را از سر آنها کوتاه بفرمایند رباخوار پیشین - محمدی

بی ضرر بودن دارو مهمتر از مؤثر بودن آن میباشد

تناسب مرگ و میر ناشی از زیان داروها

تبلیغات دامنه دار کمپانیهای داروسازی در بیماران آمادگی بیشتر برای مصرف دارو و در پزشکان آمادگی بیشتر برای تجویز آن بوجود میآورد.

لزوم آشنائی بیشتر پزشکان با داروشناسی جدید

این مقاله با عنوان : Drug Safety in Theory and Practice در ماه فوریه سال ۱۹۷۳ در شماره دوم مجله Who chronicle که از انتشارات تخصصی سازمان بهداشت جهانی است چاپ شده است : نویسنده مقاله آقای اچ . فریل سرپرست قسمت مفید و موثر و بی ضرر بودن داروها در سازمان بهداشت جهانی است و آنچه در باره دارو و تجویز دارو میگوید مورد قبول کارشناسان جهانی است . دکتر کاندورئیس سازمان بهداشت جهانی در بیست و پنجمین مجمع عمومی سازمان بهداشت جهانی که چندماه پیش در ژنو تشکیل شد درباره کیفیت ، بی ضرر بودن و مفید و موثر بودن داروها گزارشی به مجمع عمومی داد و این مقاله با توجه به آن گزارش تنظیم گردیده است .

هزاران کودک ناقص الخلقه به علت مصرف تالیدومید سبب شد که به موضوع عوارض ثانوی و خواص سمی داروهای جدید بیش از پیش توجه شود در سال ۱۹۶۷ که گزارش گروه تحقیق سازمان بهداشت جهانی درباره اصول آزمایش داروها از نظر تاثیر روی چنین انسانها انتشار یافت لزوم دقیق داروها مخصوصا از همین نقطه نظر اعلام گردید و به وزارت بهداشتی تمام کشور های جهان توصیه شد که به امر کنترل دارو بطور جدی توجه نمایند . این توصیه ها در پنج گزارش فنی که از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۱ از طرف کارشناسان سازمان بهداشت جهانی تهیه شده کاملا تشریح گردیده و در کار کنترل داروها مخصوصا به سه جنبه آن اهمیت بیشتر داده شده :

Genetic - Oncology - Teratology

از شناخت این داروها و چگونگی تجویز آنها .

کشف دارو های جدید از یکطرف و یافتن روش های دقیق برای جستجوی مسمومیت آنها از طرف دیگر در سالهای پس از جنگ جهانی دوم دوش به دوش هم سریعاً گسترش یافتند . بطور مثال دسترسی به آنتی بیوتیکهای گسترده طیف برای درمان بیماریهای انگلی ، باکتری و ویروسی همراه با شناخت بیشتر میکرواورگانیزم ها و یا بکار بردن تیازیدها در درمان بیماریهای کلیه در عوض ثنوفیلین ها و ترکیبات جیوه همراه با شناخت بیشتر فیزیولوژی کلیه و دهها مورد دیگر از همین قبیل را میتوان از موفقیت های چشم گیر دانش داروسازی و فیزیولوژی در این سالها بشمار آورد .

اما حادثه سال ۱۹۶۲ و تولد

و قوع فاجعه وحشتناک تالیدومید در سال ۱۹۶۲ سبب شد که از آن زمان نسبت به اثرات سمی کیفیت ، بی ضرر بودن و مفید و موثر بودن داروها بطور جدی توجه شود و امروز پس از دهسال ، دانشمندان داروسازی با کوشش بسیار و صرف هزینه های هنگفت داروهای را فراهم کرده اند که اگر به درستی تجویز شود جان بیمار را قطعاً نجات میدهد .

ولی متأسفانه چون در این دهسال در سیستم قدیمی آموزش داروشناسی به دانشجویان پزشکی تغییرات بزرگی داده نشده و اطلاعات داروشناسی پزشک امروز نسبت به تغییرات عظیم بنیادی که در داروها بوجود آمده بسیار کم است میتوان یکی از مشکلات بزرگ بیماران را چنین تفسیر کرد :

طبابت و تجویز دارو های فوق - المعاده قوی و موثر بدون آگاهی کافی

اما آزمایش تاثیر سوء دارو ها در جنین انسان عملا با مشکلاتی مواجه گردید و در سال ۱۹۷۰ آقای رابسون در بولتن پزشکی انگلستان درباره این موضوع نظریات علمی خود را تشریح کرد و نوشت که :

روش های جدیدی که برای یافتن آثار سوء داروها روی جنین حیوانات آزمایشگاهی اختراع شده ثابت میکند تعداد زیادی از داروها روی جنین این حیوانات اثر بد دارند این داروها نه فقط شامل اکتشافات جدید مانند ایملپیرامین است بلکه ثابت شده بسیاری از دارو های معروف قدیمی مثل سالیسیلات ها هم میتوانند روی جنین حیوانات اثر نامطلوب بگذارند ولی مشکل اصلی این جا است که اثر داروها بر جنین حیوان و انسان غالباً یکسان نیست و همین امر نتیجه گیری قطعی از کارهای آزمایشگاهی را دشوار میسازد .

مشاهدات و ملاحظات بعدی هم ثابت کرد که بعضی از داروها که در جنین حیوان اثر سوء دارند در جنین انسان اثر نمیکند و بالعکس داروهائی که در حیوان اثر بد نداشته اند در انسان اثر سوء نشان میدهند . در نتیجه مقرر گردید که با مراقبت بیشتر در سلامت کامل نوزادان خطرات احتمالی داروها در جنین انسان جستجو شود و بر همین اساس بود که یک پزشک استرالیائی در سال ۱۹۷۲ آثار سوء ایملپیرامین را در جنین انسان کشف کرد .

امروزه این نوع مراقبت ها همه جانبه است و برای شناخت آثار زیان آور دارو های قدیم و جدید سیستم های دقیق بین المللی برای تبادل اطلاعات و تجربیات علمی بوجود آمده است . به این ترتیب مسئله اطمینان از بی ضرر بودن داروها روز بروز کسب اهمیت کرد و از آنجا که هر داروئی اصولاً دارای اثر خوب و بد بطور توأم است تعریف و تشخیص بی ضرر بودن دارو مواجه با اشکال گردید .

اف . دی . آ سازمان مواد خوراکی و داروی آمریکا بی ضرر بودن را چنین تعریف میکند :

بی ضرر بودن دارو به اندازه موثر بودن آن اهمیت دارد و برای تعیین ارزش درمانی هر دارو باید این سه نکته مورد توجه باشد :

- ۱- مقدار و اندازه اثر مفید دارو
- ۲- مقدار و اندازه اثر سمی دارو
- ۳- مقدار و اندازه خطر تجویز دارو در مقایسه با مقدار و اندازه خطر تجویز دارو های مشابه با آن

نمایندگان دولت ها در مجمع عمومی سازمان بهداشت جهانی نیز برای بی ضرر بودن دارو ها نظیر همین مقررات را پذیرفته اند و امروز بدان عمل میکنند و امید می رود که با اجرای کامل آن از خطر بروز آثار سوء داروها جلوگیری شود منتها برای اجرای صحیح این مقررات لازم است که یک سیستم دقیق در تمام کشور ها برای جمع آوری اطلاعات فوق از طریق بیمارستانها و کلینیک ها و ارسال آن به مراکز تحقیقات علمی بوجود آید .

در سال ۱۹۷۰ آقای «ود» خلاصه بررسی های تحقیقی خود را درباره آثار سوء بعضی از داروها در انگلستان منتشر کرد .

بررسی مزبور بر اساس گزارشات رسیده به اداره کل امور دارو در وزارت بهداشت انگلستان و بشرح ذیل بوده است :

بطور متوسط از هر ده مورد تاثیر سوء داروها يك مورد آن منتهی به مرك بیمار شده است .

آمار موارد منتهی به مرك بیمار در بعضی از داروها بشرح ذیل است : متوقف کننده های مونوآمین اکسیداز ۱۰ در میلیون

آرام بخش های گروه فنوتیازین ۴ در میلیون

ضد افسردگی های گروه تری سیکلیک ۲ در میلیون

تiazیدها ۱۸ در میلیون
بنزودیازپین ها ۹ در میلیون
پنی سیلین ها ۴ در میلیون
آنتی هیستامین ها ۳ در میلیون
کورتیکواستروئیدها ۳ در میلیون
باربیتوریک ها ۲ در میلیون

در بررسی مزبور خاطر نشان شده که با توجه به نقص سیستم مربوط به جمع آوری اطلاعات لازمه باید اطمینان داشت که میزان درصد مرك و میر خیلی بیشتر از نسبت های بالا است .

در سال ۱۹۶۶ در انگلستان میزان مرك و میر زن های ۲۰ تا ۳۴ ساله که در اثر خوردن قرص های ضد حاملگی مرده اند ۲۹ در میلیون و در زن های ۳۵ تا ۴۴ ساله ۹۰ در میلیون بوده است (میزان مرك و میر در سقط جنین های قانونی در کشور آمریکا در سال ۷۱ - ۱۹۷۰ نود در میلیون بوده و میزان مرك و میر در زایمان های طبیعی زن های ۴۴ - ۳۵ ساله اسکاتلند در سال ۱۹۶۶ معادل ۵۷۶ در میلیون بوده است) .

آمارى که از مرك و میر افراد ۶۵ ساله به پائین در سال های ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ در اسکاتلند جمع آوری شده حاکی است که مصرف قرض های حاوی فناستین پنج در میلیون تلفات داشته است .

آمار مرك و میر های فوق مربوط به کشور انگلستان است که دارای یکی از بهترین سیستم های بهداشتی در جهان است و جزو کشور های پیشرفته است بنابراین میشود پیش بینی کرد که نسبت مرك و میر از داروها در کشور های در حال توسعه بمراتب بیشتر از ارقام فوق است و به این ترتیب باید قبول کرد که حوادث سوء ناشی از مصرف داروها هم باید جزو خطرات زندگی روزانه به حساب آید .

بقیه در صفحه ۴۶

هنوز اول عشق است اضطراب نکن تو هم رسی بمراد دلت شتاب نکن

بانوان گرامی مدعی اند که چرا ما مردها کارهای دست سوم ارجاع میشود

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر، نعمت از کفات بیرون کند

مبارزه با گران فروشی به نتیجه رسید و قیمت قلیان کشی ارزان شد



همیشه سعی کرده اند زن ها را کنار بگذارند .»

بهراداره و وزارت خانه ای مراجعه کنید و بهر اطاقی که سر بکشید دوتامرد نشسته هشت تا خانم و دختر خانم .

هروقت موسسه ای ، شرکسی ، اداره ای احتیاج به ماشین نویسی ، سکرتر ، تلفنچی ، منشی ، حسابدار و غیره دارد آگهی میکند به چند بانو و دوشیزه با این مشخصات احتیاج داریم ، هروقت احتیاج به رفتگر و سپور و کارگر ساختمان و غیره دارند ما را بخدمت احضار میکنند ناشکری نکنید خانم سپهر خادم .

شکر نعمت نعمت افزون کند

کفر نعمت از کفات بیرون کند

کمی هم انصاف داشته باشید ، فقط مانده که ما مردها در کوچه و خیابان و بازار چهار دست و پا راه برویم!

يك «تست» برای شناختن شوهر

خواننده محترمی بنام جناب آقای م - صابری صفحه ای از گرامی مجله زن روژ شماره ۳۴۳ را برای اینجناب فرستاده اند که (تست شوهرشناسی است) و تحت عنوان آیا شوهرتان را خوب میشناسید؟ سئوالاتی مطرح کرده بودند که لازم است هرزنی باین سئوال ها جواب بدهد تا شوهرش را بشناسد که شوهرش چه تحفه ایست فی المثل - بنظر خودش چگونه مردیست؟

موجود بنده هرچه نگاه میکنم بانوان گرامی کم و کسری ندارند در مجلس شورای ملی و سنا از طبقه بانوان نماینده ندارید که دارید ، انشاءاله نوبت شما هم میشود بقول شاعر :

هنوز اول عشق است اضطراب نکن

تو هم رسی بمراد دلت شتاب نکن

مثل مردها آزادانه پشت فرمان اتومبیل نمی نشینید که مینشیند ، شب تا صبح «گنجف» بازی نمیکنید که میکنید پاپای مردها مشروب نمیخورید که میخورید (البته بعضی هاتان) در هیئت محترم دولت و وزارت خانه ها وزیر و معاون و رئیس و مدیر و مدیر کل ندارید که دارید افسر و پلیس در تشکیلات نظامی و پلیس ندارید که دارید ، سپاهی دانش و بهداشت و ترویج و آبادانی دختر ندارید که دارید در مسابقات پاپای مردها (در هر رشته) شرکت نمیکنید که میکنید نویسنده و شاعر و نقاش ندارید که دارید در فیلم ها لخت مادرزاد نمی رقصید و بازی نمیکنید که میکنید دیگر چه کم و کسری دارید که هنوز معتقدید مردها مانع پیشرفت کار بانوان گرامی هستند و «باین موجود پرهاقت خدا نه فقط فرصت خود نمائی و نشان دادن استعداد های نهفته را نمیدهند بلکه در موارد گوناگون

دیدم سرکار خانم سپهر خادم مدیر محترم مجله پست ایران که از بانوان فاضله و تحصیل کرده و قلم بدست کشورند مقاله ای در گرامی روزنامه کیهان بیست و هفتم تیر ماه مرقوم فرموده بودند که جان کلام این بود که مردها هنوز نمیگذارند بانوان به حق قانونی شان برسند و مانع پیشرفت و سد شکفتن استعداد های نهفته بانوان میشوند و بنده عین جمله شان رامیاورم: «در بین مردان ما بسیاری کسانی که حق زن را غصب میکنند و به این موجود سازگار و پرهاقت خدا، نه فقط فرصت خود نمائی و نشان دادن استعداد های نهفته را نمیدهند بلکه در موارد گوناگون همیشه سعی کرده اند زن ها را کنار بگذارند و در امور کلی باوجود تجربه و تحصیل مساوی مقام و منصب و همه چیز را حق مسلم مرد بدانند نه زن .»

انشاءالله سرکار خانم سپهر خادم مرا می بخشند .

«اشعب طماع را پرسیدند اشتها

داری؟ گفت من بینوا از مال جهان همین يك متاع را دارم» از برداشت کلام سرکار خانم سپهر خادم بنده اینطور استنباط کردم که معتقدند بما مردها اصلا چرا اجازه کار داده میشود و در فلان موسسه یا فلان اداره شغلی بمردی ارجاع میشود ، مرد باید در خانه بنشیند و دوک بریسد و همسرش برود کار کند و نان بخانه بیاورد و گر نه با وضع



رجوع شود بکارگاه

قیمت قلیان کشی ارزان شد

شکر خدا که بالاخره مبارزه با گرانفروشی به نتیجه رسید و قیمت خوردن چای و کشیدن قلیان در قهوه خانه های مدرن تعدیل شد باور نمیکنید خلاصه خبرش را از گرامی روزنامه کیهان بخوانید :

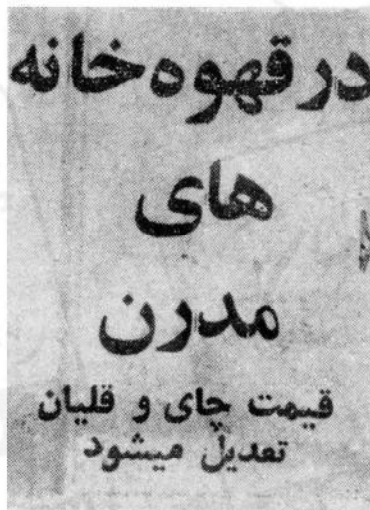
در چند نقطه شهر تهران قهوه خانه های مدرن دایر میشود ، اتحادیه صنف قهوه خانه داران تهران امروز اعلام داشت چون در اکثر کافه رستوران ها و تریاها قیمت یک فنجان چای یا قلیان به چند برابر افزایش یافته است لذا مسئولان اتحادیه در آخرین جلسه خود پس از بررسی های لازم (بارک الله) طرحی را تصویب کردند که بموجب آن در چند شهر قهوه خانه های مدرنی ایجاد شود تا مردم بتوانند در محیطی کاملاً بهداشتی چند ساعتی با استراحت بپردازند و چای را با قیمت عادلانه بنوشند و قلیان بکشند .

گفت :

براین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست همه چیزمان ارزان شده بود فقط

بقیه در صفحه ۴۸

رفت صبح آمد به شوهرش خیانت کرده اگر لباس شوهرش را بموقع تمیز نکرد و اطو نکشید بشوهرش خیانت کرده و خیلی اگر های دیگر ، شما خیلی بدبین نباشید منظور از چاپ این تست شوهرشناسی این است که بانوان گرامی شوهران شان را بشناسند تا پایه های ارکان زناشویی و کانون گرم خانواده محکمتر بشود نه اینکه خدای نخواستہ بآنها خیانت کنند و «دیزی» را سراجاق گاز بسوزانند .



رجوع شود بکارگاه

— برون گرا ؟
— درون گرا ؟
— روشنفکر ؟
— مادی و پول دوست ؟
— هنرمند ؟
— يك مرد طبیعی و متعادل ؟
که همسر مرد باید جلو این سئوالات علامت بزند تا شوهرش را آنطور که هست بشناسد در جای دیگر سئوالات دیگری مطرح شده که ملاحظه میفرمائید .
— اگر بعنوان مثال شوهرتان متوجه شود شما باو خیانت میکنید چه حالی باو دست میدهد ؟

— عصبانیت شدید ؟
— دستپاچگی ؟
— شوک ناگهانی ؟
— دیر باوری ؟
— خوشحالی ؟ (جل الخالق !)
— بی تفاوتی ؟ (باز هم جل الخالق)

بعد این جناب آقای صابری در نامه شان مرقوم داشته اند (از لباسشویی تکه روزنامه زن روز شماره ۳۴۳ بدستم رسید و خدمت نمدمال تقدیم میکنم ملاحظه میفرمائید که این راهنمای زن روز چطور تلویحا خیانت زن را بشوهر امری عادی مانند مسافرت رفتن و تعویض لباس تلقی میکند و دیگر عرضی نیست)

... که باید خدمت این خواننده عزیز و محترم عرض کنم برادر ! شما مثل اینکه خیلی بدبین هستید و خیانت زن را نسبت بشوهر فقط از یک دریچه می بینید حال آنکه منظور تنظیم کننده و چاپ کننده این تست خیانت بمعنی و مفهوم آن کلمه ای که شما استنباط فرمودید نیست صد جور دیگرش هم هست مثلاً اگر همسر جیب های شوهرش را تفتیش کند باو خیانت کرده ، اگر غذا بسوزد و او سرگرم گفتگو با همسایگان باشد به شوهرش خیانت کرده اگر بدرس و مشق بچه ها نرسید به شوهرش خیانت کرده ، اگر شب

بیعدالتی‌های فرشته عدالت!

آدم کشانیکه بنام قانون و درپناه آن راست راست راه میروند!

مردی (که بهتر است نامردو حتی ناانسانش گفت) بخاطر وصول چهار صد تومان طلبی که از زنش داشت بیش از هزار تومان خرج کرد تا او را مدت ۱۱ ماه در زندان نگاهداشت! - قاضی با وجدانیکه با ایمان به بیگناهی متهم ناچار بود او را به شش ماه زندان محکوم کند!

قانون قاضی بی‌شعور است و قاضی قانون شعور دار، بدبخت اجتماعی که سروکار و سر نوشتش بدست بی‌شعورهاست!

خصوصی است که طبق نظر قانونگزاران چون گذشته نمیتواند از زبانی که دیده است بگذرد و لطمه‌ای را که به پیکرش خورده است نادیده انگارد، بهمین دلیل علیرغم گذشت شاکی خصوصی باز دست انتقامجویی و قصاص که در ظاهر امر برای ایجاد عدالت اعمال میکند برنمیدارد. طرفداران مجازات‌ها معتقدند که حفظ نظم و صیانت جامعه و افراد از گزند آفت جرم بستگی کامل با اجرای مطلق عدالت دارد که بوسیله کیفرهای مختلف باید صورت بگیرد زیرا اگر عدالت نتواند با توانائی کامل این هدف بسزورک را تعقیب نماید هیچگاه عامل جرم قادر نخواهد بود تا با تعرض به جان و مال و اخلاق افراد، انضباط اجتماع را در معرض خطر قرار دهد یا به نابودی بکشانند. بهمین جهت بمحض آنکه کسی مرتکب جرمی شد باید بلافاصله در دام توقیف‌افتد تا بنام ماده قانون لازم بر جرم ارتکابیش مطابقت داده شود و حکم درباره‌اش اجرا گردد.

از سوی دیگر اعتقاد بر آنست که اجرای مجازات در باره بدکاران باعث

با مضروب و مجروح میکردند یا اگر کسی دندان دیگری را میشکست بهمان طریق با او عمل میشد و اگر کسی چشم دیگری را کور میکرد، چشمش را کور مینمودند و اگر کسی بدیگری ظلمی روا میداشت بهمان نسبت مورد تعدی قرار میگرفت که با صرف نظر کردن شاکی خصوصی از شکایت خود، «عدالت» هم از مجازات انصراف حاصل مینمود و مقصر را مشمول عفو قرار میداد. ولی باوجود این، آنچه که جنبه عمومی داشت اجتماع‌گذشتی از خود نشان نمیداد و از حق خود نمیکدشت و در نتیجه متخلف مورد انتقام قرار میگرفت و بار مجازاتی را که باو تحمیل میشد ناگزیر بود که بدوش هموار نماید تا تعادل از دست‌رفته جامعه باز یافته شود و آشفته‌گی ایجاد شده از میان برود.

متأسفانه علیرغم پیشرفتهای اجتماعی، فرهنگی، علمی، ... که نصیب اجتماعات شده، هنوز مساله انتقام و قصاص بقوت خود باقیست و رفتار «عدالت» چون گذشته خشک و خشن وغالباً بیرحمانه است با این تفاوت که در بیشتر موارد، اجتماع شاکسی

اگر میخواهید بدانید که در جامعه‌ای عدالت رعایت میشود، قوانینش را مورد مطالعه قرار دهید.

بقول منتسکیو، اندیشمند بزرگ جامعه از دو طریق در راه تباهی و فساد قرار میگیرد!

اول هنگامیکه قوانین توسط مردم رعایت نمیشود که این درد قابل چاره و درمان است.

دوم هنگامیکه قوانین مردم را بسوی فساد و تباهی میکشاند که این درد چاره ناپذیر است زیرا درد از خود درمان‌ناشی میشود.

از دیر زمان سنت و رسم بر آن بوده است که برای رعایت عدالت که حافظ نظم و انضباط جامعه و روابط صحیح میان افراد و برقراری موازین و مصالح اخلاقی میباشد باید هرگونه عمل خلافی بوسیله مجازات متخلف پاسخ‌داده شود تا بدینوسیله ترسبه خاطر فرد زیان‌دیده یا خانواده او نیز تامین گردد.

بهمین جهت در ابتدای امر، اجرای عدالت بوسیله قانون انتقام و قصاص انجام میگرفت. یعنی عده‌ای بجان هم میافتادند و یکدیگر را بقتل میرساندند

عدم تعادلی میشود که طرفدار مجازاتها، ادعای نابودیش را دارند.

از سوی دیگر برخی مواد قانونی بعلت وابستگیان بگذشته های دور وجود دارد نه تنها اجرای آنها بدلائیل مختلف جرمزا است بلکه خود مستقیما پدید آورنده جرائم گوناگون میباشد زیرا قوانین که بر حسب خواسته های هر اجتماع در زمانی معین برای حفظ منافع اجتماع و افراد تدوین میشود چنانچه در مجازات تغییر و تحولی که بوسیله زمان در اجتماع بوجود میآید دچار دگرگونی نشود و تغییراتی در آنها حاصل نگردد تا بانایزهای زمان و مکان خود را مطابقت دهد، جزایجاد فساد و زیان نتیجه دیگری نخواهد داشت. بنابراین قانونی که روزی وجودش نفع اجتماع را متضمن بود محققا حفظ آن بهمان صورت قدیم باعث میشود که روز دیگر زیادهای جبران ناپذیری ببار آورد.

امروز گرچه ما از دوران انتقام و قصاص گذشته و در عصر طلایی و شکوهمند موفقیتهای چشمگیر و درخشان گام نهاده ایم ولی بدبختانه باید باین حقیقت تلخ و ناگوار اعتراف کرد که هنوز برخی مواد قانون جزای کنونی نه تنها حامی نفع جامعه و افراد نمیشد بلکه یادآور رفتارهای ناانسانی انسانهای اولیه و نشانه کامل وحشیگری، خشونت و تجاوز بجان و موجودیت افراد و بوجود آورنده جنایات بزرگ و غالباً وحشتناک است.

بهین دلیل برای ریشه کن کردن تباهیها و بدکاریها باید در کفه قوانین بجای برداشت و قوانین را اصلاح کرد زیرا با اصلاحاتی که در آنها حاصل میشود، اخلاق و روحیات اصلاح میگردد.

اگر قوانین خوب و صحیح باشند، اخلاق اجتماعی درست و منزه است. اگر قوانین بد و نادرست باشند، اخلاق در اجتماع منحط و فاسد است.

شاید این گفته مورد اعتراض قرار گیرد که چگونه ممکنست قانونی که

روشن میشود که چه بسیار بزهکاری که نه تنها بیگانهاند بلکه خود از قربایان میباشد.

متاسفانه تاکنون چنین آموخته شده است که چگونه باید حکم مجازات صادر کرد و بزهکاری را به عقوبت رساند و سعی نشده است که چنین آموزشی صورت بگیرد که قبل از هرگونه اقدامی، باید بزهکار را شناخت و پرونده شخصیتی برای او باز کرد تا حقیقت آنچنان که هست تجلی پیدا نماید و داوری از صورت کینه جویی و تحمیل شکنجه خارج شود و جنبه انسانی و عدالت واقعی به خود بگیرد.

بهر حال در قوانین جامعه ای که به شخصیت بزهکار توجه نشود و پرونده ای در این زمینه برای او باز نگردد تا باموشکافی هرچه تمامتر مسائل از جهات مختلف مورد بررسی قرار گیرد، عدالت وجود ندارد زیرا به طور یقین داوری صحیح انجام نمیشود و در نتیجه بیدادگری جایگزین عدالت میگردد.

متاسفانه امروز چون گذشته هرگاه صحبتی از جرمی پیش میآید بلافاصله هواداران مجازاتها و خشونتها که وابستگیان بسنتها و آداب قرون و اعصار خیلی بیشتر از توجه به خواسته های زمان است از تشدید کیفرها و اعمال خشونت بعنوان يك عامل مثبت و موثر یاد میکنند و معتقدند که باین طریق میتوان با قدرت کامل، جرائم را سرکوبی نمود و اثرات منحوس این پدیده آفتزا را از جامعه زدود. در حالی که علیرغم ادعای آنان، اگر بفرض محال در گذشته بیرحمی و قساوت را بتوان يك عامل سرکوبی بشمار آورد، امروزه اگر بهمان صورت کورکورانه اجرا شود بقول استانیو و لگنل لاواستین این چنین سرکوبی بی مطالعه و چشم بسته بیشتر باعث تقویت

ارباب در فرد و در اجتماع میشود. نتیجه آنکه نه تنها کسیکه بسزای اعمال بزهکارانه خود رسیده است دیگر هیچگاه گرد تبهکاری نمیکردد بلکه سایرین هم با مشاهده آنچه که در مورد بزهکار گذشته، دچار ترس و وحشت میشوند و از دست زدن بجرم خودداری میورزند.

بطلان عقاید فوق که قرنهایست باعث نابودی انسانها شده، به خوبی توسط جرم شناسی باثبات رسیده است.

از طرفی اینگونه عملکرد نه تنها هیچگونه نشانه ای از دادگری ندارد بلکه بکلی دور از انصاف و مروت است زیرا در موقع قضاوت تنها به اعتراف گرفتن نباید اکتفا شود تا مجازاتی بر مبنای جرم ارتکابی اعمال گردد بلکه بسیاری از مسائل باید دقیقاً مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار گیرد تا حتی از فرد تضییع نگردد و کسی مورد ظلم و تعدی قرار نگیرد.

بنابراین «فرشته عدالت» نباید با چشمان بسته و با شمشیر کشیده و تهدیدآمیز خود در دلها هراس ایجاد نماید، بلکه باید با دیدگانی هرچه بازتر بوقایع بنگرد و فقط جرم ارتکابی را در نظر نگیرد.

«فرشته عدالت» باید بکوشد تا بزهکار را آنچنان که باید بشناسد تا از هر جهت رعایت انصاف بشود. بنابراین اگر قضاوتی صوری انجام گرفت و مهر محکومیت در پای ورقه ای نشست، بهیچوجه رعایت انصاف نشده است بهمین جهت باید دانست که امروز دیگر روزی نیست که تنها مردم «عدالت» را بشناسند بلکه «عدالت» هم باید مردم را به خوبی بشناسد و بقول فان هامل صحیح نیست که همه جا مردم بشناخت عدالت تشویق شوند در حالی که عدالت خود مردم را نشناسد. بنابراین اگر عواملی که افراد را بطرف جرم رانده اند دقیقاً مورد بررسی قرار گیرند و شناخته شوند به خوبی

های چشمگیر و بزرگی که در اجتماع پدید آمده است ، حفظ می کنند ، آیا این ماده باعث نمیشود که این حس تقویت شود و مرد خود را هنوز مالک جان زن بشمار آورد و رفتارهای ناسانسانی خود را هم چنان ادامه دهد ؟ بدبختی در آنست که قانونگذار متعصب بیرحمی را بعد کمال رسانده و حتی بمنزله يك فراش را هم سزاوار مرگ دانسته است . با چنین گذشت و بزرگواری ، آیا واقعا جای تعجب است که مردی باسفاکی و قساوت هر چه تمامتر بجان زن بی دفاع و بیچاره خود افتد و وحشیانه با ضربات خنجر شکمش را پاره کند و سینه اش را بشکافد و سپس خونس را سرکشد و چون گرد تشنه ای با خون او خود را سیر آب سازد ؟

۲- این ماده نشانه کامل ستمگری بزهکار است .

ما امروز از دوران انتقام و قصاص گذشته ایم و دیگر مکافات بمنظور مقابله بمنزل و ابداء و آزار بکار نمیروند بلکه جنبه بازسازی و دوباره ساز گار کردن را دارد بهمین جهت قوانین جزایی روز بروز در حال تغییر و تحول است تا مسائل انسانی را بیشتر رعایت نماید ، روح آموزش و پرورش را بیشتر گسترش دهد و بازسازی اجتماعی را در انسانی منحرف که ساخته و پرورده محیط اجتماعی است پدید آورد و او را سالم و سازگار باغوش اجتماع برگرداند . برای تحقق یافتن چنین منظور و هدف بزرگی ، همیشه شخصیت بزهکار مورد توجه قرار میگیرد ، زیرا با ساز کردن پرونده شخصیت و بررسی مجرم از جهات مختلف روانی ، جسمانی ، خانوادگی ، اجتماعی ، فرهنگی ، مذهبی ، ... قضاوت صحیح تر انجام میشود و عدالت به معنای واقعی عمل میگردد .

«ادامه دارد»

را با کیفری وحشتناک و سنگین پاسخ میدهند ، بدون آنکه درجه گناه و تقصیر ارباب را که باعث تمرد مملوک شده است در نظر بگیرند .

۱- این ماده روح آدمکشی میآفریند .

برای تجزیه و تحلیل این ماده ابتدا لازمست که به بند الف آن اشاره شود که میگوید :

«هرگاه شوهری زن خود را با مرد اجنبی در يك فراش یا درحالی که بمنزله وجود در يك فراش است مشاهده کند و مرتکب قتل یا جرح و ضرب یکی از آنها یا هر دوشود معاف از مجازات است .»

آیا قانونی که صراحتا بمتعصبین بگوید که اگر این انسانها را کشتید از مجازات معافید ، بوجود آورنده روح آدمکشی در نهاد افراد نیست ؟ آیا ماده فوق مهر صحه بمتعصب و وحشتناک کسانی که وابستگی خود را هنوز با انسانهای اولیه حفظ کرده اند ، نمیگذارد ؟ آیا این ماده روح متعصب و وحشیگری و خشونت را در افراد گسترش نمیدهد و متعصبین را بطرف جنایت و قتلهای وحشتناک نمیراند ؟

زمانی که قانون بطور صریح ، آدمکشی را تجویز نماید ، چه کسی است که زن خود را با مرد دیگری ببیند و دست بخشونت انگیزترین اعمال نزند و آنان را بطرز فجیعی نابود نسازد ؟ زیرا مگر نه آنست که خود قانون خواهان چنین امری است و چنین وحشیگری را مجاز می داند و چنین بی انصافی و بیعدالتی و نامردی را پسندیده بشمار می آورد ؟

از طرفی باوضع نا مطلوبی که هنوز زن در اجتماع ما دارد وعده ای از مردان بمانند حیوانات و اشیاء با آنها رفتار میکنند و برتری نادرست خود را که رسوم انسانهای اولیه بآنها واگذار نموده است باز هم با سرسختی و لجاجت کامل و علیرغم پیشرفتهای اعجاب انگیز زمان و دگرگونی

حامی افراد و اجتماع بشمار میآید ، آفریننده جنایات هولناکی مانند آدمکشی باشد ؟ ولی متاسفانه باید باین واقعیت تلخ اشاره کرد که میان برخی از مواد قانون جزای کنونی از جمله ماده ۱۷۹ و قتلهای روزانه که بنام ناموس پرستی ، تعصب و حمیت و غیرت و غیره اتفاق میافتد رابطه ای بس نزدیک وجود دارد زیرا خود پدید آورنده این احساسات در نزد افراد متعصب و حتی در نزد سایرین است بوسیله همین مواد است که امنیت زنان در خطر واقعی ، جان انسانها در معرض شکار و در نتیجه نظم و انضباط اجتماع در پنجه های نابودی کامل قرار دارد .

قتلهای نفرت انگیز روزانه که تحت عناوین فوق صورت میگیرد از بهترین مدارک قاطعی است که این امر را بخوبی تعیین و تأیید میکند .

الف : بند الف ماده ۱۷۹ - قتل زن

یکی از وحشتناکترین موادی که در قانون مجازات عمومی ایران وجود دارد ماده ۱۷۹ است که بخوبی نشان دهنده «مردسالاری» و «زن بردگی» است . این ماده که شامل دو بند میشود بدون شك باعث ننگ ایران و ایرانی است .

وجود این ماده ضد انسانی و شرم آور اثبات میکند که هنوز زنك شتران صحراهای تفته و سوزان سرزمین انسانهای زمان جاهلیت و ناقوسهای بیداد گریهای وحشیانه بیابان گردان دوران بربریت در گوش مقننین و طرفداران این ماده طنین میاندازد و صدای غرش شگفت آمیز آپولوها را که در دل فضا را در هم می شکافد و نشانه قدرت و توانایی فکری بشر است ، نمیشنوند اینان هنوز زنان را در حد حیوان ، میکرب و جانوران میدانند و برای آنان ارزش و اعتبار و شخصیت قائل نیستند اینان از زن آلت و شیئی می سازند که فقط در حکم اموال خصوصی مرد باشد و از خواسته ها و امیال او تبعیت نماید . اینان سرپیچی از فرمان ارباب و مالک

بازدیدي ار کاخ افسانه‌ای پادشاهان عثمانی

نگاهداری میشدند سکوت و آرامش در آنجا بر قرار بود موقعی که يك شاهزاده که از سن دوسالگی در آنجا بسر برده بود سلطان میشد تقریباً قدرت بیان خود را از دست میداد . بسیاری از ذخائر تاریخی در ده مطبخ بزرگ با سقف های گنبدی بمعرض تماشا گذارده شده در این آشپزخانه شاهی در ایام جشن و باریابی برای ده هزار نفر غذا طبخ میگردد است یکی از این آشپزخانه ها هم اکنون بصورت موزه و کلکسیون زیباترین ظروف سبز رنگ و نادر چینی قرن شانزدهم درآمده است . سلاطین معتقد بودند هرگاه غذای سمی در این ظروف ریخته شود تغییر رنگ میدهند و محک خوراکیها هستند و بدین وسیله غذاها مورد آزمایش و اطمینان در تناول قرار میگرفت .

قصر توپ کاپی یا کاخ افسانه‌ای هزار و یکشب در زمان سلطان محمد دوم بسال ۱۴۳۵ میلادی بعد از فتح کنستانتیول بنا گردید و خود شهری است داخل شهر بزرگ استانبول . در این بنای عظیم هزاران نفر از نزدیکان و خادمان و وفاداران سلاطین مسکن داشتند . از سوغلی حرم گرفته تا آبدارباشی و رئیس حفاظت خانه بلبلها و مرغان زیبا . سلطان محمد مرد روشنفکر و زبان دانی بود و بآبادانی و اعتلای کشور علاقه وافری

طلا و الماس و زمرد نشان در زمان خود مورد استفاده پادشاهان عثمانی بوده است . در بازدیدي که از قصر افسانه‌ای توپ کاپی بعمل آمد (آبان اوز) آرشیو تکت فعلی موزه بعنوان راهنما ضمن ارائه آثار باستانی و اشیاء عتیقه ، میگوید من میخوام گنجینه ها و خزائن این موزه عظیم را که در زمان حاضر تنسیق یافته ، آنطور که در گذشته بوده به بینندگان نشان دهم و آنان را بگذشته درخشان تاریخ ترکیه بکشانم . بسیاری از اطاقهای موزه اشیاء قیمتی و گنجینه عتیقه مخصوص بخود دارند . قسمت خزانه سلطنتی - بستر سلاطین و محل جلوس آنان ، تخت جواهر نشان در حجره‌هایی جا داده شده ، که دارای سقف گنبدی شکل و مرتفع بوده و چهل چراغهای گرانبها از آنها آویزان است و گل فشنگها از پنجره های کوچک اطاقها نمایان . صنایع مستظرفه و زیباترین کاشی کاری در بنای اطاقها بکار رفته و دیواره آنها را مفروش نموده و این حجرات قفس نامیده شده که ترجمه انگلیسی آن Cage است . محلی که جانشینان سلاطین عثمانی بر تخت جلوس مینمودند و امروز محصور شده ، همانطور که قبل از انقلاب بوده ، باقی مانده است شاهزادگان در آن محل با اصطلاح قفس بمدت ۵ سال

در این قصر سلاطین ترك باشکوه و جلال تمام که درخور و شایسته قدرت آنها بود زیست میکردند و بحکمروائی میپرداختند قصر افسانه‌ای پادشاهان ترك در محل مرتفعی در کنار شهر قدیمی و تاریخی استانبول مشرف بردماغه طلایی باب‌بسر ، دریای مرمره ، مناظر زیبا و دل‌انگیز ، قرار دارد . در قسمت چپ شما منطقه اروپائی را می‌بینید و در جهت راست سواحل آسیا در جلوی پای شما واقع است . اینجا قصر معروف توپ کاپی استانبول میباشد و تقریباً بمدت ۵۰۰ سال مرکز امپراطوری مقتدر عثمانی بوده است . در اینجا سلاطین عثمانی که هر يك خود را جانشین خدا در روی زمین میدانستند ، سکونت داشتند و حرمرای آنان با هزار و دویست زن و کنیزشکوه و ابهت فراوانی داشت . امروزه این گنجینه وسیع که پر از ذخائر گرانبها و کمیاب میباشد بصورت موزه بزرگی درآمده و سالیانه مورد بازدید يك میلیون توریست قرار میگیرد . این موزه دارای اشیاء عتیقه و سنگهای معدنی ارزشمند میباشد الماس ، زمرد ، جواهر ، لباس ، زره جنگی تاج ، تخت طلا و ترصیعات آن در ۵۰۰ پوش نگهداری میشوند و در معرض تماشای عامه واقع میگردد . این البسه و سلاحها و وسائل زینتی

داشت باغبان خوبی هم بود او دستور داد محوطه قصر را بشمار ۸۰۰ یارد درختکاری و چمن سازی نمایند و اشجار و گلهای زیبا و گلبنها کشت و غرس کنند. یکی از جانشیان سلطان محمد در قرن هجدهم سلطان احمد سوم بود که جشن گل لاله را در اینجا برقرار کرد. بهنگام شب هزاران شمع در شاخه های درختان نصب شده برزیبائی باغ میفزود. درختان سرسبز با چراغانی چون روز روشن مینمود. در چمن و درخت شمعاندنهای زیبا و رنگارنگ بسا نورافشانی خود بر صفای باغ میافزودند. ابتدا توپکابی که بمعنی دروازه توپخانه است، بوسیله نظامیان و مستحفظین شهر در اشغال بود و حرم سلطان در ساختمان جداگانه ای قرار داشت.

بیست سال بعد از اینکه سلطان سلیمان بزرگ بقدرت رسید یعنی بسال ۱۵۲۰ میلادی بنای حرمسرا بوسیله معشوق مورد علاقه سلطان که یکنفر روسی بنام (روکسلانا) بود و بعد از دواج کرد، باین بهانه که به توپ کابی وارد شود و نزدیک گردد باتش کشیده شد و از بین رفت بهرحال سلاطین عثمانی و حرمسرایشان برای تقریباً ۴۰۰ سال در همین محل مستقر بودند بعد سلطان عبدالحمید که از سال ۱۸۳۹ تا ۱۸۹۱ در ترکیه بحکمرانی پرداخت، قصر معروف (دکمه باغچه) را در طرف دیگر دماغه طلائی باب بسفر ساخت و کاخ توپ کابی برای زنان و قسمتی برای عمال دولتی و سازمانهای اداری اختصاص یافت و تا سال ۱۹۰۹ بهمین حال باقی بود تا اینکه در سال ۱۹۰۹ ترکهای جوان سلطان عبدال آخرین سلطان منقور را که قدرت مطلقه داشت از سلطنت خلع کردند. در آوریل ۱۹۲۴ میلادی قسمتی از کاخ توپ کابی که شامل کلکسیون زیبای ظروف چینی بود بعنوان موزه بروی عموم گشوده شد. کارتوسه و تکمیل موزه در سال ۱۹۳۱ شروع شد و ادامه یافت. تا اینکه اجباراً در اثنای جنگ جهانی دوم بسته شد. دو سال

قبل بعد از تعمیرات دقیق و اساسی قسمت حرمسرا دو مرتبه افتتاح شد و حالا تعمیرات کامل در ناحیه آتشیخانه انجام میشود. گنجینه و کالری که مینیاتورهای زیبا و پرتره های سلاطین را در خود نگاهداشته از قسمتهای مهم موزه توپ کابی میباشد که قرار است در ماه اکتبر سال جاری بمناسبت پنجاهمین سال جمهوریت ترکیه (جشن های عمومی) افتتاح گردد. (آبان اوز) آرشیکت توپ کابی میگوید «برای ایجاد يك موزه شما باید صبر و حوصله و عشق بکار داشته باشید». بعنوان مثال خود این مهندس که اهتمام زیاد در احیاء کامل این قصر عظیم دارد، در همین مکان بدنیا آمده و در همین جا سکونت و اشتغال بکار دارد و بسا کمال علاقه امور فنی موزه را اداره میکند و پدرش هم که اولین مدیر موزه مذکور بود. تمام زندگی خود را در اینجا سرکرده و هم اکنون در جوار قصر در خاک آرمیده است. (آبان اوز) بسادگی میگوید توپ کابی خانه من است و شاید این راز کار بزرگ و موفقیت او باشد که نبوغ خود را در تغییر قصر توپ کابی بموزه مهم کلکسیون جواهرات و اشیاء نادر و کمیاب جهان بکار برده است.

در خاتمه ما چند نمونه از اشیاء نادر و گرانبهای موزه توپ کابی را که جنبه تاریخی و عتیقی دارند با شرح چگونگی بدست آمدن و نگاهداری آنها به ترتیب تصاویر آنها ذیلاً ذکر میکنیم.

۱- تصویر سلطان محمد دوم - سلطان محمد دوم فرزند سلطان مراد دوم همفتمین پادشاه عثمانی در این سلسله میباشد. این پادشاه مبارز و جنگجو و نام آور در قرن پانزدهم بیزانتین کنستانتیول را فتح کرد در سال ۱۴۹۷ سلطان محمد از بلینی نقاش و هنرمند مشهور ایتالیا دعوت کرد که برای تهیه دکور و نقاشی به پایتخت جدید او بیاید. تصویر سلطان محمد دوم موجود در قسمت موزه تابلو های

نقیس در حقیقت کپه ای از نقاشی اصلی است که (بلینی) آنرا کشیده و در گالری ملی لندن موجود میباشد، در آخر قرن ۱۸ بوسیله (سرهانی لیارد) سفیر کبیر انگلستان در کنستانتیول پیشنهاد شد که بگالری داده شود.

۲- الماس درشت و گرانبها -

افسانه حکایت دارد که الماس (قاشق ساز) درشت ۸۶ قیراطی موجود در موزه که ۴۹ الماس کوچکتر بر آن نصب شده بسال ۱۶۶۹ وسیله يك ماهیگیر ترك پیدا شد و ماهیگیر که از ارزش زیاد آن اطلاع نداشت آنرا بقیمت ناچیزی بزرگراستانبولی فروخت. با احتمال زیاد این الماس درشت از يك مهارچه هندی مقیم مدرس وسیله حکمران انگلیسی در هند (ژرژ پیگاست) خریداری شد و در سال ۱۷۷۴ بدست علی پاشا حاکم عثمانی افتاد و بعد ذخائر قیمتی این حاکم در سال ۱۸۲۲ بوسیله سلطان محمد دوم ضبط گردید و در اختیار او قرار گرفت جمبه طلائی فیل نشان موسیقی نواز - این جمبه ظریف کوکی آهنگ رقص می نوازند اصلاً ساخته هند است و در آخر قرن هجدهم درست شده احتمالاً بعنوان هدیه بدربار سلطان عثمانی ارسال گردیده است. زمینه اصلی این جمبه نقره است که مثبت کاری طلا و الماس و جواهر شده و هنوز آهنگ رقص محلی سنتی هند را می نوازند.

تخت طلائی بایرام - تخت طلائی بایرام که در سال ۱۵۸۵ بوسیله حاکم مصری بسطان مراد سوم تقدیم شده از نتیجه ذوب ۸۰۰ دوکات طلا (سکه زر که سابقاً در اروپا رایج بوده) بوزن ۵۵۰ پوند داخل دو بشقاب صفحه حجیم که چهارچوب گردو با ۹۴۵ توپاز محکم شده و استوار گردیده، تشکیل شده است. از این تخت شاهی بهنگام جشن و تعطیل آخر ماه رمضان - ماه روزداری مسلمان استفاده میشد.

بقیه در صفحه ۵۰

خاطراتی از سفر اروپا

حالا ما می‌جوش می‌زنیم و جلسات سخنرانی و کنفرانس و کمیته در ماتم بیچارگی و عدم معنویت تمدن غرب تشکیل می‌دهیم در حالی که اساس و ریشه و پایه همان کمیسیون و سمینار ما از پول و وسائل آنها درست شده : نوار اسلکاج سخنرانیه‌ها را ضبط میکند و فیلم زایس آن را نشان میدهد و با ماشین تحریر المپیا ماشین می‌شود . ما دل سوزی می‌کنیم که غرب دچار آفت تمدن شده و تکنیک دارد او را می‌خورد و مقهور می‌کند ، و حال آنکه سر ددی را که از نتیجه این بحثهای بی‌حاصل نصیبمان می‌شود با آسپیرین بایرهمانها باید علاج کنیم و بیدار خوابی این جوش زدنهارا با «والیوم» خود آنها باید از میان ببریم ، ما در عالم خیال خودمان پرواز می‌کنیم و آنها واقعا در آسمانها به تکاپو در آمده‌اند : (۱۴)

سایران در آسمانهای دگر

غیر این هفت آسمان معتبر

معنویات در تمدن غرب

من همیشه این پیشداوری در ذهنم بود که اروپا از جهت مادیات و تکنیک پیشرفته و به اعلاء علیین رسیده ولی از معنویات و انسانیات عقب مانده است و همیشه با خود فکر می‌کردم کاش یک روز می‌توانستم سوابق انساندوستی خودمان را برای مردم اروپا ترجمان باشم ، و مثلاً بگویم

که ما - به روایت سعدی - مردی و صوفی به نام شبلی داشتیم که وقتی ز حانوت گندم فروش به ده برانبان گندم بدوش نگه کرد موری در آن خسته دید که سرگشته بر هرسوئی میدوید مروتش نگذاشت که موری سرگردان ببیند ، او را برداشت و دو باره به دکان گندم فروش برد و به خانه‌اش رساند (غافل از آنکه البته با این کار پدر گندم فروش و دکه او را درآورده است !) ، و هم چنین باز دلم می‌خواست بتوانم مفهوم این داستان سعدی را به اروپائیان بگویم که : یکی در بیابان سگی تشنه یافت برون از رمق در حیاتش نیافت کله دلو کرد آن پسندیده کیش جوحبل اندران بست دستار حویش و بدین طریق در بیابان از چاه آب کشید و سگ تشنه را نجات داد ، یا آن داستان که سگی پای صحرا شینی نزدیک ، و صحرا نشین حاضر نشد تلاقی به مثل کند و به فرزندانش گفت : محال است اگر تیغ بر سرخویم که دندان به پای سگ اندر برم ، و گمان داشتم که وقتی این قصه را ترجمه کنم ، دیگر اروپائیه‌ها و مسیحیان هرگز آن عبارت معروف را که «که اگر کسی به طرف راست گوش شما سیلی نواخت طرف چپ را هم نزدیک آورد تا یکی دیگر بزند» در برابر این بی - تفاوتی ما به زبان نخواهند آورد .

خلاصه من اروپاییها را در جهت انسانیات صفر صفر و کمی زیر صفر میدانستم تا روزی با جمال زاده در خصوص يك دخترک ایرانی که اکنون در ژنو معلم است و آن روز منزل استاد جمال زاده بود صحبت می‌کردیم . جمال زاده می‌گفت این دختر را تقریباً من بزرگ کرده‌ام ، زیرا پدرش او را بی‌سرپرست درین جا گذاشت و مادرش کاری با حقوق مختصر بدست آورد و او را کم کم به همراهی من پرورش داد تا به اینجا رسید که امروز معلم است . جمال زاده اضافه کرد که مادر او با مشقات بسیار مواجه بود ، از جمله اینکه مثلاً يك روز به من تلفن زد و گفت : آقای جمال زاده ! امروز دختر خرد سالم سخت بیمار است و تب دارد و من هم باید به کار خود بروم و گر نه حقوق نخواهم داشت ، دختر بیمار را نمی‌توانم در اطای که اجاره کرده‌ام تنها بگذارم و به مدرسه هم نمیتواند بروم . چه کنم ؟ جمال زاده گفته بود : من ، هم الآن به آنجا خواهم آمد و اگر لازم باشد تا ظهر که تو برخواهی گشت از طفل خرد سال بیمارنگاهداری خواهم کرد ، منتهی يك شماره تلفن هم به مادر داد و گفتم : احیاناً به این شماره تلفن بزنی ، شاید بتوانند کمکی به تو بکنند . جمال زاده گفت : البته من بلافاصله راه افتادم و نیم ساعت بعد در اطاق آن مادر بودم ، اما در این

۱۴ - بنده باید اذعان کنم که هر چند روی کرمان کار کرده‌ام ، اما بهترین رساله را در باب شیخیه کرمان هانری کربن فرانسوی نوشته و بهترین رساله را در باب حلاج «لونی ماسین - یون» ، و جالب‌تر از همه اینها آنکه دوست هم سفر من در مکه ، دکترانتخابی زیباترین و صحیح‌ترین قرآن را در بازار ابوسفیان و کوچه مبدالله بن زبیر در کنار صفا و مروه و پشت‌خانه خدا به ۵۰ ریال سمودی (۱۰۰ تومان) خریدند و بعد معلوم شد که آن قرآن چاپ برلین است !

وقت دیدم يك دختر هیجده ساله «چشم كو» (۱۵) بسیار زیبا و خوش پوش و شوک سویی در آنجا ایستاده و مشغول تر و خشك کردن بچه است مادر به محض دیدن جمال زاده ، می گوید : دیگر احتیاج نیست که شما درین سن وسال زحمت بچه داری را متحمل بشوید ، زیرا این دختر خانم قبول کرده است که تا عصر از بچه من نگاهداری کند ، معنون و متشکرم ،

حالا می پرسید داستان چیست و چگونه این دختر خانم درین صبح زود پیدا شد ؟ توجه کنید ، در ژنو ، يك مركز خاص هست که كارش مشكا گشایی از مردم درمانده است که وقتی راه بجایی نمی برند از آن مركز كمك می طلبند ، این دفتر يك تلفن دارد . کسانی که مایل هستند روی اعتقاد مذهبی ، یا اخلاقی و انسان دوستی و نوع پرستی ، خدمتی به هم نوع بکنند - البته در حدود مقدرات خود - به این مرکز تلفن می کنند ، و مثلا می گوید : ما می توانیم هفته ای يك روز - فلان روز هفته - را برای کارهایی مثل بچه داری ، یا بیمار داری ، یا ملاقات از بیماران غریب در بیمارستانها ، یا نگاهداری پیران افتاده و ناتوان ، مجانا و تبرعا خدمت کنیم ، تلفن و آدرس ما اینست ، اگر کسی احتیاج پیدا کرد به ما تلفن کنید .

مردمی هم که احتیاج به كمکی دارند ، به این مركز تلفن می کنند ، اگر كمك مورد تقاضا طوری باشد که داوطلب برای انجام آن موجود باشد ، فوراً تلفن می کند و طرف برای انجام خدمت به آدرس مورد نظر می رود .

بدین طریق است که این دختر خانم زیبا ، نذر دارد که هفته ای يك روز را به مادران مستاصل همراهی و كمك کند ، و امروز به او تلفن کرده اند و اینك در خدمت این دختر بیمار ایرانی و در واقع برای همراهی مادر او آمده است . و دهها و صدها از اینگونه دختران و پسران و مردان و زنان هستند که برای خدمت در بیمارستانها و خانوادها و کلیساها اسم نوشته و تلفن داده اند و چون این کار را قلباً و روی خواش دل و برای ترضیه نفس لواهم (و شاید هم مرضیه و مطمئنه) انجام می دهند ، کوچکترین قصور و کوتاهی و به اصطلاح گم فروشی در آن نیست .

حقیقت این است که من ، بعد ازین ماجرا ، کمی دردآوری و بیشداوری خودم نسبت به اروپاییان تجدید نظر و حتی احساس شرمندگی کردم . راستی آیا این زیارت عاشورا که ما می خوانیم ثوابش بیشتر است یا خدمتی که آن دختر نازنین برای حفظ جان يك طفل بیمار می کرد ؟ آن دعای ابو حمزه ثمالی ، یا آن نانی که زیر سر بیمار می گذاریم و بعد در کنار در مسجد قرار می دهیم که هر کس خواست ببرد و بخورد ، آیا آن زودتر به درگاه خدایی خواهد رسید یا کار آن دختر خانم ترسای برصیها فریب که يك روز در هفته به بیمارستان ژنو سر می زند و بیمار مجروح قلب شکافته ای را (که فی المثل از سوماترا یا جاوه وکنگو آورده اند و نه همزبانی دارد و نه قوم و خویشی که به او سرکشی کند) دلداري می دهد و با او شوخی و خوش و بش می کند و با شیرینی گفتارش ، داروی تلخ را به خوردش می دهد ، و کار

پرستاران سفید پوش بیمارستان را - که طبعاً نمی توانند تمام روز کنار يك بیمار باشند - ساده تر و آسان تر و نمر بختر تر می کند ؟

واقعا آیا آن حلوائی است که ما شب هفت بر سر خاك مرده خیرات می کنیم زودتر ثوابش به روح مردگان خواهد رسید یا عمل پسر یا دختر جوانی که پیر مردی علیل و ناتوان را يك روز در هفته دلجوئی و پرستاری می کند ؟ راستی کدام يك ؟

جهانی در گوشه ای

حال که صحبت جمال زاده پیش آمد باید بگویم ، هر ایرانی که به سوئیس می رود لامحاله باید او سید محمد علی جمال زاده دیدن کند ، آزادت من به این استاد عالیقدر و پیر و مرشد صاحب دل امروز و دیروزی نیست . نخستین مقاله شیرینی که من از این استاد خواندم ، تحت عنوان «بلنك» در مجله «علم و هنر» بود ، این مجله را مرحوم سیف آزاد دربرلن منتشر می ساخت . (۱۶)

همیشه آرزوی من این بود که روزی جمال زاده را ببینم و خوشوتم که تاکنون سه چهار بار این توفیق برایم دست داده . جمال زاده فرزند مرحوم سید جمال اصفهانی خطیب شهید عصر مشروطیت است (شهادت روز پنجشنبه دهم جمادی الاخر ۱۳۲۶ ق = ژوئیه ۱۹۰۸) (۱۷) .

او ، هنگام شهادت پدر ، در بیروت تحصیل می کرد و از آنجا به آلمان و سایر کشور های اروپائی افتاد و با بانوئی اروپائی ازدواج کرد و در ژنو مسکن گرفت و در سازمان جهانی کار وابسته به جامعه ملل سابق در ژنوبه کار پرداخت و در تمام این مدت

۱۵ - به اصطلاح روستائی هایمنی چشم كبود ، «كو» همان كبود است و خاكي كبود رنگ را هم در ولایت ما

كوبند .

۱۶ - چاپ ۱۳۰۸ شمسی .

۱۷ - ناظم الاسلام ، ج ۴ ص ۱۷۱ .

آزاده

جدا کنون که من از آشنای خویشتم
کجا روم که جدا از خدای خویشتم

گرفته خاطر من از بس که از دوروییها
بسان آینه محو صفای خویشتم

نیم بسلام تعلق اسیر بیم و امید
غلام خویشم و فرمانروای خویشتم

بدستگیری یاران مرا نیازی نیست
خمیده قامت اما ، عصای خویشتم

مرا از مهر کسان ، کور باد چشم امید
رهین همت مشکل گشای خویشتم

نشسته سر به گریبان بیکسی عمریست
ز دیده اشکشان در عزای خویشتم

شراب و عشق ، امیری زدست رفت و کنون
خجل ز هستی بی ماجرای خویشتم

ناصر امیر (هروی)

به کار نگارش کتب و رسالات و مقالات
بیشمار به زبان فارسی توفیق حاصل
کرد ، که درین جا مجال گفتن ندارم
و قصد من بیان شرح حال جمال زاده
نیست . فقط یکی دو نکته در باب او
از جهت تذکار یاد می کنم .

نخست نحوه کار جمال زاده است
که بسیار عجیب بنظر می رسد ، جمال
زاده برای هر موضوع و مقاله ای که
می خواهد بنویسد ، یک کیسه نایلونی
خاص انتخاب می کند و مدتها هر چه
فیش و یادداشت بدست می آورد در آن
کیسه می ریزد - چنانکه هم اکنون یک
کیسه بزرگ برای تصوف باز کرده که
مملو از فیش و یادداشت است و باید
آنها یک روز به شکل کتابی در باب
تصوف در آورد (از شما چه پنهان ، در
این اواخر عمر مختصر گرایش به
طرف تصوف ، من در جمال زاده مشاهده
کرده ام) . به هر حال هم اکنون چند
کیسه - یا به عبارت دیگر چنته در
چهار طرف اطاق جمال زاده نهاده
شد که روزی تبدیل به کتاب گرانبهای
خواهد شد . اشکال کار ، مساله نظم
و ترتیب اطاق است که هر چه آن را
همسر استاد مرتب می کند ، روز بعد
به صورت اول درمی آید ، و این تنها
گرفتاری این زن و شوهر است . وقتی
«ادی» همسر استاد ازین بی نظم و
ترتیبی شکوه به زبان آورد ، من گفتم ،
ان شاء الله کم کم استاد به نظم و ترتیب
دلخواه شما توجه و رعایت حال شما
را خواهند کرد . همسر مهربان استاد ،
با تکان دادن سر گفت : چهل سال
است که وضع چنین است ، و تنها
نتیجه ای که داده اینست که دیگر من
به وضع حال او عادت کرده ام !

استاد جمال زاده می گفت که در
مورد سال شمار زندگی خود تردیدی
دارم . زیرا در پشت قرآنی پدرم بسا

مرحوم سید جمال آگاه شده بود ،
می نویسد : « ... امروز والده نورچشم
میرزا علی رفت به خانه آقا سید جمال
مرحوم ، دیدنی از عیال او کرده بود ،
از قرار مذکور زن سید جمال گریه
زیادی کرده بود و تعریف کرده بود که
طفل ده ساله مرا برده یک شب اشک
کرده بودند که پدرت کجا می باشد ؟
طفل گفته بود پدرم رفته است قم ،
و یک روز هم جمعی از قزاق و فراش
ریخته بودند در خانه سید ، و لسی
چیزی نبردند ، مقصودشان خود سید
بوده است . و نیز گفته بود روز گذشته
رفتم نزد سپهسالار امیر جنک ، و از
حال شوهرم استفسار نمودم ، جواب
داد : حاجی ، برو عده نگهدار ! بعد
از عده شوهر کن که سید را کشته اند ..
سید را پنج نفر اولاد است ،
اولاد بزرگ او سید محمد علی است که

خط خود نوشته «نور چشمی محمد علی
متولد ژوئن ۱۸۹۲ میلادی و ۱۲۷۱
شمسی است .

جمال زاده می گفت که قبل از من ،
پدرم ، پسر دیگری داشته به نام محمد
علی که چون قبل از تولد من وفات
یافته نام او را بر من نهاده اند ، و من
تردید دارم که این تاریخ مربوط به تولد
من باشد یا برادر فقیدم ، چه اگر
مربوط به او باشد تولد من چند سال
بعد از او خواهد بود و اگر از من
باشد ، اکنون ۸۳ سال قمری دارم . به
استاد گفتم که گمان می کنم بشود آن
را به کمک نوشته همشهری ما ناظم -
الاسلام - که حکیم و پزشک هم بود -
روشن کرد . مرحوم ناظم الاسلام در
یادداشت های خود به تاریخ روز دو
شنبه ۲۸ جمادی الثانی ۱۳۲۶ ق =
۱۹۰۸ میلادی بعد از آنکه از خبر قتل

در سن هجده است و چند ماه قبل رفت به بیروت که در آنجا تحصیل کند ، در طهران هم خوب تحصیل کرده بود ، مقدمات عربی و قدری از ریاضی و جغرافیا و اندکی از زبان فرانسه را تحصیل نموده بود ، يك پسر دیگر در سن ده سال دارد که شل است و دست او رعشه دارد ، يك طفل سه ساله هم دارد ، و دو دختر در سن پنج و هفت دارد ، از مالیه دنیا دو خانه دارد که تقریباً سه هزار تومان ارزش دارد ، دیگر ، نه ملکی و نه نقدی ، هیچ ندارند» (۱۸) .

با این مراتب ، چون جمال زاده در جمادی الثانی ۱۳۲۶ قمری هجده سال داشته ، پس تولد او درست به سال ۱۳۰۹ قمری = ۱۸۹۱ میلادی خواهد افتاد ، و حرف ناظم الاسلام تایید می کند که یادداشت پشت قرآن مربوط به همین جمال زاده خودمان است و بنابر این ، استاد ، درین ساعت و درین روز به شرط آنکه ادی خانم نفهمند - درست ۸۳ سال قمری را تمام کرده و وارد سال چهارم عشره نهم زندگی شده اند و آرزوی من و همه ایرانیان است که جشن صدمین سال تولد استاد را در حالی بگیریم که به همین سلامت و صحت ، جمال زاده در کنار مجسمه آزادی ، به هم ولایتی ها از آب و هوا و فضای دلپذیر سویس سخن گوید و در کنار دریاچه لمان پیاده روی کند و در کتابخانه شلوغ پر کتاب فارسی خود بلولد و هر یکی دو روز يك مقاله بنویسد و عصرها بازی «بولینگ» خود را با رفیق سویسی خودش ادامه دهد و ...

جمال زاده در سویس ثروتمند ندارد ، حقوقی را که از اداره کار بین المللی

گرفته خرج زندگی کرده و بسیار آبرو - مندانه زندگی را گذرانده و چون فرزندی هم ندارد ، دلی به مال دنیا نبسته است . يك آپارتمان ، در طبقه پنجم ، در خیابان «فلوریسان» ژنو به اقساط خریده که اقساط آن همین روز ها پایان یافته ، و با باقیمانده حقوق بازنشستگی ، اخیراً زن و شوهر موفق شده اند يك ماشین رخت شویی هم خریداری کنند ، يك زن بیوه مراکشی بسیار خوش خلق ، هفته ای یکی دو روز می آید و کمک آنها در زندگی میشود و محبتی از طرف خانم می بیند . جمال زاده حقوقی از ایران نمی گیرد ، و کتابهایش هم با وجود فروش خوب ، هرگز حق التالیف حسابی به او نرسانده اند و او هم کیسه ای درین راه نیاندوخته است .

وقتی در پاریس بودم . روزی آقای بوگدانویچ اهل یوگسلاوی عضو برجسته کتابخانه السنه شرقیه پاریس ، که از ایران شناسان خوش قریحه و فارسی دان هم هست - کتاب دائرة المعارف ماندی را به من نشان داد که هر چند مربوط به علوم و فنون و هنر بود ، اما در آنجا ، به زبان فرانسه شرح حالی مفصل در چندستون از جمال زاده چاپ شده بود ، و قسمت عمده آن شرح حال راهم همین بوگدانویچ - بدون اینکه جمال زاده را بشناسد نوشته بود .

چند تن از دوستان در آن مجلس بودند ، یکی از آنان گفت که جمال زاده بی خود در سویس مقیم شده است ، حق این بود که او به ایران باز میگشت و در خود ایران به خدمت میپرداخت و مطمئناً در دوران کمال خود اگر به ایران آمده بود ، با قلم سحر و احاطه ای که برادب فارسی داشت در

ایران یقیناً لافل یا ریاست دانشکده ادبیات و یا وزارت علوم را - با مزایای بی حد و حصر آن - به دست می آورد .

دوست دیگری گفت ، جمال زاده با سابقه خدمتی که در سازمان بین المللی کار دارد و با تجربه و اطلاعاتی که در مورد وضع کارگران ایران به دست آورده است اگر به ایران می آمد ، مطمئناً به وزارت کار و امور اجتماعی برگزیده می شد - چنانکه يك وقت گویا درین باب با او صحبتی هم شده بوده است - و مسلماً در این خدمت توفیقاتی هم به دست می آورد .

رفیق دیگری گفت : جمال زاده پسر جمال الدین واعظ اصفهانی از مشروطه خواهان بنام بود ، و ما می دانیم در ایران ، خیلی از کسانی که حتی گریه شان از دم مجلس شورای ملی - در واقعه «یوم التوب» گذر کرده بوده است ، سالها از امتیاز آن بهره مند می شدند ، و شك نیست اگر جمال زاده در ایران بود سالها و شاید امروز هم یا ریاست مجلس شورا و یا ریاست مجلس سنا را به دست آورده بود ، و حداقل آن که امروز ماهانه بیش از چهارده هزار تومان حقوق و خانه و باغ و اتومبیل و راننده مخصوص داشت و مردم هم به حساب مبارزات خودش و پدرش از او تجلیل و تبجیل می کردند ...

وقتی صحبت ها تمام شد ، من گفتم : دوستان عزیز ، درست می - فرمائید ، اگر جمال زاده در ایران بود ، مطمئناً صاحب همه این چیزها و حتی بیشتر از این چیزها بود ، آری ، همه اینها بود ، اما او دیگر «جمال زاده» نبود !

پایان

(۵۸)

مغز متفکر جهان شیعه

اتساع و انقباض جهان ها در نظر جعفر صادق (ع)

جعفر صادق (ع) گفته است که اگر از امروز تا روزی که من زنده هستم از من پرسید که قبل از جهان چه وجود داشته است بشما میگویم که جهان وجود داشت و این موضوع به طور واضح میرساند که جعفر صادق جهان را ازلی میدانسته است.

یکی از نظریه های جالب توجه جعفر صادق مسئله اتساع و انقباض جهانها میباشد او گفت دنیا هائی که وجود دارد بیک حال نیمه ماند و گاهی وسعت بهم میرساند و زمانی از وسعت آن کاسته میشود و منقبض میگردد.

هر يك از این اتساعها و انقباضها دوره ای دارد و در يك دوره دنیاها منبسط میشود و در دوره ای دیگر منقبض میگردد.

این نظریه هم مانند چند نظریه دیگر که از طرف جعفر صادق ابراز گردید در نظر اهل علم بدون اساس جلوه میکرد.

دانشمندان این نظریه را يك تخیل میدانستند و میگفتند که جعفر صادق (ع) چیزی گفته است بدون این که پای بند به صحت آن باشد در صورتی که يك دانشمند وقتی چیزی میگوید پابند به صحت آن است و مرتبه دانشمند برتر از آن است چیزی بگوید که آن را واقعی و صحیح نداند.

تا این که از قرن هجدهم میلادی باین طرف دوربین های نجومی قوی تر

شد و منجمین نه فقط بوسیله آن دوربین های نجومی اجرام دنیای شمس را بهتر از گذشته دیدند بلکه توانستند اجرامی را که در خارج از دنیای شمس قرار گرفته نیز بهتر ببینند و در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی توانستند از روی نور ستارگان به بعضی از عناصر که در آنها هست پی ببرند.

در آغاز قرن بیستم میلادی يك منجم اروپائی با سم (آبه - لمتر) که كسوت روحانی هم در برداشت و استاد دانشگاه در بلژيك بود برای اولین بار در دوره های جدید علمی متوجه گردید که علمای از کیهانشانی که بدنای خورشیدی ما نزدیک تر هستند و بهتر میتوان آنها را دید بتدریج دور می شوند و باطراف پراکنده میگردند.

آبه - لمتر مشاهدات خود را باطالع دانشمندان نجومی دیگر که در رصد خانه ها مشغول ترصد بودند رسانید و از آنها درخواست کرد که رسیدگی کنند آیا استنباط او صحیح هست یا نه؟

منجمین وقتی در فضا به پدیده ای پی میبرند که بدون سابقه میباشد، آنرا باطالع دیگران میرسانند تا این که بدانند آنچه دیده یا استنباط کرده اند صحت دارد یا این که اشتباه میکنند و اگر دیگران هم آن پدیده را ببینند یا استنباط کنند محقق میشود که اشتباه نیست. از چند رصدخانه اروپائی و

امریکائی آنچه آبه لمتر دیده بود تایید شد و معلوم گردید که علمای از کیهانشان ها که بدنای خورشیدی نزدیک تر هستند و بهتر میتوان آنها را دید، دور می شوند و مثل این است که در حال گریختن هستند و فاصله آنها با کیهانشانی که بدنای خورشیدی ما در آن است بتدریج افزایش یابد.

آبه لمتر و دانشمندان دیگر با این که در رصدخانه های متعدد مشغول مطالعه در اجرام سماوی بودند دائم راجع به مسئله دور شدن کیهانشانها از کیهانشانی که خورشید ما در آن است باهم ارتباط داشتند تا این که جنك جهانی دوم در گرفت و رابطه دانشمندان قطع شد و بعضی از آنها که علاقه مخصوص باین موضوع داشتند مثل خود آبه لمتر و (ادینگتون) دانشمند فیزیکی انگلستان از جهان رفتند.

تحقیق در مسئله دور شدن کیهانشانها تا سال ۱۹۶۰ میلادی بتأخیر افتاد برای این که دیگران نخواستند آنچه را که ابتکار آبه لمتر بود بنام خود دنبال کنند.

از سال ۱۹۶۰ میلادی باین طرف تحقیق در مورد دور شدن کیهانشانها از کیهانشانی که خورشید ما در آن است تجدید شد.

مرتبه ای دیگر معلوم گردید که کیهانشان هائی که نزدیک کیهانشان ما هستند و منجمین میتوانند آنها را بهتر ببینند از کیهانشان ما دور میشوند.

لذا برای منجمین تردیدی وجود ندارد که جهان در پیرامون کهکشان ما در حال اتساع است زیرا کهکشانها از همه طرف از کهکشان ما دور می-گردند .

اما نمیدانند که در جاهای دیگر هم کهکشان ها در حال گریختن هستند و دور میشوند یا نه ؟

علت بی اطلاعی آنها هم از این موضوع وسعت هستی و دور بودن اجرام آسمانی از زمین است .

در صفحات قبل دیدیم که بعضی از اجرام آسمانی با سم (کوآزر) با ما ۹ هزار میلیون سال نوری فاصله دارند. اگر یکی از آن کوآزرها امروز ناگهان نابود شود منجمین ما ، تا ۹ هزار میلیون سال دیگر از نابودی آنها اطلاع حاصل نخواهند کرد .

لذا برای منجمین ما غیر ممکن است که بتوانند بفهمند آن اجرام آسمانی دور دست ، آیا نزدیک میگردند یا این که از ما دور میشوند .

آنچه محقق میباشد این است که کهکشان های نزدیک به کهکشان ما که منجمین میتوانند آنها را بهتر ببینند باطراف پراکنده میشوند .

لذا نظریه جعفر صادق در مورد اتساع دنیا در این قسمت از هستی ، که مجاور کهکشان ما است صدق میکند و چون تمام کهکشان های این منطقه در حال دور شدن است کهکشان ما هم دور میشود .

ما نمیدانیم این دور شدن یعنی این اتساع از چه زمان شروع شده است. در دوازده قرن ونیم قبل که جعفر صادق گفت دنیاها ، گاهی منبسط می-شود و زمانی منقبض میگردند انبساط آن قسمت از دنیا که ما جزو آن هستیم شروع شده بود آنهم نه از زمان جعفر صادق (ع) بلکه از هزارها یا ده ها هزار سال قبل از او .

از تفاوت بین این رقم هزارها سال و دهمها هزار سال نباید حیرت کنیم. چون ، آن قدر فاصله فیما بین

کهکشان هائی که نزدیک ما هستند زیاد است که نمیتوانیم محاسبه کنیم که آیا دور شدن آنها از هزارها سال قبل آغاز گردیده یا از دهها هزار سال پیش .

شاخص ما برای استنباط این که کهکشان ها در این قسمت از هستی ، دور میشوند فاصله روز افزونی است که از زمان ترصد آبه کمتر تا امروز ، بین کره زمین و آن کهکشان ها بوجود آمده است .

منجمین از سایر قسمت های هستی اطلاع ندارند و نمیدانند آیا کهکشان های دیگر هم در حال گریختن هستند یا فقط در این قسمت از دنیا چنین است اما وجود ستارگان موسوم به کوتوله که ذکرشان گذشت نشان می-دهد که آن قسمت از گفته جعفر صادق هم که مربوط به انقباض جهان در بعضی از دوره ها میباشد صحت دارد برای این که منجمین می بینند که بعضی از ستارگان آنچنان منقبض میشوند که تصورش هم برای ما اشکال دارد .

منجمین همانطور که نمیدانند که اتساع کهکشان ها یعنی افزایش فواصل آنها از چه موقع شروع شده اطلاع ندارند ستارگان منقبض و متراکم که در اصطلاح منجمین با سم کوتوله موسوم شده در چه زمان اینطور متراکم شده اند .

بنظر میرسد همان طور که اتساع دنیاها تدریجی است تراکم آنها هم تدریجی می باشد و ستارگان کوتوله در یک مدت کوتاه بوجود نیامده اند و مدتی طول کشیده تا این که در آن ستارگان اتمها ، فاقد الکترون گردیده و هسته های اتم بیکدیگر چسبیده است .

بنابراین در حالی که در یک قسمت از دنیا ، اجرام آسمانی در حال اتساع است در قسمت های دیگر اجرام آسمانی در حال انقباض میباشد یا این که دوره انقباض آن اجرام پایان رسیده و بشکلی درآمده که تجدید فعالیت

حیاتی آن ، از لحاظ ما ، با معلوماتی که امروز داریم ، محال بنظر میرسد . مرگ واقعی ماده همان است که در ستارگان موسوم به کوتوله بوجود میآید و در آن ستارگان ماده کوچک-ترین حرکت ندارد .

برحسب ظاهر سرنوشت نهائی ماده این است که بشکل کوتوله ها درآید و الکترون ها از بین برود و فقط هسته های اتم باقی بماند و بهم چسبد و جرمی بوجود بیاورد که تراکم آن صد ها هزار میلیارد برابر متراکم ترین موادی است که ما در زمین می شناسیم .

خلاصه در حال حاضر دو علم نجوم و فیزیک ، نظریه جعفر صادق را در مورد اتساع جهانها و انقباض آنها تایید میکند .

تا قرن هیجدهم میلادی اروپائیان از معتقدات دینی و فلسفی همه مردم هندوستان اطلاع نداشتند و فقط از عقاید مسالمین هندوستان مطلع بودند .

در قرن هیجدهم و بعد از آن در قرن نوزدهم عده ای از دانشمندان اروپائی کتابهای فلسفی و دینی قدیم هندوستان را بزبانهای اروپائی ترجمه کردند . و اروپائیان با اصول معتقدات دینی و فلسفی قدیم هندوستان آشنا شدند و دانستند که یکی از عقاید قدیم هندوها این بود که جهان ، دارای یک دوره بیداری و جنب و جوش است و یک دوره کاهلی که رفته رفته رکود بهم میرساند و آنگاه منتهی به خواب میشود .

در دوره بیداری جهان ، دنیا وسعت بهم میرساند و آن قدر وسیع میشود که حتی اندیشه هم قادر نیست که بابتدا و انتهای آن پی برد .

در این دوره مواد گوناگون و گیاهان و جانوران بسیار از انواع مختلف در جهان بوجود میآید و مدت صدها هزار هزار سال دنیا در حال توسعه است و مواد و گیاهان و جانوران آن بیشتر میشود .

پس از مدتی که نمیتوان حتی از روی تخمین، معین نمود سیر انبساطی و اتساعی دنیا کند میشود و دیگر در جهان مواد و گیاهان و جانوران جدید بوجود نمیآید.

مواد و گیاهان و جانوران موجود هم بتدریج از بین میرود و در همان حال از وسعت جهان کاسته میشود دنیا از اطراف خود را جمع میکند و بسوی مرکز خویش میرود این دوره جمع شدن و بسوی مرکز رفتن هم صدها هزار سال طول میکشد و آن قدر طولانی است که حتی با اندیشه نمیتوان مدت آن را تعیین کرد.

زمانی فرا میرسد که جهان بدون حرکت طوری در خود فرو میرود که اثری از مواد و گیاه و جاندار در آن وجود ندارد و این دوره را میتوان مانند دوره دم فرو بردن دنیا یا بخواب رفتن آن بشمار آورد.

کسی نمیداند دنیا چه مدت دم فرو میرود یا میخوابد.

شاید صدها هزار سال این دوره بطول میانجامد و پس از آن جهان، تکان میخورد و در صدد برمیآید که دم برآورد یا این که از خواب بیدار میشود و باز دنیا وسعت بهم میرساند و مواد و گیاه و جانداران جدید در آن بوجود میآیند و هر روز بیش از روز قبل بر وسعت جهان افزوده میشود.

در دوره بیداری جدید جهان، مواد و گیاه و جاندارانی که بوجود میآیند غیر از آنچه هستند که در دوره بیداری سابق بوجود آمده بودند و طبیعی است انسانی هم که در دوره جدید بوجود میآید با انسان دوره بیداری سابق جهان فرق دارد یعنی برتر از اوست برای این که جهان، هر بار که بیدار میشود و وسعت بهم میرساند چیزهایی بوجود میآورد که بهتر از دوره بیداری سابق میباشد زیرا اگر چیزهایی بدتر بوجود میآورد (همچنان بر طبق عقاید هندی های قدیم) بر اثر

انحطاط و فساد، نابود میشد و دیگر از خواب، بیدار نمیگردید.

بنابراین در هر دوره که جهان از خواب بیدار میشود هر چه در آن است از جمله انسان، کامل تر از آن می گردد که در دوره گذشته بود. در این عقیده سرنوشت انسان، وضع مخصوص داشت.

انسان، بر طبق عقیده هندیان قدیم، هنگام خوابیدن جهان برخلاف مواد و گیاه و جاندار از بین نمیرفت بلکه روح آدمی بعد از مرگ او، مراحلی دیگر را می پیمود و بمرحله سعادت همیشگی میرسید و در دوره بعد که جهان از خواب بیدار میشد انسان هائیی بهتر بوجود میآمدند که آنها نیز بعد از مرگ بوسیله روح خود باقی میماندند و روح آنها چند مرحله را می پیمود تا این که به بهشت ارواح میرسید.

بر طبق عقیده هندیان قدیم روح آدمی مطیع قانون خواب و بیداری جهان نیست و در حالی که هنگام خوابیدن دنیا تمام مواد و گیاه و جاندار میمیرند روح انسان باقی میماند. در موقع خواب جهان همه چیز از بین میرود غیر از روح انسان که در بهشت ارواح است. آیا این عقیده هندی های قدیم را باید ناشی از حب ذات و خودپرستی دانست یا نه؟

بظاهر این عقیده از حب ذات و خود پرستی سرچشمه گرفته اما اگر قدری دقت بشود معلوم میگردد کسانی که این عقیده را داشته اند روح را چیزی میدانستند که برخلاف مواد و گیاه و جاندار مشمول مرگ نمیشود چون مادی نیست تا این که مشمول مرگ گردد و بهمین جهت بعد از مرگ انسان در ماورای جهان مادی قرار میگیرد و از روزی که تاریخ انسان نوشته شده تا امروز، هر جامعه که عقیده ای نسبت به عقبی داشته، معتقد به بقای روح بوده است و حتی يك جامعه را

نمیتوان یافت که بدون عقیده بقای روح عقیده به عقبی داشته باشد از قبایل سیاه پوست مرکز افریقا گرفته تا پیروان مذاهب توحیدی و تمام این جوامع در گذشته و امروز، از این جهت عقیده بقای روح داشته اند و دارند که روح را غیر از ماده میدانند و معتقدند که ماده مشمول مرگ میشود اما روح انسان مشمول مرگ نمیگردد. از آنچه گفتیم این نتیجه بدست میآید که عقیده به اتساع و انقباض جهان در هندوستان قدیم نیز وجود داشته و از رنگ معتقدات هندی ملون شده است.

این عقیده چه هنگامی که از طرف جعفر صادق (ع) ابراز شد، چه از زبان هندی های قدیم يك تئوری بود اما اکتشافات نجومی و فیزیک امروز آن را دارای واقعیت علمی میکند و اگر تمام هستی، بسوی اتساع یا انقباض نرود، تردیدی وجود ندارد که همان طور که جعفر صادق گفت جهان هائی از آن منقبض میشود و دنیا هائی منبسط و در آنجا که دنیا منقبض شده کوچکترین اثر از ماده نیست.

برای این که ماده عبارت از جرمی است که در اتم های آن هیچان زندگی وجود داشته باشد و وقتی اتم وجود نداشت تا این که هیچان زندگی موجود باشد نمیتوان آنچه را که فاقد اتم میباشد ماده دانست.

آیا این ستارگان مرده که میزان تراکم در آنها این چنین زیاد است روزی بنابر عقیده هندی های قدیم زنده خواهند شد؟

چون وضع این ستارگان شبیه است به آنچه هندی های قدیم راجع به دم فرو بردن یا خواب دنیا میگفتند اما علم فیزیک نمیگوید که ایسن ستارگان مرده که میزان تراکم در آنها بیایه ای رسیده که بین ذراتشان کوچکترین فضای خالی نیست چگونه ممکن است زنده شوند.

(ناتام)

مرگ پیر فقیر!

در آن لحظه انت کووا داشت به ما گدای کوچولو نماز یاد می داد ، سرش را با نگاه پرسنده ای به طرف شوهرش برگرداند و بدون فکر بر لبش آمد :

«اراده تو کرده شود.»

«اراده تو ...»

«کرده شود ...»

کودک زانو زده مثل انعکاس صدایی تکرار می کرد :

«کرده شود ...»

زن صدا زد :

«خوب ، مرده ؟ .. بر زمین ...»

«... بر زمین ...»

مرد نفس زنان جواب داد :

«به طور حتم ، دراز کش پای در افتاده.»

«چنانکه در آسمان است ...»

«چنانکه در آسمان است ...»

«نمی شه که همونجا ولش کرد ، مردم ممکنه بگن

بردیمش اونجا که از شرش خلاص شیم ، نباید این جور

بشه .»

«می خوای حالا باهاش چیکار کنم ؟»

«من چه می دونم ؟ باید یه کاری بکنی ...»

انتک پیشنهاد کرد :

«شاید بهتر باشه بیاریش اینجا ؟»

«چه حرفها می زنی ... ولش کن بگنده ! بیاریمش

اینجا ؟ مکه ...»

«احمق ، او باید دفن بشه.»

«مکه ما مجبوریم خرج کفن و دفنشو بدیم ... از شریر

ما را رهایی ده ... برای چی داری اون چشمهای خنگو

به هم می زنی ؟ دعاو بخون .»

«... از شریر ما را رهایی ده.»

«من نباید به فکر این کار باشم ، حقا و خدایش

تومک باید این کارو بکنه.»

در همان حال پیر مرد مرده بود . خوکدانی ، آلونکی بی حفاظ بود . از يك مشت ترکه و پیزر که نمی توانست جلو باد و سرما را بگیرد پوشانده شده بود .

کسی صدای لرزان ناامید پیر مرد بی کس را که طلب رحم می کرد ، نشنید ، کسی خزیدنش را به طرف دربسته ندید و ندید که با چه کوشش فوق بشری از جا بلند شد و کوشید تا در را باز کند . پیر مرد احساس می کرد که مرک بر او غلبه می کند . مرک از پاشنه پاهایش می خزید و به طرف سینه اش بالا می آمد ، او را مثل يك گیره گرفته بود و با تشنجات هولناکی می لرزاند . فکهای محکم و محکمتر روی هم چفت می شد ، به طوریکه طولی نکشید که دیگر نمی توانست آنها را باز کند و فریاد بکشد . رگهای مثل مفتول سخت می شدند . با ضعف خودش را بلند کرد تا عاقبت روی آستانه افتاد . کفی روی لبهای آمده بود و در چشمهای وارفته اش حالت وحشتی از این که تنها در سرما بمیرد ، دیده می شد . حالتی از درد به صورتش نشسته بود .

پیر مرد آنجا افتاده بود و صورتش از درد به حالتی درآمده بود که شکل فریاد منجمدی پیدا کرده بود .

روز بعد پیش از برآمدن آفتاب ، انتک و زنش از خواب بیدار شدند . اولین فکرشان این بود که چه به سر پیر مرد آمده است . مرد رفت که نگاهی بکند اما نتوانست در خوکدانی را باز کند ، جسد مثل تیری از داخل ، پشت در افتاده بود . عاقبت مرد با سعی بسیار توانست آنقدر در را باز کند که خودش را به درون ببرد اما بلافاصله هول خورده بیرون آمد . به زحمت توانست خودش را از حیاط تند به اطاق برساند ، از ترس تقریباً بی حس شده بود ، نمی توانست بفهمد چه حالی پیدا کرده است چهار ستون بدنش مثل اینکه تب کرده باشد ، تکان می خورد . کنار در اتاق نفس نفس زنان ایستاد و قادر نبود کلمه ای به زبان بیاورد .

«... آمین»

«آمین» (۱)

زن جلو سینه بچه صلیبی کشید ، دماغش را بادستش
پاك كرد و به طرف شوهرش برگشت . شوهرش آهسته
گفت :

«باید بیایم»

«تو اتاق ... اینجا؟»

«پس کجا؟»

«در گاو دونی ، می‌تونیم گوساله رو بیرون بیاریم و
اورو روی سکو بندازیم ، بذاریم همونجا باشه ، اگه پیر
مرد دوست داره حقشه .. به همچین آدمی .»

«مونیکا !»

«ها !»

«باید از اونجا بیرونش بیاریم»

«خوب پس برو و بیرونش بیار»

«خیلی خوب ... اما ...»

«می‌ترسی ... چیه؟»

«احمق ... لعنتی»

«پس چیه؟»

«تاریکه ...»

«اگه صبر کنی هوا روشن بشه ، مردم تورو می‌بینن .»

«بیا باهم بریم»

«اگه خیلی جزیره داری خودت برو»

مرد سر زن فریاد زد :

«بالاخره می‌آی یا نمی‌آی کثافت ؟ پدر توئه نه پدر

من .»

با خشم از اتاق بیرون رفت . زن بدون حرف دنبال

او آمد .

وقتی به خوکدانی داخل شدند ، وزشی از وحشت

مانند بویی که از مرده برمی‌خیزد ، بر آنها زد . پیر مرد

در آنجا افتاده بود . سرد مثل یخ ، قسمتی از بدنش به

زمین یخ بسته بود ، آنها پیش از آنکه بتوانند او را به

طرف آستانه و حیاط بکشند ، مجبور شدند او را از

زمین بکنند .

انت‌کوا به دیدن منظره پیر مرد شروع کرد به شدت

لرزیدن . در نور تیره صبحگاهی با پوشش سفیدی از

۱ - این جملات عینا از باب ششم انجیل متی ترجمه

فارسی نقل شده است .

برف و صورت درد زده ، چشمهای باز مانده ، با زبان
بیرون افتاده که روی آن دندانها ، روی هم کلیش شده
بود ، قیافه هول آوری پیدا کرده بود . لکه‌های کبودی
روی پوست بدنش دیده می‌شد و سر تا پا از کثافت
پوشیده شده بود .

مرد در حالیکه روی جسد خم شده بود ، آهسته
گفت :

«بگیرش ، چه سرده ، مته یخ»

باد یخزده‌ای که درست پیش از طلوع آفتاب برمی-
خیزد ، به صورت آن دو خورد و برفها را از شاخه های
جنبان با صدای خشکی پایین ریخت و توکی از ستاره‌ها
هنوز در زمینه سربی آسمان دیده می‌شدند . صدای
چرخ چاه از دهکده به گوش می‌رسید و خروسها طوری
می‌خواندند که انگار هوا می‌خواهد تغییر کند .

انت‌کوا چشمهایش را بست و پیش از آنکه پای پیر
مرد را بگیرد دستهایش را با پیشبندش پوشاند . او را
به زور بلند کردند . خیلی سنگین بود . هنوز او را
روی نیمکت نگذاشته بودند که انت‌کوا به شتاب به اتاق
برگشت و کهنه‌ای آورد و داد به شوهرش که روی جنازه
بیندازد .

بچه‌ها مشغول نیش کشیدن سیب زمینی بودند .
انت‌کوا با بی‌صبری دم در منتظر بود .

«تومو نشد ؟ .. بیا دیگه .. خدایا چقدر لفتش
می‌دی !»

وقتی که شوهرش آمد صبحانه را جلوش گذاشت و
گفت :

«باید یکی‌رو پیدا کنیم که بیاد اورو بشوره»

«مردم کرونگی‌رو می‌آرم»

«امروز سر کار نرو»

«سر کار ، نه ، نمی‌رم»

دیگر صحبتی نکردند و بدون اشتها ، صبحانه‌شان را
خوردند ، هر چند که مثل همیشه يك قابلمه سوپ را باهم
سر کشیدند .

وقتی توی حیاط رفتند ، قدمهایشان را تند کردند
و سرشان را برنگرداندند . پریشان بودند ، اما نمی -
دانستند چرا . احساس پشیمانی نمی‌کردند ، شاید ترس
مبهمی از جنازه بود یا ترس از مرك که آنها را می‌لرزاند
و ساکت نگهشان می‌داشت .

کردی و تملقشو گفتی تا عقلشو دزدیدی و او همه چیزو به تو بخشید و به من ظلم کرد و اونوقت ...»

«همه می‌دونن که ما زمینو ازش خریدیم . به عالمه شاهد داریم ...»

«خریدین ؟ نه بابا ! می‌خوای بگی از اینکه داری تو روی خدا دروغ می‌گی نمی‌ترسی ؟ خریدین ، قالتاق‌ها ! بله شما قالتاقین ، دزدین ، سگین ! اول پولو از او دزدین و اونوقت ... مکه شماها نبودین تو ظرف خوک بهش غذا می‌دادین ؟ خدا شاهد که او مجبور بود برای اینکه شکمشو سیر کنه بره سبب زمینی های خوکهارو از تو ظرفشون بخوره ، بله ! مجبورش کرده بودین تو گاودونی بخوابه برای اینکه می‌گفتین بوگندش نمیداره غذا به دلتون بچسبه . پونزده جریب زمین و به عالمه دارایی ... به ثروت هنگفت ... اورو کتک هم می‌زدین ... تو خوک کثافت ، عنتر !»

«پوزه اتوبیند وگرنه برایت می‌بندم و حالیت می‌کنم ، خوک کثافت ، هرجایی !»

«پس زود باش ؟ یاالله ، بی‌همه چیز .»

«من ... بی‌همه چیز ؟»

«آره تو ، اگه توماک باهات عروسی نمی‌کرد تو گور پوسیده بودی و کرمها تورو خورده بودن .»

«من بی‌همه چیزم ؟ لاشه سک .»

آنها به هم پریدند و موهای همدیگر را چنک زدند ، توی راهرو باریک جیغ زنان با صدای گرفته‌ای تمام مدت با هم می‌جنگیدند .

«زنیکه هرجایی ، ولگرد ... بیا ! این وضع تونه ! اما من عوضش پونزده جریب زمین دارم ، برای اون همه بدی‌هایی که تو به من کرده‌ای ، تو سک کثافت .»

همسایه‌ها فریاد می‌زدند :

«شمارو به خدا . همدیگه‌رو ول کنین ، ول کنین هم گناهه هم قباحه داره .»

«ولم کن ، آلهه ، ول می‌کنی یا نه ؟»

«انقدر می‌زمنت تا بمیری ، تکه تکه‌ات می‌کنم ، نجاست !»

در حالیکه بی‌وقفه همدیگر را می‌زدند ، روی زمین افتادند ، به سطل بر خوردند ، میان گنداب خوکها غلطیدند . عاقبت از خشم زبانشان بند آمد و فقط به سختی نفس می‌زدند و هنوز همدیگر را می - کوبیدند .

وقتی که کاملاً روز شد ، انتک رفت و کر و گنگی دهکده را آورد و او پیر مرد را شست و لباس پوشاند ، بیرونش آورد و شمع‌دان مقدسی را بالای سر او گذاشت .

آن وقت انتک رفت که کشیش و سولیتس را از مرک پدر زنش خبر کند و اطلاع بدهد که قدرت پرداخت خرج کفن و دفن را ندارد .

«باید تو ماک او را به خاک بسپره ، پولشو داره .»
خبر مرک پیر مرد به سرعت در همه ده پیچید . مردم خیلی زود راه افتادند و دسته دسته آمدند تا جنازه را ببینند . زیر لب‌ب‌هایی می‌خواندند و سری تکان میدادند و می‌رفتند که در باره‌اش وراجی کنند .

هنوز غروب نشده بود که توماک ، داماد دیگر تحت تأثیر حرفهای مردم اعلام کرد که حاضر است خرج کفن و دفن را بپردازد .

روز سوم کمی پیش از صورت گرفتن کفن و دفن ، زن توماک توی خانه انتک پیدایش شد . در راهرو تقریباً سینه به سینه خواهرش شد که داشت سطل آبی که ظرفها را توی آن شسته بود به گاودانی می‌برد ، زیر لب گفت :

«حمد بر عیسی مسیح .»

و دستش را بدستگیره در گرفت .

انتک‌ووا سطل را محکم روی زمین گذاشت :

«اینجارو ، نگاهش کن ... شاگرد شیطان ... اومده اینجا جاسوسی کنه . خودت‌رو که هر جور تونستی از شر اون پیره راحت کردی مکه همه چیز و به تو بخشید ... چطور جرات می‌کنی خود تو اینجانشون بدی ، هی ، پتیاره اومدی برای به مشه کهنه باره‌ای که ازش مونده هان ؟»

تومه‌کووا به آرامی جواب داد :

«عید فصیح برایش به سوکمانای Sukmana نو خریده بودم ، البته می‌تونه اونو داشته باشه ، اما من باید پوستینو پس بگیرم ، برای اینکه اونو با پولی خریده بودم که برایش جون کنده بودم .»
انتک‌ووا جیغ کشید :

«پوستینو پس بدم ، به تو سک بوگندو پس بدم ؟ آره بهت می‌دم حالا ببین چطوری»

و به اطرافش نگاه کرد تا چیزی پیدا کند که بتواند قصد خود را عملی کند .

«می‌خوای ببریش ؟ چه رویی ! برایش موس‌موس

مردها به زور آنها را از هم جدا کردند . با صورتهای کبود ، پراز خراش و کثافت ، قیافه غریبه‌های جادوگر را پیدا کرده بودند . خشمشان تمام شدنی نبود ، دوباره به همدیگر پریدند ، مجبور شدند که برای بار دوم آنها را از هم جدا کنند .

عاقبت انت‌کوا از خشم و درماندگی ، باتشنج به حق افتاد . موهایش را می‌کند و شیون می‌کرد :

«خدایا ... خدای مهربون ! ... مریم مقدس ، به این زن نفرین شده نگاه کن ... لعنت به این کافرها ... وای ... وای ...»

در حالیکه به دیوار تکیه داده بود فقط می‌توانست ببرد . در همان لحظه تومه‌کوا بیرون خانه نفرین می‌کرد و فریاد می‌زد و با پاشنه پا به در می‌کوبید ...

تماشاچی‌ها در دسته‌های کوچکی ایستاده بودند و با هم دیگر مشورت می‌کردند و برفها را با پاهایشان می‌کوبیدند . زن‌ها مانند لکه‌های سرخی بودند که روی دیوار افتاده باشند ، زانوهایشان را به هم فشار می‌دادند ، چون باد سرد تا استخوان نفوذ می‌کرد .

به جاده‌ای که به طرف کلیسا می‌رفت و مناره‌هایی که پشت شاخه‌های عریان درختان آشکار بود ، نگاه می‌کردند و گاه‌گاه زیر لب به همدیگر چیزی می‌گفتند . هر لحظه یکی پیدا می‌شد که می‌خواست باز هم نگاهی به جنازه بکند و این موضوع باعث آمد و رفت دایمی می‌شد . شعله‌های زرد و کوچک شمعها از میان در نیمباز دیده می‌شد . شعله‌ها در جریان هوا می‌لرزید و لحظه به لحظه نیمرخ سخت میت را در تابوت آشکار می‌کرد . بوی سوختن چوب درخت عرعر همراه صدای دعا خوانها و خرخر «کرو گنگی» در هوا پخش بود .

عاقبت کشیش با ارک زن وارد شد . تابوت را که از چوب کاج سفید بود ، بیرون آوردند و در گاری گذاشتند . وقتی جماعت به طرف خیابان دراز دهکده و به سوی قبرستان سرازیر شد ، زن‌ها شروع کردند نوحه معمولی را خواندن .

کشیش در حالیکه جلو جماعت با کلاه چهار گوش سیاهش می‌رفت قسمت اول «نماز میت» را با لحن می‌خواند . ردای خز کلفتی روی جبه سفیدش انداخته بود ، باد نوار سیاه دور گردنش را تکان می‌داد . کلمات سرود لاتینی مثل اینکه بیخ زده باشد ، به طور ملال انگیزی فاصله به فاصله از لبهایش می‌ریخت . کشیش به نظر می‌آمد که کلافه و بی‌حوصله است و نگاهش در فاصله

دوری سرگردان است . باد با علم سیاه ور می‌رفت و تصاویر بهشت و جهنم روی آن به موج می‌افتاد و به چپ و راست می‌رفت ، انگار مشتاق بودند که خود را به خانه‌های دو طرف که زن‌ها شال به سر و مردها با سرهای برهنه ، ایستاده بودند و وول می‌خوردند ، نشان بدهند . زن‌ها و مردها با احترام خم شدند و علامت صلیب کشیدند و به سینه‌هایشان کوبیدند . سگ‌ها از پشت پرچین‌ها به شدت پارس می‌کردند بعضی به دیوار سنگی می‌پریدند و به زوزه طولانی و کشیده‌ای می‌افتادند .

بچه‌های کوچولو مشتاق از پشت پنجره‌های بسته به بیرون نگاه می‌کردند ، کنار آنها پیر مرد‌های بی‌دندان و وامانده که صورتشان مثل مزرعه در پائیز شیار برداشته بود ، دیده می‌شدند .

جمعیتهای خیلی از بچه‌ها با شلوارهای کرباسی و نیم تنه‌های آبی که دکمه‌های برنجی داشت و پاهای برهنه‌شان در صندل‌های چوبی بود ، دنبال کشیش می‌دویدند ، به تصویر بهشت و جهنم چشم دوخته بودند و برگردان‌های سرود را با لحن و صدای تازک و لرزانی می‌خواندند : آ! او ! ... و همینطور ادامه می‌دادند تا این که ارک زن آهنگ را عوض می‌کرد .

ایگناتس ، با غرور جلو همه راه می‌رفت ، علم را با یک دست گرفته بود و بلندتر از همه آواز می‌خواند . صورتش از تقلا و سرما سرخ شده بود اما هرگز از صدا نمی‌افتاد . مثل این بود که مشتاق است که نشان بدهد فقط او حق آواز خواندن را دارد . برای اینکه پدر بزرگ او بود که به آرامگاهش برده می‌شد .

آنها دهکده را پشت سر گذاشتند ، باد خودش را به انتک که هیکل گنده‌اش از میان همه سر کشیده بود ، می‌زد و موهایش را پریشان می‌کرد ، اما انتک توجهی به باد نداشت ، حواسش کاملاً جمع اسبها بود و محکم نگهداشتن تابوت که در هر دست انداز جاده احتمال می‌رفت سرنگون شود .

دو خواهر ، نزدیک به هم پشت سر تابوت قدم می‌زدند ، دعا را زیر لب زمزمه می‌کردند و با چشمهای پراز خشم به همدیگر نگاه می‌کردند .

یکی از عزادارها وانمود کرد که سنگی را از زمین برمی‌دارد :

«تسو تسو ، برو خونه ، زود برو خونه ، مردنی!» سک که عقب گاری می‌آمد ، نالید و دمش را میان باهایش گرفت و پشت توده سنگی که کنار جاده بود ،

سندهايشان حرف زدند . گرمای کافه و حرارت مشروب خیلی زود انتك را حسابی مست کرد . در راه خانه چنان تلو تلو می‌خورد که زنش محکم زیر بغلش را گرفته بود . اسمولتز در کافه مانده بود تا به امید قرصی که خواهد گرفت ، يك گيلاس ديگر مشروب بخورد . اما ايگناتس با تمام نیرويش به طرف خانه دوید چون خیلی سردش بود انتك گفت :

«گوش کن مادر ، پنج جريب زمين مال منه ! بله! مال من می‌شنفی چی می‌گم ، پائیز گندم وجو می‌کاریم ... مال منه .. زمين مال منه ! ...»

و ناگهان شروع کرد به آواز خواندن :

«خداوندا نگهدارم تو هستی ...»

طوفان آشوب می‌کرد و وززه می‌کشید .

«خفه شو می‌افتی و کلکت کنده می‌شه ..»

«مرا از هر بلایی در امان دار ...»

ناگهان آوازش را برید . تاریکی انبوه بود و از فاصله دو قدمی دیگر هیچ چیز دیده نمی‌شد . بوران به حد اکثر شدت خود رسیده بود . با صغیر وزوزه وحشتناکی هوا را پر می‌کرد و کوه‌هایی از برف را روی انتك و زنش می‌انداخت .

وقتی آنها از کنار خانه تومك می‌گذشتند ، صدای دعای ختم و گفت و گوی بلند مردم را شنیدند .

«کافرها ، دزدها ، صبر کنین تا من پنج جريب زمين رو نشونتون بدم ! بعدش می‌کنمش ده تا . شما نمی‌تونین به من اربابی بفروشین ! سك پدرها .. بله ! کار میکنم ، جون می‌کنم اما بالاخره خودمو به جایی می‌رسونم ، مگه نه مادر ؟ صاحب زمين می‌شیم . قبول نداری ؟»

با مشت به سینه‌اش کوبید و چشمهای مستی زده‌اش را در حلقه‌ها چرخاند تا مدتی همین طور حرف می‌زد اما همین که به خانه رسیدند ، زنش او را توی رختخواب کشید و انتك مثل مرده در رختخواب افتاد اما هنوز به خواب نرفته بود چون چند دقیقه بعد داد زد :

«ايگناتس !»

پسرك نزيك شد ، اما با احتياط چون از لگد پدر وحشت داشت . انتك نمره کشید :

«ايگناتس ، مرده سك ! ايگناتس ، تو يه دهقان

درجه اول می‌شی نه يه کاسبکار گدا ..»

و مشتش را روی تختخواب کوبید :

« پنج جريب زمين مال منه ، مال من ، خارجی‌های

رذل .. شما مادر ...»

از کتاب : «آن‌سوی پرچین و هشت داستان ديگر ..»

فرار کرد . وقتی جماعت کمی دور شد ، سك عقب سر آنها يك وری دوید و مشتاقانه به اسبها نزيك شد که مبدا دوباره از تعقيب کردن آنها مانعش شوند .

سرود لاتینی به پایان خود رسیده بود زنها با صدای لرزان شروع کردند به خواندن این سرود قدیمی :

«آنکه قرين رحمت پروردگار است ..»

صدا ، قدرتی نداشت . بوران برخاسته بود . نمی‌

گذاشت صداها به اوج خود برسد . هوا داشت تاریک می‌شد . باد توده‌های برف را از دشت های بی‌آب و هلف می‌آورد و تنه عربان درختان را می‌پوشاند و مثل شلاق مردم را می‌زد .

«و کلام او را دوست دارد و در قلبی پاك نگاه

می‌دارد ...»

آنها میان صغیر طوفان و صدای فریاد دایمی انتك به خواندن اصرار داشتند ، انتك که از سرما نفسش بریده بود ، فریاد می‌زد :

«وای ! وای ، طفلک‌ها !»

توده‌های برف پرچین‌های عظیمی جلو جاده درست

می‌کرد و از پشت درختها و توده‌های سنك پیش می‌آمد .

وقتی مردم با نگرانی به فضای سفید خالی نگاه می‌

کردند . آوازشان پیاپی قطع می‌شد . وقتی باد با هوی‌هوی گرفته‌ای در فضا می‌وزید انكار فضا به حرکت در می‌آمد ، مثل حصارهای عظیم بالا می‌رفت و گاهی مثل آواری فرو می‌ریخت . هزاران سوزن تیز را به صورت عزادارها پرتاب می‌کرد . بیشتر آنها از ترس اینکه سوز و برف زیادتر شود ، از میان راه برگشتند بقیه با شتاب بسیار تقریباً به طرف قبرستان دویدند و با عجله وارد قبرستان شدند ، قبر حاضر بود . آنها شتابزده کمی دیگر دعا خواندند و کشیش آب مقدس را روی تابوت پاشید و کلوخ های یخ زده و پر برف توی گور سرازیر شد و مردم به طرف خانه - هایشان دویدند .

تومك همه را به خانه‌اش دعوت کرد چون «پدر مقدس

به او این طور گفته بود ، در غیر این صورت مراسم ختم بدون شك به طرز نامناسبی در محل عمومی برگزار می‌شد .»

انتك در جواب این دعوت فقط فحش داد . چهار

نفری که ايگناتس و اسمولتز دهقان جزو آنها بودند به کافه رفتند . چهار پیمانه مشروب با روغن خوردند و در حدود نیم من سوسیس ، و با همدیگر در باره داد و

سفر نامه مانندى درباره سفر به طبرس

... دو روزه از تهران به مشهد رسیدم - در اوایل آبان ۵۱ - واز مشهد به عزم طبرس، در صبحی باران خیز، بیرون زدم: نخست بدین‌انگاره که چونان سنگی درشت که از جام آبی بردارند، با رفتن من، مشهد خالی خواهد شد، اما آب از آب تکان نخورد... چنان معصومانه و بی صدا از گوشک شهر، بیرون رانده شدم که گویی کلاغی ازدیواری پرید یا قطره‌ای از دریا به ساحل شتک زد... و دلم گرفت. خشمی درمانده و زبون در رگم دوید و پایم به غیظ برسدال گاز فشار آورد که جز ماشین زیر پای، کسی دردسترش نبود! و ماشین گویی از دل پرم می‌هراسید که از دم پرم شتابناک می‌رمید... از حالت خودم بدم آمد، اما هنوز از «خواجه مراد» نگدشته بودم که مراد حاصل شد و صفای بامدادی بیابان، کدورت عقده‌ها را شست... به ویژه که صحرا روی در باران صبحگاهی شسته بود... و چه طراوتی!

پنج فرسنگی جنوب شرقی مشهد، در محلی به نام «سنگ‌بست» ازدوراهی: نیشابور - افغانستان، گذشتم و در راه نیشابور پیش رفتم. تا اینجا، جاده بسیار خوب است چنانکه از اینجا تا مرز افغانستان نیز، و این لابد بدانجهت که همه توریستهای زمینی شرق میانه واقصی، از همین راه می‌گذرند... و روحیات ما ملت را از همین راهها، خوب می‌توان شناخت و ریاکاری و فریب و نیرنگ... تا آنجا

که در چشم‌رس خارجیان، جاده پهن است و یکدست و صاف، و درست يك قدم آنسوتر درجاده‌ی نیشابور، آسفالت باستانی است و پر و صله، چون دلق مرقع صوفیان، و پاره پاره چسبون جگر مسلولان، و مسئولان را چه بالك که خر خود می‌رانند و فاتحه نیز نمی‌خوانند!

در ده فرسنگی مشهد، در محلی به نام «شاتقی» از دو راهی نیشابور تربت به جاده‌ی تربت حیدری پیچیدم از اینجا، آسفالت و راه چیزی بود شبیه جاده‌ی قم، جز آنکه این، يك دوجا گردنه‌های صعب‌تر دارد.

در یکی از این خراب‌آبادهای بین راه جای خوردم... و دوباره تاختم آفتاب پایپری خاران خراسان دیگر حسابی برآمده بود و چه شیرین و چسبیدنی!

بر فراز بلندترین گردنه‌ها، زمین چندان سبز و پرغلف و پرطراوت بود که انگار نه دریاییزیم!

در تربت حیدری، به آب و علیق مرکوب پرداختم و دوباره تاختم.

فرصت درنگ بیشتر نبود تا شهر را - آنچنانکه باید - ببینم، گرچه ستون فقرات شهرهایی از این دست بیشتر همان يك خیابان اصلی است که از دوسوی به جاده‌ی بیابانی می‌پیوندد و یادآور منگوله یا فانوسهایی است که بر میان نخ باریک و دراز بادبادک‌ها به کودکی، می‌بستیم...

نیمروز در گناباد بودم. شهر به شعری سنتی اما پراکنده می‌مانست، با معطلی بسیار بد که: خیابان ورودی، خاکی و کژ و برگرد و خاك و کثیف بود.

جای جای برکناره‌ی همین خیابان در باغچه‌یی به عرض طول همان دو باب دکان اینسوی و آنسوی آن، زعفران کاشته‌اند، با چه گل‌های ملوسی و من چه تصاویر شیرینی در ذهن‌ازین محصول کیمیاگران می‌داشتم: رستگارش را اگر نه بهشت که همسایه‌ی آن می‌پنداشتم! و اینک در رج بد قواره‌ی دکانها، مرزعلکی از زعفران می‌دیدم غریب افتاده... چون کودکی خرد و شیرین که در بازی غولان، ناگزیر، از دو سو دست به آنان سپرده باشد... و شگفتا که دنیای خیال و دنیای واقع، چه بسیار از هم دورند، بی سببی نیست که ویکتور آلبا می‌گوید: «... احساس عمومی و کلی، قیر هوش و فراست آدمی است» (۱) و این همه از اندیشه‌ها و تداعی‌ها غنان مرکوب از کف بیرون راند و هنگامی «نجیب خویش را گفتم سبکتر» (۲) که از گناباد بیرون زده و در بیراهه می‌راندم یعنی در راه شهرک: «کاخک» اما خوشحال هم شدم، چه بسیار می‌خواستم تا این مرکز اصلی زلزله‌ی اخیر خراسان را دیده باشم و اینک حاجت نطلبیده روا شده بود... گویی گاه یافتن در بیراهه رفتن است!

اسکلت زلزله، هنوز از پس دو

سال ، چون نمش دیو ، در کاخ ماند
بود . و ما که پس از ترمیم ، چنین می
بینیم ، بیچاره مردم آن ، هنگامی که
این بخت رویشان افتاده چه دیدند و
کشیدند ؟

بازگشتم ، از همان راه تادروازه ی
بیرون گناباد - و این بیراهه ۲۴
کیلومتر بود و به راه فردوس افتادم .
از گناباد تا فردوس ، از راه
جدید - که ۸ فرسنگ نزدیکتر شده -
شهرک بجستان در غرب جاده ، کناره
افتاده ... و راه جدید از تنگه های صعب
کوهایی در شرق بجستان ، می گذرد ...
از آخرین گردنه که پیچیدم و فراز
آمدم ، پیش رویم صحرایی فراخ پیدا
شد ، با شیبی موزون که از چهارسو
در دوردست به کوه می رسید ، چون
یک آشیانه با جوجه ی « فردوس » در
وسط آن نهاده ...

از مشهد تا هرجا که آمدم ، همه
از همین گونه آشیانه ها گذشتم ، با
بیضی درشت یک دو شهر یا تخمک
ریز چند روستا در میان هر یک : نخست
تربت حیدری از آن پس گناباد و اینک
فردوس ... و آنگاه طبس ...

گمان می کنم اگر در هواپیما و از
بسیار بالا نگاه کنیم ، این فواصل
را چنان چون چهار یا پنج حلقه -
قنات ردیف شده خواهیم دید اما هر
یک با دهانه ی فراختر - که به جای
سوراخ میان ، شهری نهاده اند .

باری ، « فردوس » از این فراز
زیر پای من - پیش روی بود ، جاده
با آسفالت کبود و یک پیچ ملایم ، یک
سره تا شهر و از آنسو تا افق می-
کشید ...

شهر مانند گره کور بر میان این
رشته افتاده و از این فراز ، جاده
راست چون ماری است با شکمی به
بیرون جهیده ، از حجم جسد موش
صحرایی هضم نشده یی که بر میان می-
کشد !

از اینجا خاطره های روشن تری
دارم ، زیرا یازده سال پیش ، حدود
یکسال در آن زیسته بوده ام .
از همان سالها و پیشتر ، بر سر
همین « جاده » و در شمال شهر فردوس ،
« باغستان » هایی وجود داشت و مردم
نیمه روستائی - نیمه شهری فردوس
تابستان را - هر یک که باغی یا زمینی
داشت - رخت و بنه به اینجا می کشید
زیرا مرتفع تر و در نتیجه سردتر است
از فردوس .

و اما پس از زلزله ، دین دار ترا
به پیشنهاد « دانش سخور » که
« روحانی شگرفی » است ، یکسره به
همین باغستان کوچیدند و شهری ساختند
با پنجهزار نفر جمعیت به نام « اسلامیة »
« سخور » خیلی زود زده بود که پس
از ویرانی ، فردوس را یکسره به
باغستان بیفکنند و حتی در جلسه ی هیات
وزیران - که به همین مناسبت تشکیل
شد - گفته بود :

دلایل من از این قرار است :

۱ - « باغستان » مرتفع تر از
فردوس و بنابراین خنک تر است ، و
حتی بزغاله هم برای خفتن ، جای
بالتر را برمیگزیند !

۲ - « فردوس » باید « بازسازی »
شود و به هر حال شهری تازه باید آن
سوی این ویرانه ، بنا گردد ، پس
« آنسوترک » : در « باغستان » بسازید !

۳ - زمین های اطراف شهر - که
نیمی از مردمش زعفران کار و کشاورزند
مرده است چون سالهاست حاصل داده
و هم از چهار سوی شهر ، قرنهایست
که مرده دفن کرده اند و اما « باغستان »
بکر است .

۴ - « باغستان » آبی فراوانتر
دارد .

۵ - از جهت « روانی » نیز ، صلاح
نیست ما در کنار قبر مردگان و کشته
شدگانمان در زلزله ، خانه های جدیدمان
را بنا کنیم .

اما ، شهردار فعلی و وزیر آبادانی
و مسکن آن وقت - مخالفت کرده بود
که بودجه نداریم زیرا : با نوسازی
بر خرابه های همین شهر قدیمی دست
کم در لوله کشی و آسفالت برخی از
خیابانها و سیم کشی ، صرفه جویی
خواهد شد ...

و « سخور » شجاعانه گفته بود :
دریفا که شما یک آخوند قدیمی هستید
در لباس وزارت و من یک وزیر نوجوی
آبادانی و مسکن ، در لباس آخوندی !
(والعهده علی الراوی)

باری ، چنین شد که « اسلامیة »
با نیمی از مردم فردوس بنا نهاده شد ،
سه چهار فرسنگ بالاتر در شمال فردوس
و این شهر هر چه دارد از خانه و مسجد
و درمانگاه ، به بازوی و پول خود
مردم فراهم آمده است .

و اما شهر سابق فردوس را باز ده
بین هم نمی توانستی باز شناخت ...
چیزی دیگر ساخته اند .

فردوس ، آن پوستین کهنه باستانی
کز اعصار و قرون بر دوش داشت ،
افکنده و اینک : شلوار پاچه گشاد
پوشیده است با « پوشتی » در جیب
روی سینه و پاپیونی روی « سیب بابا »
آدم (۳) و دستبند « تام جونز » بر
دستان !

دارالمومنین پیر و باتالی که یازده
سال پیش من دیده بودم ، اکنون شق
ورق و جوان و جلف ، به سینمایی مزین
است و با نشون های چند رنگ ، ملون .

ساعت دو و نیم پس از نیمروز بود ،
و شهر قشنگ و جوان ، در عصر سوت
کور ماه روزه ، چون عروسی خسته
از کشاکش زفاف ، در آفتاب پاییزی
لمیده بود ...

غذائی خوردم و بازگشتم به
اسلامیه ... از خانه ی سخور پرسیدم ،

همه میدانستند . کیست که خانه‌ی روح
شهر خویش را نشناسد ؟

یازده سال پیش ، سخنور ، مردی
بود چهل و پنجساله ، با صورتی کدر
و اندک مجدر ...

تیغی نجیب‌بینی ، گونه هایش
را به دو قسمت می‌کند ، چون ترکه
نازک انار که دونا رسیاه سوخته را ...
قامتش اندک به بالا می‌زند و میانه
اندام است : نه چاق و نه نحیف ، با
میلی شیرین به لاغری ... ریش کم
پشتی دارد و سر را همیشه از مو خالی
نگه میدارد ، چنانکه در هر فرصت از
عمامه هم : تا به خاطر دارم ، در هر
مجلسی ، هنوز ننشته ، عمامه از سرش
برخاسته بود ...

قبا وردا و پیراهنی ساده و همیشه
تمیز دارد ... و گیوه یا کفش می‌پوشد
و بیشتر گیوه ...

چون راه می‌رود ، اگر دلشاد و
خرسند خاطر باشد ، به راستی می -
خرامد : پاها را با کشتی موزون
و شیرین از زمین وامی‌گیرد و با ناز و
ترمش به زمین می‌نهد ... اگر شاد
نباشد ، این خرامش و رامش در رفتار
کمتر می‌شود ...

چشمانش به رنگ ریگهای ته‌چشمه‌یی
زالال ، چیزی مرکب از سبز و سیاه
و میشی ، اما شفاف و خندان و
هوشمند و پرسشگرند و نجیب ... بانه
مایه‌یی از صفای نگاه کودکان روستا ،
در پس پشت آن ... گفتارش : کویت
را لرزانده و نجف را و مشهد را و هر
مجلس را ... و در آن جادویی است به
طعم عسل ، (دریغ که این شمشیر پر
جوهر و دودم ، در لبه‌ی تیزتر ، به
کندی زده است) . کلمات و جملات رابا
طنینی ادا می‌کند که تو با حسرت
گرسنه‌یی که به دهان و لب جوته‌ی
غذا می‌نگرد می‌شنوی ... حافظه‌اش به
قدرت «خواندن» من و تو می‌ماند !
ما میخوانیم ، او حفظ می‌کند ... ! و از
هرچه بررسی باز می‌گوید ، چنانکه تو
به هر چیز می‌نگری می‌خوانی ...

در حیاط چهار طاق باز بود ...
اما در زدم ، کسی پاسخ نگفت
صدا زدم ، باز جوابی نیامد ...
پنداشتم که راه دور است ، به‌درون
خزیدم که بلندتر صدا بزنم ... ازدالان
باغ اناری وسیع در حیاط خانه‌نمایان
شد ، و سخنور ، با پیشبندی در
باغ برای گوسفندان برک می‌چید ...
پیش رفتن و سلام کردم ، جا
خوردنش را با لبخنده‌یی شاد و شیرین
پوشانید و نزدیک آمد ، هیچ تغییری
نکرده بود ، همان سخنور یازده سال
پیش بود و مگر برخی جایها از ریشش
به سفیدی می‌زد ، همین ، و البته
اینگ پنجاه و شش سال داشت !

خوش و بش کردیم و او مرا به
اطاقی رهنمون شد ، اما هنوزم به
جا نیاورده بود خود را معرفی کردم ،
برخواست و دوباره روپوشی کرد ... و ...
دو شب و دو روز در همین اطاق در
کنار او گذراندم و او از بیانی که بوی
جادو داشت ، افسونها خواند که بعضی
به دلم نشست و برخی به بام دلم و
پاره‌یی در آسمان اندیشه‌ام هنوز پرپر
می‌زند و بسیاری که ذوری زد و پرید
و رفت و بسیارتر که به خدنگ حمله
و پرخاش و پاسخ من خونین بال و
پر ، پیش رویش بر زمین افتاد !

سرخسختانه با برخی توجیهاتش
مخالفت ورزیدم ، حجتها آوردیم و
سخنها راندیم و سرانجام با دوایده -
لولوژی ، به مسالمت ، يك دو شب را
کنار هم ماندیم که گفت ده درویش
در گلیمی بخسبند و دو رانده و مانده
از خویش ، بر دو گلیم ، به طریق
اولی !

بامدادان روز جمعه ، به عزم
رفتن به طبس ، سخنور را بدرود
گفتم .

همان از تپه های نخستین - در
یکفرسنگی جنوب فردوس - که فراز
آدمد ، دریایی از شن و جای جای

تپه‌ها و پشته های شنی ، پیش روی
بود و من از اینجا به آنسورا در عمر
خود هیچ ندیده بودم ... سی و دو
فرسنگ راه در پیش داشتم . بیست
فرسنگ رفتن و هیچ جای متمایز از
نقطه‌ی دیگر ، نیافتم :

از دو سوی جاده‌ی خاکی ، تاهر
سوشن بود و تپه‌های شنی ، و نه هیچ
نشانی از جاننداری و درختی ، به
جز ، رباطی شاه عباسی در ۸ فرسنگی
فردوس ، بی‌هیچ ساکنی در آن .
در بیست فرسنگی ، دیهوک ،
روستایی با معماری چشمگیر و متفاوت
خانه‌ها ، برسوی راست جاده افتاده ،
با درختانی و مزارعی ... و از همینجا ،
راه به دوباره می‌شود :

از چپ ۷۰ فرسنگ تا کرمان و
از راست ، ۱۲ فرسنگ تا طبس .
در راه طبس ، يك دو فرسنگ از
دیهوک گذشته ، کوهایی بلند - اما
همچنان خشک و بی آب و گیاه -
نمودار شد ، و میان دره‌های پرپیچ
و خم این کوهها ، تنها ، آب انباری
قدیمی با معماری شگرفی [= گنبدی به
گونه‌ی نیمی از قلکی بر آن نهاده و
از چهار سو ، به قرینه ، سوراخی ،
که سر و سینه‌ی انسانی به درون
توانستی رفت] یافتیم که عکسی برداشتم
و گذشتم .

و چون از کوهها فراز آمدم و به
آنسو غلتیدم ، باز دشتی فراخ پیش
روی آمد از شمال و شمال شرق ،
محصور و منتهی به همین کوهساران ،
و از غرب و جنوب و جنوب شرق ،
باز و بی‌انتهای [و مگر دورادور افق ،
کبودی کوهسارانی به زحمت به چشم
می‌آمد] با شیبی تند ، از اینسوی که
من می‌راندم ... :

نخست واحه‌یی پیش آمد ، با
يك دو نخل ، عباس آباد نام ، بر
لب جاده ، با قهوه خانه‌یی که چای
نداشت ! بعد ، بیایی روستای اصفهک
و دیهشک : هر يك نخلستانی است
بزرگ برسوی راست راه افتاده ،

همسرش شنید و گفت : مردک بی‌غیرت ، این چه بود ، تا گفتی ؟
گفت : باکی نیست ، خواستم قافیه از دست نرود !

شهر ، در شمال خود ، باغ گلشنی دارد ، چیزی کوچکتر از «فین‌کاشان» اما با دو نهر بر جبهه آب از همان دست که در فین و مگر که این ، نخلهای سرفراز را پیش دارد ... و در جنوب شهر ، ارک دولتی واقع شده است که دیدنی است و مدرسه‌یی قدیمی با دو مناره که با از سلجوقیان پایین‌تر نمی‌نهد ... و نگارنده خود بر فراز یکی از آندو ، منار را تکان داد که درست به اندازه‌ی منار جنبان اصفهان تکان خورد بل بیشتر ... و در این گفته هیچ مبالغه نمی‌کند .

● در غرب شهر ، امامزاده‌یی واقع است با دو گنبد پنج ، درست مانند سرپوش غادر چلوکبابی «نایب» ، یکی با رنگ زرد - و نه از طلا - روی مسجد بالای سر و دیگری با رنگ سبز ، روی بقعه‌ی امامزاده . می‌گویند : حسین بن موسی بن جعفر (ع) است و به جستجوی برادر [= حضرت امام (ع)] از مدینه به راه یزد ، تا طیس آمده بوده و در اینجا شهید شده است . جالب اینکه : دیروز به هنگام زیارت ، دیدم طیبی‌ها در زیارتنامه‌یی که بالای سر بقعه نصب شده ، می‌خوانند ،
لعل‌اللهامة قتلک ... ! که در دل [به عادت و اشتباه] گفتم : هزار آمین ! سواد دستخط حضرت امام هشتم - درود خدا بر او - را در باره‌ی این برادر به هامرین زرواهر مرزبان و والی وقت طیس ، در اینجا نزد یکی از معمرین که پشت در پشت آستانه دارامامزاده بوده‌اند ، دیدم که چون به تهران باز گشتم به دفتر مجله خواهم آورد .

... و اینک من به روستای جمز ،

غربی ، از رنگ موی و روی و از نمره ماشین و بار و بنهات ، رهگذران به اشارت و نجوا بن گوش هم چیزها می‌گویند ... و چه عذاب الیمی است عبور از هر معبر و رهگذر که هر جنبنده با حرکت تو می‌ایستد به تماشا - به ویژه اگر چون من ریش و گیسوی بهم زده باشی - و تو اگر قدم زنان می‌رفته باشی ، بی‌آنکه خود دریایی زیر فشار نگاهها ، اندک اندک برشتاب قدمها میافزایی و مبادا اندک بخوری که دیگر تا یک هفته ، خوراک نقل و خنده‌ی سوت و کور «یک شهر» را تهیه دیده‌ای اگر چه ، چه صوابی بهتر از این !

کم کم یقین می‌کنم که اگر صدایی بلند از آسوده گاهی ، برخیزد ، موج منفی آن روی شهر ، اثر می - گذارد ، و اگر از آن پس ، در رهگذر به ایهام و اشارات نشان دادند و چرخیدند و رو زدیدند و خندیدند ، از اسافل خود خجالت داشته باش که سر و صدا از آنجاست ! و اینهمه ، بسیار طبیعی است ، زیرا ، شهری که ورود یک هیپی سبیل دار و ریشدار و از تهران آمده ، بزرگترین حادثه‌ی از منتهی اخیر آن است ، صدایی نیز به نوبه‌ی خود حادثه‌ای است !

- و گمان می‌کنم به شخص‌خودمان جسارت شد از این صنعت تنسیق - الصفات که در ردیف آن صدا قرار گرفتیم ، اما باکی نیست ، قافیه از دست نرود !!

[این وسعت مشرب (!) را نیز شاید از همسایگی بازادگاه آن شاعر جندقی ، در اینجا یافته‌ام ، که جندق از ولایت «خور و بیابانک» ، همین پس پشت طیس در جهت مغرب آن در دل کویر افتاده از آن خدای آمرزیده نقل می‌کنند که :
کسی در خانه‌اش را کوفت :
گفت : کیست ؟

کوبنده پاسخ داد : منم
شاعر گفت : ... زنم !

با خانه‌هایی که روی در چتر نخلها پوشیده ... و بعد ، خسرو آباد که جاده آن را به دو نیم می‌کند ، با نخلهای کهن‌تر و آبی روان و روشن ... و آنک : طیس ! : و گویی ،
انتهای زمین ، و انتهای انسان !
و آخرین پایگاه بشری در این سوی :
در جنوب خاوران خراسان ، و مگر گویی «قطب جنوب» ایران است ؟ و شهر شگرفی است :
تمرین و تفنن نقاش طبیعت ، به نقشی از آبرنگ زمردین ، بر تکه پاره مقوایی ، به رنگ شن و قیار

حتی تابلوی «به شهر ما خوش آمدید» را در شن فرو کرده‌اند ، اما دوسه متر آنسوتر که شهری آغاز میشود با گلهای خر زهره‌ی بلند در حاشیه‌ی خیابان‌ها و با نخلهای سر فراز و درختان نارنج و نارنگی و پرتقال با خانه‌هایی مزین به بامهایی همه ضریبی و گبندی و کاهکلی ... و چه منظره بدیعی دارد از دور ، این گبند کاهکلی خانه‌ها ، لابلای درختان خرما ، که انگار شترانی بسیار ، در نخلستانی جاودانه به نشخوار ، زانو زده‌اند ...

شهر از شمال با فاصله دوفرسنگ و کمتر ، به یک سلسله کوه بی‌نور و بی‌خاصیت پشت‌گرمی کاذبی دارد ، و بقیه ، از هر سو یک روان است و شن بیابان . طیس ، از قم که هیچ ، از کرج هم پت و پهن‌تر نیست اما ده هزار نفر جمعیت دارد و برویهم ملوس و زیباست ...

آسوده از ترافیک انبوه و حتی آبکی ... آسوده از بیم دزدیده شدن دوچرخه ، موتور و ماشین ... و از مریده های مستانه‌ی نیم شبان ... و دود گازوئیل و راه بندان ...

و اما ، البته ، دارنده‌ی همه‌ی ویژگیهای یک محیط کوچک :
هنوز از دروازه‌ی شرقی شهر به درون نیامده‌ای که بر دروازه‌ی

دختری که پاریس را نجات داد

این جا بیا فیدل - آرام باش سک بدجنس !
اما فیدل آشفته و پریشان بود و گوسفندانی را که به آنها نیز نوعی تشویش و اضطراب دست داده بود چنانکه حتی بفکر جویدن علف نازک پوشیده از گلهای کوچک هم نبودند و بعبع کنان خود را به یکدیگر میفشردند بی سبب آزار میداد . علاوه بر آن گلهای کوچک هم مانند اینکه در انتظار سانحه ای باشند خود بخود ورمیچروکیدند .
دختر خردسالیکه شبان و محافظ این گله بود از خود می پرسید علت

در حوالی طبس نشسته ام ، به تهیه ی مطب و شناسایی روستا برای نگاشتن «مونوگرافی» و جمز روستایی است با ۴۱ خانوار و ۱۸۶ نفر جمعیت از نرینه و مادینه و خرد و بزرگ ... بابک رشته قنات و آبی که به تشخیص مامورین و مراجع بهداری ، نه خوردن را شاید و نه حمام را باید .

با نخلهای فراوان اما پراکنده ، تمثیلی از تفرقه ی مردمانی که زیر سایه های آن می نشینند . و با آسمانی سخاوتمند ، در شب : صاف و شفاف ، با ستاره های درشت و آبدار و در دسترس و چیدنی ... و در روز : نیلگونه ، با پرند گهگاهی ابرها ، بره ابر - هایی با مخمل پشمهای براق و موج و سفید و چه بسیار دیدنی دیدنی .

آری ، در این سرزمین نشسته ام ، با شترانی که صبورانه قرنهایست فقط به نشخوار مشغولند و بیابانهای وسیع که پوشش باستان شن هایش را ، باد کویری ، به بازی ، گاه از سر برمیگیرد

چیست که امروز پیروان چهارپای او اینقدر غریب و غیرعادی شده اند .
ژنوی یو نه هشت سال تمام داشت مانند همه روز های دیگر گله اش را برای چرا روی تپه سنت کلو در دامنه کوه والربانوس که از منزلش ربع فرسنگ راهی دور بود آورده بود .

این گله اگر ده بره ای را هم که جزو آن بود بحساب بیاوریم درست شامل بیست و سه راس گوسفند می شد که مشخص ترین ثروت پدر ژنوی یو بود . پدرش هیزم شکنی دلیر بود که در جنگل های عظیم آن ناحیه که به

و برپا می افکنند و گاه از پا به جای دیگر ... با نخلهایی که خرد و بزرگ ، نمی دانم چه چیز را در سکوت کویری ، به پاسداری نشسته اند ... و با حلقه های برآمده ی دهانه ی قنات ها که چون زگیلی درشت جای جای بر پوست کشیده ی بیابان ، به چشم می زنند .. و مردمی که : خرما ی نخل را می خورند و در سایه اش می خسبند و اگر - سوار بر شتران - بین دو واحه ، از ایشان حرکتی می بینی ، گویی که از هرم آفتاب از سایه ای به سایه ی دیگر می گریزند ... و نه بیش .

آری ، من به این سرزمین نشسته ام و دریا که ناصر خسرو نیستم و گر نه سرزمین ، در پرتی و دور دستی ، چیزی کم از یمکان ندارد و من در احساس تنهایی ، از او ، گرچه ، پدر و مادر اتیری من : کوه و دشت ، آغوش باز دارند ، اگر من پای بسته و دل شکسته نداشته باشم ، که دارم . و باقی بقایان - شاد زبید و شادمان بمانید تا همواره تا هر گاه .

مسافتات دوری وسعت یافته بودند - چنانکه روز های متمادی در آن می شد راه سپرد بی آنکه از آن بیرون رفت - کار میکرد . مادرش سه سال پیش مرده بود . ژنوی یو در اداره امور خانه مختصرشان بویژه در نگاهداری و مواظبت حیوانات که آنها را بسیار دوست میداشت پدرش کمک میکرد .

بسال ۴۲۸ میلادی در سنت کلو مراتع کم نبود و تمام در و دشت و تپه و ماهور از کنار رود سن گرفته تا بالای قله و جانیکه جنگل شروع میشد از مرغزار و چمن پوشیده بود ولی محلی که ژنوی یو گله را برای چرا بآنجا می برد بنظرش برگزیده و بهتر از جاهای دیگر بود . در حقیقت این محل رجحانی بر سایر جاها نداشت مگر اینکه دختران شبان دیگر غالباً از ترس جنگل و گرگ از این طرف گذر نمی کردند در صورتیکه ژنوی یو از هیچکدام آنها نمی ترسید . او بواسطه تعریف های پدرش جنگل را می شناخت و میدانست که گرگها جز در فصل زمستان و موقعیکه در میان قسمت های قطع شده جنگل طعمه ای بدست نیابند در حواشی جنگل خود را به خطر نمی افکنند در حالیکه اکنون ماه ژوئیه و بحوجه تابستان است و برای آقا گرگها در اینوقت شکار فراوان موجود است .

چیزیکه مخصوصاً ژنوی یو را باین حدود جلب میکرد این بود که از آن بلندی می توانست پاریس را ببیند و بهمین جهت دلباخته این شهر بود . او هیچگاه بیاریس نرفته بود اما پدرش که یکبار برای دیدن شوهر خواهر خود خادم شریعت سیمون بدانجا فرود آمده بود از احوالات آنجا عجایی برای وی

نقل کرده بود: قصرها، کلیساها، بساطهای گسترده بازرگانان، میدانهای نمایش و ورزش. تمام اینها در این مرد ساده دل اثر با عظمتی بجا گذاشته که سهمی از آنرا بدختر خود منتقل کرده بود.

از این نقطه ژنویو حصارهای شهر را میدید که دو حومه وسیع آن تا پای دو تپه گسترده بود، و همچنین پل‌هایی که شهر را به حومه‌ها متصل میکردند در خود محصور ساخته بودند. او در مرکز شهر کاخ فرماندار و در ساحل چپ رودخانه قصر سلطنتی را با باغهای پهناورش تشخیص میداد.

تا با امروز هیچگاه نشده بود که چشم‌انداز این محل باین صافی و روشنی باشد. چرا می‌بایست که او بهنگام تماشای این منظره بواسطه رفتار غیرمعمول گله و سگش دچار پریشانی حواس شده باشد؟

آری واقعه‌ای در کار روی دادن بود که حیواناتیکه غریزه آنان از فهم و شعور یک دختر هشت‌ساله تیزبین‌تر است حق میداد. ناگهان از ابرهای تیره‌ای که بدون جلب توجه درهم پیوستند برق‌هایی جستن گرفت و در پی آن ریزش قطرات درشت آغاز گردید.

ژنویو، چوبدست خود را بر داشت و از روی سنگی که بر آن قرار گرفته بود برخاست. او هیچ نیازی بدان فرمان پیدا نکرد و گوسفندان به خودی خود سربزیر افکنده با تنه زدن به یکدیگر راه خانه را پیش گرفتند و پارسی هم که فیدل قبل از آمدن و مالیدن خود بصاحب کوچک خویش کرد فقط جنبه تشریفاتی و صوری داشت.

بدنبال گله که دوان بود و بدنبال بره‌ها که غمگینانه بعبع میکردند و از اینکه نمی‌توانند به تندی مادرانشان بتازند نومید بودند، ژنویو باتمام سرعت پاهای کوچکش پورتمه می‌شتافت ولی با اینهمه پیشرفتی حاصل نمی‌شد.

اکنون دیگر باران آمیخته با تگرگ با خشم و شدت فرو می‌بارید. ژنویو برای اینکه تا اندازه‌ای درامان باشد دامن خود را برسرکشید.

موقعیکه او بمنزل رسید کاملاً خیس شده بود و گوسفندان خودسرانه بدرون آغل چپیدند و فیدل با اقتدار کسیکه وارد سرای خویش میشود در خانه را که هیچگاه بسته نبود - زیرا هرگز بیم آن نمیرفت که بقصد دزدی بخانه یک هیزم شکن بی‌نوا بیایند - با فشار خود باز کرده بود.

ژنویو با خرسندی از اینکه در مقابل آتشدان بخاری به خشک کردن خود خواهد پرداخت، داشت بدنبال فیدل وارد می‌شد که از پشت سرصدای قدمهایی را که شتابان بسوی او می‌آمدند شنید، و همین که سربرگرداند دومرد را دید ملبس بروپوشهای فراخ، و هر یک عصائی از چوب فندق در دست داشتند که باقد خمیده در زیر رگبار راه می‌پیوند. آنها بخانه نظری افکنده بطرف راه بد و ناهمواری که در کنار جنگل امتداد داشت روان شدند و در ایندم بود که ژنویو که هیچگاه جرئت سخن گفتن با بیگانه‌ها را نکرده و حرف هایش را فقط برای پدرش و برای فیدل و گوسفندانش و برای دو سه دختر شبان مانند خودش نگاهداشته بود شهامت آنرا یافت و آنرا فراخواند:

- آقایان

مردان توقف کردند و ژنویو فوراً اضافه کرد.

- بفرمائید این جا، سروران من و خودتان را خشک کنید.

مسافران با یک حرکت دعوت او را پذیرا شدند. رعد و برق غریو بپا کرده و تگرگ وقتیکه آنها بداخل کلبه گام نهادند نطع سفیدش را همه جا می -

گسترده. ژنویو بروی خلواره‌های سرخ اجاق سرشاخه‌های خشک گذاشت و طولی نکشید که صدای تق و تق آتش

بطرزی شادی آفرین برآمد و از لباسهای مردان و شبان کوچلو و پشت پشمالوی فیدل نجیب - اگر چه او برای واگذاشتن جا به میهمانان دورترک قرار گرفته بود - بخاربرخاست.

آن دو مرد گرچه در سن و سال پیشرفته، ولی قوی و زورمند و دارای چهره‌ای دلیر و سرفراز بودند. آنها مرد رزم نبودند و بجز عصای چوب‌فندق که در راه پیمائی آنرا یاری میکرد هیچگونه سلاحی نداشتند. حرفی نمی‌زدند، ولی میزبان کوچک خود را با نرمی و مهربانی می‌نگریستند. ژنویو از صندوق جای نان قطعه‌ای نان‌اندکی خشک شده با قدری پنیر بز که بدشواری بر آن دست یافت درآورده پیشکش مسافران کرد و گفت:

- ما چیز دیگری نداریم.

مردی که از میان آن دوسالخورده‌تر بود گفت:

- هیچ چیز از این بیشتر نمی‌تواند مورد پسند ما باشد.

آنها خوردند.

آفتاب از نو ظاهر شده و با تابش رخشنده و مصفائی شاخه‌های‌تر را می‌درخشاند. دیگر باران نمی‌بارید.

مسافران از جا برخاستند و آنکه قبلاً بسخن آمده بود گفت:

- ما باید براه خود ادامه دهیم و در برابر میهمان نوازی که باقلب مهربانت - ای دختر کوچک - بما روا

داشتی از تو سپاسگزاریم.

مرد دومی پرسید

- نام تو چیست؟

- ژنویو.

و او ای ادامه داد:

- بسیار خوب ژنویو، ما نمی‌

توانیم چیزی به تو هدیه کنیم زیرا ما باختیار خود از مال و منال این دنیا

چشم پوشیده‌ایم ولی با اینهمه این مدال را که از مس است و بر آن علامت

بازخرید (۱) حک شده است برای آویزگار

میگداریم . آن را خود حمل کسین اما بهیچ زیب و زیور دیگری جز آن خود را میارای . تنها همان ترا در نظر مولای ما عیسی مسیح مقبول و زیبا خواهد ساخت .

مسافر مدال را باو تسلیم کرد و سپس دو نفر دستها را بعلامت اعطاء خیر وبرکت بلند کردند و مرد اول گفت : - ترا دعای خیر میکنم بنام پدر و پسر و روح القدس . و دومی تکرار کرد : - ترا دعای خیر میکنم .

ژنوی یو با حالتی مملو از ایمان و اخلاص جواب داد : - جنین باد .

- من او اسقف ترا هستم .
- ومن ژومن اسقف اوکزر .
آنگاه هر دو مرد در آفتاب گام نهاد راه خویش پیش گرفتند .

سنت او و سنت ژرمن که با بستن عهد و پیمان فقر رهسپار بردن انجیل بسرزمین های گل (۲) بودند در کاشانه ژنوی یو شبان زمانی بسر بردند .

مقاومت شهر

- چه خبر ها ؟ این پرسشی بود که بهنگام ورود ده باشی شالکاس چهارنفری که بیرامون بخاری گرد آمده یا صحیح تر بگوئیم پنهان شده بودند هم صدای باهم از او کردند .

وی بلافاصله جوابی نداد و بافرارسیدن از کوجهای که سوز سرد و جاغرسای بهمن ماه در آن میدمید فضای این اطاق کم ارتفاع بنظرش گرم و مطبوع و ملایم آمد با اینکه آتش بخاری که از خرده ریز و ته مانده هیزم ها تغذیه می شد چندان حرارتی نمیداد . نوری هم که از آتش بخاری می تابید اثری نمایان تر از حرارتش نداشت و با وجود این همان بود که بگانه نور افکن و مشعل آن شب نشینی را تشکیل میداد .

در این شب سه همسایه در خانه خادم شریعت سیمون بودند که مسکن

محقرش ما بین کلیسای معظم وقف شده بر مریم مقدس بود . کلیسای مزبور در مکان معبد خدای خدایان بنا گردیده و ساختمان مجلل مذکور بجای مقدس ترین مقام کلیسا و محراب آن بکار میرفت . علاوه بر آن سه نفر - برادر زاده سیمون ژنوی یو که در آنوقت دختر پاکیزه و زیبائی با متجاوز از سی سال سن بود و پس از مرگ پدرش که بر اثر حادثه اتفاقی در جنگل بخانه خویشانان خود پناه برده بود - نیز در آنجا حضور داشت . او میراث پدری ناچیز خود را فروخته و از

اینراه میتوانست زندگانی خود را بدون اینکه کاملاً سربار خادم شریعت باشد - که موجب مقرری او در قبال نگاهداری کلیسا و مدیریت خدمات آن در حد بسیار متوسطی بود - بگذراند . با آنکه جهیزیه ای نداشت و هیزم شکن زاده ساده ای بیش نبود چندین نوجوان چیزدار و نیکبخت در مزاجت با ژنوی یو بودند . حتی گفته می شد که یک نجیب زاده جوان خوش قیافه ثروتمند دلباخته او شده و شبی در مقابل در خانه همان خادم شریعت سیمون تمایل خود را برای ازدواج با او بوی اظهار داشته بود . ژنوی یو تردید کرده و پس از نظاره و تأمل در خطوط سیمای نجیبانه و دلآورانه خاطر خواه خود چنین پاسخ داده بود :

- من نذر کرده ام که دختری فقیر و ساده باقی بمانم و بجز یک مدال مسین که بر آن صلیبی حک شده خود را بزبور دیگری نیارایم . پس می بینی که من نمیتوانم بانوئی عالیجاه باشم و مقام و منزلی که تو میخواهی مرا بدان ارتقاء دهی احراز کنم .

و اصیلزاده خوش سیما گفته بود :
- تو مرا نمید مکنی .
- اما مرا دلی قوی و برد بار است .
- تا زنده ام در فکر تو خواهم بود .
- من هم تادم مرگ برای تو دعا خواهم کرد .

دست کم چنین بود سرگذشت پاک و بی آلاشی که زنان پارسا و نیک سرشت به برادر زاده خادم شریعت نسبت میدادند .

القصه بهنگام رسیدن شالکاس مانند همه شبهای دیگر ژنوی یو بر چهارپایه ای کمی کنارت از بخاری در تاریکی کامل نشسته بود و چون در آن موقع مستغرق و مجذوب ادیمه خویش بود با عموی خود و همسایگانش همصدا نشد در وقتیکه اینان سؤال پیشین را تکرار کردند : «چه خبرها ؟»

مرد سپاهی با آتش نزدیک شد و دیگران روی نیمکت برای او جا باز کردند و سرانجام که تصمیم خود را برای دادن پاسخ گرفت : خبرهای بد .

سکوتی که حکمفرما بود سنگین تر شد و هر کس بفکر خویش فرو رفته سعی داشت شرح و تفصیل جواب کوتاه تازه وارد را در وجنات او بخواند ، ولی سعی باطل و بی حاصلی بود زیرا چنانکه گفتیم اطاق در نیمه تاریکی غوطه ور بود و بعلاوه خطوط رنگ آمیز و تودار چهره شالکاس هم بهیچوجه معنی دار و گویا نبود .

ده باشی یکی از آن سپاهان (لژیونر) خوش هیكل و رعنائی رومی بدانسان که مردم دوست دارند آنانرا در ذهن خود مجسم کنند نبود . او يك یونانی بود که بخدمت دسته جات رومی در آمده ولی با رزم و پیکار سر و کار نداشت بلکه در خدمت والی آنتیوس و وظایف خزانه داری را انجام میداد و از آنجائیکه مردمان سرشناس و متعین شهر قدر و اعتباری چندان برای او قائل نبودند با اشخاص بی تکیه و کم ادعا آمد و شد و معاشرت میکرد .

بستگی او با خادم شریعت بخاطر امور خدمتی و شغلی بود و این یکی بیش از آنچه مورد انتظار و توقع ده باشی بود تحمل میکرد .

با اینوصف در آن ایام عموماً خود را یکسانیکه حامل سلاح بودند وبخصوص بآنان که با نزدیکی بمقام فرماندهی می توانستند از تهدیدی که سایه سنگین خود را بر شهر افکنده بود چیزی سر در بیاورند - می چسباند - سیمون پرسید :

- سوارانی که برای کسب اطلاعات اعزام شده بودند مراجعت کرده اند ؟ در تمام شهر از این کسب اطلاعات گفتگو بود وشالکاس بیاسخ گفت :

- آری آنها بازگشته و در قسمت علیای رود سن اردوی قوم وحشی را در حال پیشروی دیده اند . جاده ها و راه های فرعی از ازدحام فراریان و کسانیکه توانسته اند از قتل عام وکشتار جان بدر برند شلوغ است .

- آیا از آنها سؤال وپرسی شده ؟ - آری .

- چه میگویند ؟ - میگویند هر آنجاکه اسب آتیلا بر آن گام نهاده دیگر هرگز گیاهی از آن نخواهد روئید .

سیمون در حالیکه علامت صلیب را رسم میکرد ندا داد : - بلیه پروردگار ! شالکاس به سخن ادامه داد :

- حق دارید چنین بگوئید . آنها هرچه را که سوختنی است بآتش میکشند از جنگل ها گرفته تادهکده ها وشهرها ، وآنچه را که خراب شدنی است ویران می کنند بدون آنکه برای کلیساه ها و مشاهد مقدسه و قبور رعایت احترامی بنمایند ، و آنچه را که کشتنی است نابود می کنند خواه مردان خواه زنان وخواه اطفال . در مورد بچه ها دستهای آنانرا باشمشیر قطع میکنند وپیشاپیش اسبان خود میدوانند تا وقتیکه آن بیچارگان کوچک نقش بر زمین شوند و سپس آنانرا با نیزه های خود از زمین برداشته مانند توپ بسوی دیگر پرتاب می کنند . حیوانات را زنده قطعه قطعه

می کنند وگوشتشان را خام میخورند یا اینکه برای ترد شدن زیر زین اسبهای خود گذاشته بعداً می بلعند زیرا آنان برای خوردن و آشامیدن از پشت اسب فرود نمی آیند .

یکی از همسایگان سیمون آهی کشیده گفت :

- وحشتناک است ! سیمون پرسید :

- والی آتیوس چه خواهد کرد ؟ مرد یونانی بعلامت بی اطلاعی حرکتی کرد که احتمالاً کسی متوجه نشد وآنگاه گفت :

- مشغول شور وکنگاشند واختلاف آرا در کار است . گفتگونی هست از همین که دروازه های شهر را بگشایند و خود را در معرض رحم و شفقت آتیلا قرار دهند تا وقتی که به بیندبا مقاومتی روبرو نشده شاید بدیرافت باج وفدیهای اکتفا کرده رضایت دهد .

و اگر بآن اکتفا نکرد ورضایت نداد چطور ؟

گوینده این کلمات ژنویو بود که بدون حرکت از روی چهارپایه خود در تاریکی بسخن آمده بود .

بزحمت معلوم میشدکه لحن محکم و مصمم او از آن دختر جوان بی رنگ و رو و محجوبی آنچنان است .

شالکاس با خنده ای که صوت آن بطور عجیبی تصنی بودن آنرا آشکار می ساخت گفت :

- اگر اوبدان رضایت ندهد بایستی خود را در پناه حمایت خدارند قرار داد . - خداوند - مایه نمی کند مگر کسانی را نخست از خود دفاع کنند .

- اما با چه چیز ؟ لشکریان رومی پراکنده شده ، مرووه سلطان فرانک برای کمک رساندن بسیار دور است ، و وزیگوت ها و پادشاهان ثئودوریک خیلی که کاری باشند مگر بتوانند از خودشان دفاع کنند یک هنک رومسی بمعنای واقعی وجود ندارد که ایمنی بخش حصارهای ما باشد .

ژنویو باز بسخن آمد .

- ما سلاحهای نبرد داریم .

- اما کی آنها را حمل کند و بکار برد ؟ داشتن اسلحه مهم نیست بایستی راه بکار بردن آنرا دانست عده هونها بیشمار است وفردا آنها بپاریس خواهند رسید .

(اگر کسی میتوانست رنگ صورت شالکاس را به بیند در می یافت که از حد عادی سبز تر شده وبدنبال سخنان خود چنین افزود)

نه ، راه دیگری بجز تسلیم نیست واین عقیده مسافری است که بامامورین کسب اطلاعات از راه رسیده است .

سیمون پرسید این مسافر کیست ؟ - خودش میگوید که نامش بلدا است . هیئت مشاوران اظهارات او را به تفصیل استماع کرده اند . میگویند چند بار از اردوی عساکر هونها که قصد کشتن او را داشته اند بطرزی معجز آسا فرار کرده . بنظر او هرگونه مقاومتی جز بخشم آوردن آتیلا که قوه و قدرتش شکست ناپذیر است فایده ندارد .

در پایان این سخنان شالکاس از جا برخاسته با کسب اجازه از میزبان خود در حالیکه سه همسایه سیمون او را پیروی میکردند خارج گردید ، و بر مخیله آن سه تن وهمی مستولی شد که برای حفظ جان خود نیازمند به حمایت کسی هستند زیرا کوه های تیره وظلمانی شهر از حالا در نظرشان پر از افراد مهاجم وحشی جلوه گر بود .

خادم شریعت سیمون وقتیکه با برادر زاده اش تنها شد آه عمیقی کشیده در حالیکه برای خوابیدن باطاق خودش میرفت گفت :

- سرنوشت ما بدست قادر بی همتا است . کی میداند که امشب آخرین شبی نیست که در روی زمین میگذرد ؟

- ژنویو تا برآمدن روز درمقابل مدال مسین کوچکش که نقش صلیبی بر آن حک شده بود به خواندن نماز پرداخت . « ناتمام »

اقتباس :
ذبیح‌اله منصوری



۱۸۸

برنامه زندگی سیاسی شاه اسماعیل

دو وسیله که شاه اسماعیل برای وحدت ایرانیان مورد استفاده قرار داد

میدانست همانگونه که کرمانی هم عقیده داشت
زنگای دشمن اوست.

روزی که شاه اسماعیل از جهان رفت خراسانی
و رازی و زنگانی و کرمانی گرچه ، نسبت به هم
احساس صمیمیت زیاد نمیکردند ولی میدانستند که
همه ایرانی هستند و نباید یکدیگر را به چشم دشمن
بینند .

شاه اسماعیل برای این که سکنه کشورهای
متعدد ایران را مبدل به ملتی واحد کند ، دو وسیله
را بکار برد.

اول استفاده از مذهب شیعه دوازده امامی و دوم
استفاده از شاهنامه.

او مذهب شیعه دوازده امامی را وسیله قرار
داد تا این که قلوب مردم را در کشورهای مختلف
ایران بهم نزدیک کند و زمینه را برای توحید
ملی آماده نماید و شاهنامه فردوسی را وسیله قرارداد
تا این که در مردم کشورهای مختلف ایران تعصب
ملی بوجود بیاورد چون میدانست که برای ایجاد
تعصب ملی در گروه‌های متفاوت کشورهای ایران
و در نتیجه ، نزدیکتر کردن آنها بهم ، شاهنامه
فردوسی بهترین وسیله است.

روزی که شاه اسماعیل در زندان استخر بسر
میرد در تمام کشورهای ایران حتی در خراسان
زادگاه فردوسی سراینده شاهنامه ، یک شاهنامه‌خوان
نبود و روزی که شاه اسماعیل زندگی را بدورد
گفت صدها شاهنامه‌خوان در قسمتهای مختلف ایران
پرورش یافته بودند و بعضی از آنها داستان‌های
شاهنامه را برای مردم نقل میکردند و برخی از
آنها هم فقط اشعار شاهنامه را با صدای رسا و

از آنچه گفتیم این نتیجه بدست می‌آید که
شاه اسماعیل صفوی یکی از افراد نادر است که
از اولین روز آغاز زندگی سیاسی ، میدانست چه
میخواهد و برای حصول آن تا آخرین روز عمر
بدون وقفه کوشید و روزی که بر اثر بیماری زندگی
را بدرود گفت گرچه هنوز نتوانسته بود که ایران
را بقول خود او ، بحدود مرز آن کشور در دوره
انوشیروان برساند اما تمام فلات ایران (یا بقولی
نجد ایران - مترجم) از هندوکش تا رودهای
بین‌النهرین و از کوه‌های قفقازیه و دریای مازندران
تا خلیج فارس و دریای عمان ، جزو خاک ایران
بود و نزدیک پنجاه پادشاه که در قسمت‌های مختلف
ایران سلطنت میکردند پادشاهی خود را از دست
دادند یا برای حفظ سلطنت خود موافقت کردند که
جزو ایران بزرگ باشند و شاهنشاهی شاه اسماعیل را
پذیرند.

روزی که شاه اسماعیل در مجمع گنجه مسئله
وحدت ایران را مطرح کرد بطوری که دیدیم
عده‌ای از کسانی که در آن مجمع حضور داشتند
(و همه جزو سران قوم بودند) نمیدانستند که ایران
کجاست و روزی که شاه اسماعیل زندگی را بدرود
گفت در ایران کسی نبود که نداند ایران عبارت
است از مجموع کشورهایی که قبل از شاه
اسماعیل ، هریک حکومتی جداگانه داشت و شاه
اسماعیل آنها را مبدل به یک کشور کرد.

قبل از شاه اسماعیل سکنه هریک از کشورهای
متعدد ایران سکنه کشورهای دیگر را به چشم دشمن
می‌نگریست.

در نظر یک خراسانی یک رازی دشمن بود و
برعکس و یک زنگانی یک کرمانی را خصم خود

نمیتوانستند در هوای آزاد تقالی کنند ناگزیر ، به شربت‌خانه‌ها منتقل میشدند.

باین ترتیب ، نقالان شاهنامه در هوای آزاد (در فصل تابستان) و در شربت‌خانه‌ها و آنگاه قهوه‌خانه‌ها ، از عوامل وحدت ملی ایران شدند و گرچه در ادوار بعد ، قهوه‌خانه‌ها محل نوشیدن افیون گردید اما ارزش نقل داستان‌های شاهنامه از بین نرفت و طوری آن داستان‌ها شایع گردید که در ایران کسی نبود که داستان‌های شاهنامه را نداند و شوهران که آن داستان‌ها را از زبان نقالان می‌شنیدند برای زن‌ها نقل میکردند و آنها بری کودکان نقل مینمودند .

(کنت دو گوینو) ی فرانسوی که تقریباً چهار قرن بعد از شاه اسماعیل بایران آمد و مدتی هم وزیر مختار فرانسه در ایران بود نوشته است در سفرهایی که در ایران میکردم می‌شنیدم که یتیم چهارپاداران یعنی شاگردان چهارپادار ، از تاریخ ایران قدیم آگاه هستند و داستان‌های آن را نقل می‌کنند بدون این که سواد خواندن و نوشتن داشته باشند و کدام ارا به‌چی و روستائی بی‌سواد فرانسوی را می‌شناسید که از تاریخ گذشته فرانسه اطلاع داشته باشد و بتواند حتی بگوید که لوئی چهاردهم در کشور فرانسه چه مقام داشت و چه کرد.

ولی یتیم چهارپاداران ایرانی ، تمام سلاطین و پهلوانان قدیم ایران را که شرح زندگی آنها در شاهنامه آمده است می‌شناسند.

ذکر این نکته ضروری است که کنت دو گوینو فرانسوی در عصری در ایران بسر میبرد که دیگر خواندن شاهنامه در ایران تعمیم نداشت و از طرف حکومت وقت تشویق نمیشد و نقالان فقط از توجه و علاقه مردم نسبت به داستان‌های شاهنامه استفاده میکردند و داستان‌های آنها نسل‌بعد‌النسل ، برای مردم ایران نقل مینمودند و چون هر نقال برای بیان داستان‌های شاهنامه ، سبکی مخصوص داشت هرگز مستمعین از تکرار داستان‌ها خسته نمیشدند و باز از کنت دو گوینو فرانسوی شاهد می‌آوریم که از یکی از ایرانیان با اسم هژیرالملک که مردی فاضل هم بوده شنید که میگفت تا امروز بیست و پنج بار شرح کشته شدن سهراب را از طرف نقالان شنیده‌ام ولی میل دارم که برای بار بیست و ششم این شرح را بشنوم زیرا با اینکه اصول داستان یکی است ، هرگز ، از زبان دو نقال آن را بیک شکل نشنیده‌ام و هم او به کنت دو گوینو گفت من بامیل به نقالان پول میدهم و با این که تمام داستان‌های

خوش میخواندند و نقل داستان‌های آن کتاب را به دیگران وا میگذاشتند.

طوری تبلیغ شاه اسماعیل برای ایجاد تعصب ملی در مردم قسمت‌های مختلف ایران از راه شاهنامه موثر واقع شد که وقتی شاه اسماعیل مرد ، تفریح عمومی مردان ایران شنیدن داستان‌ها و اشعار شاهنامه شده بود و در ایران يك دو رشته هنری جدید بوجود آمد که قبل از شاه اسماعیل وجود نداشت اول خواندن اشعار شاهنامه با صدای رسا و خوش و دوم نقل داستان‌های شاهنامه بطرزی موثر و دلچسب و کش‌دار بطوری که هرگز مستمعین از شنیدن داستان‌ها خسته نشوند و منتظر دنباله وقایع باشند و یکی از نقالان شاهنامه که در زمان شاه اسماعیل شهرت پیدا کرد بابای اصفهانی بود و مستمعین او طوری تحت تاثیر کلام نقال قرار میگرفتند که وقتی او صحنه‌های غم‌انگیز شاهنامه مثل قتل سیاووش را توصیف میکرد صدای شیون از مستمعین برمیخاست و هنگامی که به شاهکارهای جنگی پهلوانان ایران میرسید مستمعین بانگ شعف برمیآوردند.

بعد از شاه اسماعیل صفوی در آغاز سلطنت پسرش شاه طهماسب اول يك نقال شاهنامه به اسم فتاح نیریزی (مقصود نیریز در جنوب ایران است و نباید با تبریز اشتباه شود) خیلی از لحاظ نقل داستانهای شاهنامه جلوه کرد و سبک نقالی او بخصوص در مورد بعضی از داستان‌ها مانند کشته شدن سیاووش ، و کشته شدن سهراب و جنگ رستم با اسفندیار و یا اشکبوس ، مکتب شد و نقالان دیگر از روش وی پیروی کردند ، دیگر از نقالان برجسته اولیه ، اسماعیل بواناتی که صدائی خوش داشت و هنگامی که وقایع شاهنامه را با سبک خود بیان میکرد ، اشعاری از شاهنامه با صدای خوش میخواند.

محل شرح داستان‌های شاهنامه از طرف نقالان شربت‌خانه‌ها بود که در ایران قبل از قهوه‌خانه‌ها وجود داشت و مردم در آن شربت‌خانه‌ها در فصل تابستان شربت‌های خنک می‌نوشیدند و در فصل زمستان شیرگرم و فرم‌نی گرم و دم‌کرده گل‌گاوزبان و لیموی ترش و دم‌کرده آلبالوی خشک یا دم‌کرده نعنا می‌نوشیدند و بعد از این که نوشیدن قهوه در ایران متداول شد در آن اماکن عمومی قهوه هم به مشتریان میدادند.

بازار بعضی از نقالان بقدری گرم بود که در فصل تابستان در میدان‌های عمومی شهر سرگذشت‌های شاهنامه را نقل میکردند و در زمستان‌ها که

شاهنامه را میدانم و قسمتی از اشعار آن را از حفظ دارم باز به صحبت نقالان گوش میدهم چون سبک بیان هر يك از آنها ، در گوشم تازه جلوه میکند . وقتی يك مرد فاضل که قسمتی از اشعار شاهنامه را هم از حفظ داشت از تکرار داستانهای شاهنامه از طرف نقالان خسته نمیشد بطریق اولی افراد بی سواد و عامی از تکرار آن داستان ها خسته نمیشدند ، و همواره برای آنان تازگی داشت . در زمان شاه اسماعیل تمام شاهنامه خوان ها و آنهایی که داستان های شاهنامه را برای مردم نقل میکردند ، مستقیم یا غیر مستقیم تحت حمایت مرشد خانقاه اردبیل بودند و بابای اصفهانی که يك بار یکی از داستان های شاهنامه را برای شاه اسماعیل با حضور درباریان و افسران نقل کرد ، یکصد سکه زر از وی انعام گرفت و با توجه بارزانی هزینه زندگی در آن دوره ، و قوه خرید سکه زر ، بابای اصفهانی با نقل يك داستان از شاهنامه زندگی خود را تا پایان عمر تامین کرد .

هم او ، وقتی به داستان های برجسته شاهنامه میرسید ، علاوه بر این که خود به مستمعین وعده میداد که در فلان روز ، آن داستان را نقل خواهد کرد مبلغی به جارجی ها میپرداخت که برای وی تبلیغ کنند و آنها در شهر جار میزدند که در فلان روز بابای اصفهانی ، هنگام عصر (در تابستان) یا در موقع شب ، (در زمستان) فلان داستان شاهنامه را نقل خواهد کرد و اگر داستان در شربت خانه گفته میشد مستمعین ، يك روز یا دو روز قبل به شربت خانه مراجعه مینمودند و جا میگرفتند و طبیعی است که برای این که جای آنها بدیگری داده نشود مبلغی به صاحب شربت خانه میپرداختند .

میتوانیم بگوئیم هنوز مردم تمام شهرهای ایران آن طور علاقمند به شنیدن قصه های شاهنامه نبودند و آن علاقه در دوره سلطنت شاه طهماسب اول پسر شاه اسماعیل و جانشین های او عمومی شد .

اما در اصفهان چنین بود و مردم وقتی اطلاع حاصل میکردند که نقال در شب معین ، داستانی برجسته از شاهنامه را نقل خواهد کرد ، از يك یا دو روز قبل جا میگرفتند و در زمان شاه عباس اول در اصفهان ، نقال شاهنامه که با تعیین وقت داستان کشته شدن سهراب را نقل میکرد در يك شب ، به اندازه یکسال نقالی از داستان سرائی خود استفاده مینمود .

در آن شب ها در اصفهان علاوه بر مستمعین عادی ، بزرگان شهر برای شنیدن داستان قتل

سهراب به شربت خانه که در زمان شاه عباس اول قهوه خانه شده بود میآمدند و بعضی از آنها از يك هفته قبل از داستان سرائی در قهوه خانه جا میگرفتند و برای دادن انعام به نقال بین بزرگان رقابت در میگرفت و نقال برای این که نشان بدهد که هر کس چه مبلغ باو داده با صدای بلند ، ضمن تشکر از انعام دهنده مبلغ آن را هم ذکر میکرد .

طوری نقل داستان های شاهنامه از لحاظ ایجاد وحدت ملی و تقویت روحیه مردم موثر بود که اگر شاه سلطان حسین صفوی از روی يك نوع تعصب قشری با نقل داستان های شاهنامه مخالفت نمیکرد شاید از محمود افغانی شکست نمیخورد و بعد از این که محمود بر شاه سلطان حسین غلبه کرد .

برای این که عرق ملی مردم تحریک نشود قدغن کرد که در نقاطی که تحت سلطه او بود داستان های شاهنامه نقل نشود و نقالان اگر مکانی مناسب بدست میآوردند پنهان از مأمورین محمود ، داستان های شاهنامه را برای مردم نقل میکردند و چیزی برای ادامه معاش از مستمعین دریافت می نمودند .

سلاطین آق قویونلو که میدانیم مرکز سلطنت آنها آذربایجان بود ولی گاهی يك قسمت از کشور های شرق و غرب جزو قلمروی حکومت آنها میشد شعاری داشتند که در این چند کلمه خلاصه میشد : (از دوست محتاج بپرهیزید) امرای آق - قویونلو باستاند این شعار بکسی که احتیاج بمساعدت داشت کمک نمیکردند و میگفتند که دوست آن است که محتاج آدمی نباشد و انسان مجبور نشود که باو کمک نماید و يك دوست محتاج در زندگی برای انسان تولید مزاحمت میکند خاصه آنکه ممکن است که میزان احتیاج او حد یقف نداشته باشد .

بر مبنای این شعار ، آدمی فقط باید تقاضای دوستانی را برآورد که احتیاج نداشته باشند و معلوم است دوستانی که احتیاج ندارند بانسان مراجعه نمی نمایند تا این که تقاضای آنها برآورده شود .

شاه اسماعیل صفوی به تبعیت از فطرت جوانمردی خود . و هم برای این که شعار امرای آق قویونلو را باطل کند گفت (بکمک دوستی بروید که بشما احتیاج دارد) و تا روزی که زنده بود باین شعار جوانمردانه عمل کرد در صورتی که بتجربه میدانست که گاهی کمک بیک دوست ، خیلی او را دوچار زحمت میکند اما تحمل زحمت را در راه کمک بدوستان جائز میدانست .

ناتمام

دارند که مسئول این امر صاحبان صنایع دارو سازی هستند که با مهارت و تبلیغات خاصی مخصوصا برای دارو های جدید بازار مصرف درست میکنند. بعضی دیگر اعتقاد دارند که مسئول این امر آمادگی پزشکان برای تلقین پذیری است و در تجربه بخوبی مشاهده میشود که اغلب پزشکان با تجویز جدیدترین داروها فقط میل دارند به بیماران و به خودشان ثابت کنند که از قافله علم و دانش دارو سازی پزشکی عقب نیفتاده اند !

هم اکنون در کشور های فرانسه و انگلستان و آمریکا يك سلسله بررسی های آماری دقیق در دست اجرا است تا معلوم شود عامل محرك پزشك و بیمار در تجویز و مصرف دارو های جدید چیست ؟

از جمله تجربیات جالب در این باره این بود که وزارت بهداشتی آمریکا دو سال قبل به پزشکان آمریکائی اخطار کرد که از مصرف کلرامفنیکل برای عفونت هایی که خیلی شدید نباشد خودداری نمایند ولی این اخطار فقط برای مدت کوتاه و به طور خیلی نامحسوسی موثر واقع شد و دوباره میزان مصرف این دارو بصورت سابق برگشت .

تشویق پزشکان به فرا گرفتن اصول دارو شناسی و شناخت صحیح مصرف درست داروها کار آسانی نیست و محتاج صبر و حوصله است زیرا در تجویز صحیح هر دارو باید نکات کاملا دقیق ذیل مورد توجه قرار گیرد :

- ۱ - موثر بودن و بی ضرر بودن داروی مورد نظر .
- ۲ - تمام داروهای مشابه .
- ۳ - تمام امکانات غیر داروئی مشابه .
- ۴ - تمام نتایج بدست آمده از معاینه بیمار .
- ۵ - احتمالات بروز عوارض جانبی .

بقیه بی ضرر بودن دارو ...

حتی بدون نسخه بفروش میرسد و رستوران های سوپس سیکلامات رامثل شکر به مشتریان خود عرضه میدارند. امروز سازمان بهداشت جهانی تلاش خود را برای برقراری سیستم های علمی یکنواخت در سراسر جهان دنبال میکند و با همکاری دولت های عضو مقدار زیادی مشکلات مربوط به دارو را حل کرده است و هر چند هنوز به هدف نهائی نرسیده است اما لاقول میتوانیم بگوئیم که داروهای موجود در دنیای امروز واجد شرایط زیر میباشد :

- ۱ - تاثیر درمانی شدید و قوی
 - ۲ - بهبود در کیفیت داروها
 - ۳ - پی گیری و جستجوی بروز عوارض ثانوی
 - ۴ - شرایط سخت تر برای صدور اجازه ساخت داروهای تازه .
- اکنون بخوبی میشود مشاهده کرد که مسئله چگونگی تجویز و بکار بردن این داروها بکلی صورت دیگری بخود گرفته است و پزشك معالج باید این داروها را بخوبی بشناسد و از خواص واقعی و موارد بکار بردن و عوارض احتمالی و عکس العمل آنها با داروهای دیگر و غذای بیمار بخوبی مطلع باشد .

در قسمتی از گزارش ود که مربوط به اطلاعات دارو شناسی پزشکان است چنین میخوانیم .

آیا تمام بیمارانی که در روزهای اول حاملگی خود قرص تالیدومید برایشان تجویز شده بود حقیقتا به مصرف این قرص احتیاج داشتند ؟ و اصولا چرا در بیماران يك نوع آمادگی بیشتر در مصرف دارو و در پزشکان يك نوع آمادگی بیشتر در تجویز دارو بوجود آمده ؟

پاسخ این سؤال هنوز به درستی بدست نیامده است . بعضی ها اعتقاد

در باره تعیین حدود بی ضرری داروها نظریه های مختلف اظهار شده است ولی تاکنون هیچ مرز مشخصی در این باره بدست نیامده است بطور مثال کارشناسان سازمان بهداشت جهانی در سال ۱۹۶۷ برای پیش گیری از منتزیت کودکان در کشور مراکش یکی از سولفامید های روتارد معروف را انتخاب کرده مصرف آن را به مردم توصیه کردند اما آمار بعدی نشان داد که مصرف این دارو ۱۵۰ در میلیون تلفات داشته است زیرا بیسوادی و بی اطلاعی مردم از چگونگی مصرف این دارو باعث اشتباهات فراوان شد همین تجربه سبب شد که برنامه های سازمان بهداشت جهانی برای درمان و پیش گیری بیماری وبا در کشور های آفریقا تا فراهم آوردن يك سیستم کامل سر پرستی در مصرف داروها متوقف شود و ضمنا مسلم شد که میزان و مقدار آثار زیان آور داروها نسبت مستقیم با سطح تمدن و فهم مردم دارد .

به این ترتیب مسئله بی ضرر بودن داروها از صورت يك بررسی تحقیقی ساده در لابراتوار ها خارج شد و عوامل مختلف محیطی نیز مورد توجه قرار گرفت و بهمین علت است که اغلب مشاهده میکنیم دولت های جهان در باره بی ضرر بودن داروها آراء ونظرات متفاوت ابراز میکنند بطور مثال :

در سال ۱۹۶۵ بهداری استرالیا مصرف آمینوفنازون را قدغن کرد .
در سال ۱۹۶۵ اف . دی . آ آمریکا مشتقات پیرازولون را ممنوع کرد .
در سال ۱۹۶۸ وزارت بهداشتی اطریش مصرف پماد بنی سلین را ممنوع کرد .
در سال ۱۹۷۱ اف . دی . آ آمریکا مصرف سیکلامات ها را بکلی قدغن کرد .

در صورتیکه هیچیک از این ممنوعیت ها از طرف کشور های دیگر پذیرفته نشد و هنوز هم مشتقات پیرازولون در آلمان غربی و فنلاند

۶ - مناسبترین مقدار خوراک دارو
۷ - مدت تجویز دارو
۸ - شدت تجویز دارو
۹ - احتمالات بروز اثرات ثانوی با سایر داروهای بیمار .
۱۰ - احتمالات بروز اثرات ثانوی با غذای بیمار .
تنها با توجه به موارد فوق است که میشود ادعا کرد که يك داروی مناسب به يك بیمار به مقدار مناسب و در زمان مناسب تجویز شده است .
اما متأسفانه پزشكان دنیا امروز فرصت کافی برای شناخت کامل این داروها را ندارند پزشكان امریکا در حدود ۱۲۰۰ ماده موثره قوی داروئی بصورت دهها هزار اسپسیالیته قوی و موثر در اختیار دارند که برای بیماران تجویز مینمایند در حالی که هفتاد در صد این داروها در همین ۱۰ - ۱۵ سال اخیر کشف شده و پنجاه درصد پزشكان آمریکا که بیش از بیست سال قبل طبیب شده اند اطلاعات خیلی کمی در باره این داروها دارند .
امروز بسیاری از دارو های خطرناك از روی ناچاری برای نجات جان بیماران تجویز میشود :
برای درمان بعضی انواع سرطان
Alkylating Agents
تجویز میشود در پیوند قلب و کلیه و

غیره داروهای قوی برای ممانعت از پس زدن عضو پیوند شده بکار میرود و همین نوع داروها کم و بیش در درمان روماتیسم مفصلی مزمن تجویز میشود .
تالیدمید هنوز هم در درمان عوارض جذام بکار میرود
Methotrexate
و دارو های نظیر آن با وجود خطر شدیدی که برای کبد بیمار دارند در درمان بعضی از پسرورایزها مصرف میشود .
توسعه مصرف این قبیل داروهای قوی و نظایر آنها مسئولیت های جدید دشواری را متوجه پزشك کرده است .
آیا او آماده قبول این مسئولیت هست ؟
آیا او آماده هست که همزمان با تحول عظیم دانش دارو سازی اطلاعات دارو شناسی خود را تکمیل کند ؟
آیا او غیر از اطلاعاتی که از طرف صاحبان صنایع دارو سازی دریافت میکند به يك منبع اطلاعات علمی بیطرف و مطمئن هم دسترسی دارد ؟
آیا او میل دارد و وقت پیدا میکند که لااقل بروشور های داروئی را بدقت بخواند ؟
آیا او برای استفاده از کلاس های تکمیلی دانشكده های پزشکی پول کافی برای مسافرت و جانشین مناسب برای اداره مطب خود دارد ؟

شاید برای پزشكان مقیم در شهر های بزرگ کشور های پیشرفته چنین امکاناتی فراهم باشد ولی هر قدر منطقه زندگی پزشك فقیرتر و عقب افتاده تر باشد ناچار از پیشرفت های جدید دارو سازی و پزشکی عقب تر می ماند .
در حالیکه اشتیاق فراوان برای تجویز داروهای جدید در همه پزشكان یکسان است و صاحبان صنایع دارو سازی هم کوشیده اند تا محصولات خود را به اقصى نقاط عالم صادر کنند و در اختیار پزشك و بیمار بگذارند .
به این ترتیب شاید بتوان در شهر های بزرگ عالم پزشكان را با دارو شناسی جدید آشنا کرد ولی در نقاط دیگر جهان شكاف عمیق میان پیشرفت صنعت دارو سازی و اطلاعات دارو شناسی پزشكان روز بروز عمیق تر میشود .
گلوب در كنگره پزشکی که در سال ۱۹۶۹ در واشنگتن تشکیل شد اعلام خطر کرد که : بزرگترین نقطه ضعف طبابت پزشك آمریکائی بی اطلاعی او از خواص داروهای جدید و تجویز سرسری این داروها است . (۱)
آمارى که در بهترین بیمارستان های آمریکا جمع آوری شده و براساس تعیین میزان مرك و میر در ۶۱۹۹ بیمار این بیمارستان ها تنظیم گردیده نشان میدهد که در ۲۷ مورد مرك بیمار فقط

۱ - اگر پروفیسور گلوب در كنگره پزشکی که در سال ۱۹۶۹ در واشنگتن تشکیل شد چنین اعلام خطری را کرد پروفیسور هاری . اف . دولینك در کمیسیون طب تجربی و درمانشناسی ضدو ششمین جلسه سالیانه مجمع پزشكان آمریکائی که در چهارم ژوئن ۱۹۵۷ در نیویورك منعقد شد نیز همین اعلام خطر کرد و گفت :
« بیشتر نسخه نویسی های پزشكان فقط در اثر تلقین نمایندگان دارواستنه اطلاعات کافی و مادام که وضع چنین است و پزشكان کورکورانه بتجویز دارو میبادرت کرده و بیماران مانند خوکچه هندی میدان آزمایش قرار میگیرند و مقصد غائی سازندگان دارو پر کردن جیب خویش است انتظار اینکه وضع تغییر کند نباید داشت » .
این وضع پزشكان در آمریکا است و اگر بخواهید وضع پزشكان اروپا را بدانید به جمله های زیر که از مجله (علم و زندگی) چاپ پاریس مورخ ژانویه ۱۹۵۶ نقل شده است توجه فرمائید - مینویسد :
« پزشكان در گذشته هنگام نوشتن نسخه چند نوع داروها را بمقدار معین در نظر میگرفتند و برای بیمار تجویز میکردند و هر بیمار در نظر طبیب دارای مزاج و وضع مخصوص بود ، ولی امروز طبیب بر اثر آگهی ها و تبلیغات دامنه دار لابراتوارها و کارخانه های دارو سازی ، يك داروی اختصاصی را انتخاب میکند و در نسخه مینویسد و پزشكان تقریباً در تمام موارد از چگونگی تاثیر داروهای اختصاصی بی اطلاع هستند و نمیدانند ترکیبات آن چیست ،
بقیه پاورقی در صفحه بعد

بقیه در کارگاه نمد مالی

مانده بود قیمت قلیان کشیدن مان ، بخدا اگر این اتحادیه های اصناف نباشند سنک روی سنک بند نمیشود خدا عوض تان بدهد خدا خیر تان بدهد که تا این حد در فکر تامین رفاه و آسایش زندگی ما هستید اگر شما نباشید ما الان گوشت را کیلویی بیست تومان نميخورديم کیلویی چهل تومان ميخورديم همچنین سایر مایحتاج زندگی مان از قبیل همین قلیان کشیدن ، میدانید چه تاثیری در زندگی طبقات مختلف مردم دارد ، نه برادر! حتما حتما کمی اسپند در آتش بریزید که چشم زخم نخورد مهم دعا میکنیم که خداوند سایه شما را از سر ما ، کم کم ، کم نکند .

ما خودمان هم نمی فهمیم تا چه رسد بتو
دوستی تعریف میکرد (یعنی درددل میکرد) که پسری دارم سال دوم راهنمایی است هر دو هفته یکبار نامه ای از طرف اولیاء محترم دبیرستان میرسد و مرا احضار میکنند و وقتی میروم میگویند درس بچه شما ضعیف است شب ها کمکش کنید راهنمایی اش کنید یکی دو مرتبه اول برای اینکه تکویم لوطی باخته ، بروی خودم نیاوردم و تعدادی

بعلت بروز آثار سوء داروی تجویز شده بوده است و نسبت مرك و مير با دارو به مجموع تلفات ۳۶ درصد بوده است در حالیکه تمام داروهای که سبب مرك این بیماران شده اند جزو داروهای متداول و معمولی بوده و جزو داروهای خطرناك محسوب نمی شوند تحقیقات بعدی در بیمارستان های دیگر ثابت کرد نسبت مرك و مير از داروها خیلی بیش از ۳۶ درصد است يك بررسی در کشور کانادا نشان داد که از مجموع ۶۷ مورد مرك بیماران يك چهارم آن بعلت بروز عوارض سوء داروها بوده است . این بررسی ها در بهترین بیمارستانهای جهان نظیر بیمارستان جان هاپکینز که معمولاً پزشکان آن بخوبی متوجه مسئولیت دارو شناسی خود هستند بعمل آمده و آمار تلفات فوق مربوط به این نوع بیمارستانها است و بطور یقین مرك و مير این قبیل بیماران در سایر بیمارستانها که معمولاً پزشك احساس مسئولیت کمتری دارد بمراتب بدتر است .

باین ترتیب بخوبی می بینیم که دارو های جدید و قوی درست بصورت يك چاقوی جراحی درآمده اند و تجویز آنها درست به اندازه جراحی به تخصص و مطالعه احتیاج دارد اما يك جراح

برای کسب اجازه جراحی سالها باید تحصیل کند در صورتیکه با کمال تاسف پزشك با اطلاعات دارو شناسی سطحی میتواند آزادانه هر داروی قوی

از کتابهای بجهام را گرفتم و خواندم ، هرچه زور زدم که بفهمم نفهمیدم هرچه خواندم کمتر فهمیدم «دعای جوشن کبیر» را راحت تر میشود تعبیر و تفسیر کرد تا این کتابهای درسی راهنمایی را بالاخره خلقم سر رفت و مرتبه دیگر که مرا احضار کردند و رفتم خدمت آقای مدیر و باز همان جمله را تکرار کردند که درس بچه شما ضعیف است شب ها کمکش کنید گفتم آقای مدیر کتابهایی که من در دبستان و دبیرستان خواندم با این کتابها زمین تا آسمان فرق دارد ، هرچه میخوانم نمی فهمم چطور چیزی را که خودم نمی فهمم به بجهام یاد بدهم و راهنمایی اش کنم ؟ پس لطف کنید و يك کلاس شبانه راهنمایی برای پدر و مادرها تشکیل بدهید که ما یاد بگیریم و به بجهام هم یاد بدهیم مدیر مدرسه لبخندی زد و گفت سرت را بیار جلو! سرم را بردم جلو آهسته در گوشم بدون اینکه کسی بشنود (چون چند نفر دیگر هم در اطاق بودند) گفت بمرک عزیزت ما هم که معلم و دبیر و ناظم و مدیریم نمی فهمیم تو میخواهی بفهمی بنده خدا؟ این احضار نامه هائی هم که برای تان میفرستیم فوراً مالیده برنامه همکاری خانه و مدرسه است .
گفتم خدا پدر و مادرش را بیامرزد که چه آدم منصفی بوده .

نجات بدهند نقش بر آب است مگر اینکه پزشك این حقایق را درک کند و با تکمیل دانش دارو شناسی در راه حفظ جان بیمار بکوشد .

را تجویز نماید . تا زمانی که وضع بدین منوال است تمام کوشش کسانی که برای کشف داروهای بهتر و موثرتر میکوشند و می خواهند جان بیماران را

گر چه ترکیبات دارو روی آن نوشته شده ولی طبیب نمیتواند بفهمد چه اثر دارد و بخود میگوید چون وزارت بهداشتی تهیه و فروش این دارو را تصویب کرده ناگزیر این دارو مفید میباشد .
از پزشکان ایران سخنی نمیگویم و فقط بهمین اشاره اکتفا میکنم که استاد دانشمند دکتر کمال الدین آرمین هنگامی که رئیس دانشکده پزشکی بودند در يك جلسه سخنرانی خطاب به آقایان استادان چنین اظهار کردند :
« ما برای درمان بیماران وظایف خطیری داریم ، از جمله اینکه باید دانشجویان را ارشاد کنیم و از فعالیت ویزیتور های دارو در بیمارستان حتی الامکان جلوگیری نماییم و دانشجویان را عادت ندهیم که کور کورانه از این فعالیت های شوم پیروی نمایند زیرا تحت تاثیر وزوز و ویزیتورها رفلکسی ایجاد میشود که اتوماتیکمان آنها را بنوشتن آن دارو وادار میکند ، چه بسا پزشکانی هستند که اساسا ترکیب دارویی را که تجویز می کنند نمیدانند . اینجا است که بیماران با زبانی عاجزانه خواستار میشوند که آزادی تجویز دارو را برای پزشکان باید محدود کرد . »

پنج دستور سودمند برای راحتی خیال

در میان مسائلی که بدون شک همه مردم بدنبال آن میروند آسودگی خاطر یکی از آنهاست بعضی اشخاص کاری میکنند که بیش از اکثر مردم خاطرشان آسوده است در نتیجه زندگی آرامتر و بی دردسرتری دارند در سالهای اخیر علماعروانشناس مقدار زیادی از وقت خود را صرف مطالعه و تحقیق از زندگی آن اشخاص نموده اند نتایج شگفت انگیز هم بدست آوردند بطوری که مردم متوسط الحال هم متوجه شده اند که راستی باید معنی کلمه آرامش خاطر در زندگی را از روی موازین علمی درست سنجید و فهمید که چیست و از چه راه بدست میآید .

در نتیجه تحقیقات و امتحاناتی که شده پنج دستور تازه شگفت انگیز و مفید بدست آمده که اگر کسی آنها را بکار بندد باسایش خاطر و راحت فکر که پیش از این از آن محروم بود بسیار کمک میکند .

دستور اول - در هر کار آهسته آهسته جلو بروید و یکمرتبه تغییر کلی ندهید یکی از مهمترین کیفیات تازه روانشناسان این بود که تغییرات ناگهانی یکی از علل اساسی انقلاب روحی و بهم خوردن آسایش خاطر آدمی است برآستی این مطلب صحیح است خواه آن تغییر ، وضع را بهتر کند یا بدتر در نتیجه کشف این قاعده، روانشناسانی که در شرکت های بزرگ کار میکنند دستور میدهند که مدیران شرکت هرگز حتی به بهترین و لایقترین کارمندان خود ارتقاء درجه ناگهانی ندهند یکی از روانشناسان بصیر و با تجربه میگوید ترقی دادن سریع و زیاد کردن مسئولیت جوانان در کار غیر از خراب شدن خودکار نگرانی و اضطراب عمیق در خود جوانان ایجاد

میکند حتی ممکن است موازنه فکری و عقلی سالمترین آنها را خراب کند .

یکی را که خواهی همی کرد ، مه بلندیش جز پایه پایه مده اگر بی حسابش بزرگی دهی نه ارج تو داند نه ارج مهی یکی را مگردان چنان سرفراز که نتوانی آورد از آن پایه باز «فردوسی»

در این اواخر این نظر شایع شده است که اگر کسی در زندگانی تغییرات لازم را بجای آهسته آهسته یکمرتبه انجام دهد کمتر رنج و زحمت خواهد داشت باین معنی که اگر برای شما لازم شود در روش عادی زندگی خود بتدریج تغییراتی بدهید تردید و نگرانی و تشویش خاطر شما از آن خواهد بود که یکمرتبه آن را انجام دهید اما بتجربه معلوم شده که اگر خودتانرا برای تغییر ناگهانی آماده و زمینه آنرا حاضر نکرده باشید زحمت و رنج شما از این عمل دو برابر خواهد شد اگر برای تغییر وضعی در زندگانی خود آهسته آهسته جلو بروید یکی از قدمهای مفید و موثر را برای موفقیت و آرامش خاطر خود برداشته اید .

بمطلب میرسد جویای کام آهسته آهسته ز دریا میکند صیاد دام آهسته آهسته زمشوق میتواند رفت در یک روز تا مغرب گذارد هر که چون خورشید، گام آهسته آهسته

دستور دوم - در فکر جلوه دادن خود در نظر دیگران نیفتید ممکن است سؤال کنید چه ارتباطی میان فکر خودنمایی و آسودگی خاطر وجود دارد . تحقیقاتی که دانشمندان در این باب نموده اند معلوم ساخته که

فکر خود نمایی در نظر دیگران آرامش خاطر آدمی را برهم میزند . کسانی که از روی صداقت و حقیقت بیشتر بدیگران کمک میکنند و کمتر کمک میگیرند مخصوصا آنهایی که باشخاصی محبت میکنند که هیچ انتظار عوض از آنها ندارند (زیرا قادر به تلافی آن نیستند) بندرت قربانی و اسیر حس خود نمایی میشوند شاید از این جهت است که مسرت خاطر باطنی دارند که آنها را از خودنمایی در نظر خلق بی نیاز میسازند .

بفکر زینت باطن کسی نمی افتد مراد مردم عالم بظاهر آرائی است از خود آرا طمع سیرت شایسته خطاست که برونساز درونساز نگردد هرگز **دستور سوم -** مواظب سخن گفتن خودتان باشید از تحقیقات دقیقی که این اواخر شده این نتیجه بدست آمده که میان عادت پر گوئی و ناراحت شدن فکر ارتباط زیادی وجود دارد جای تأسف است که اکثر مردم بندرت از این ارتباط آگاه میشوند و غالبا باین نکته برنمیخورند که بسیاری از آنچه میگویند بعدها موجب زحمت و تشویش خاطر آنها میگردد و از آنچه گفته اند پشیمان شده اند حالا باید دید در چند جا سخن گفتن مصلحت نیست زیرا بعدا خاطر آدمی را پریشان می سازد .

اول وقتی است که شما از امری ناراحت و غضبناک شده اید . روانشناسی میگوید اگر هنگام خشم و غضب سخنی بگوئید بیشتر از هر وقت دیگر متأسف و پشیمان خواهید شد .

دوم موقعی که بدگوئی هایی از اشخاصی میکنند شما هم آن را به دیگران میگوئید و منتشر میسازید لطفا ورق بزنید

بقیه بازدیدی از کاخ ...

خنجر طلا و زمردنشان - خنجر
طلا و زمردنشان یکی از صدها عتیقه گرانهای قصر توپ کاپی است که سلطان محمود اول شاهنشاه ایران در سال ۱۷۴۷ بسلطان عثمانی هدیه کرده است. این خنجر جواهرنشان است و سه زمرد درشت در آن کار کلدارده شده.

تصویر مینیاتوری سلطان سلیمان کبیر - یکی از مینیاتورهای کتابخانه های موزه توپ کاپی نقاشی مینیاتوری است و سلیمان اول را نشان میدهد که سفیر کبیر هنگری را در سال ۱۵۶۶ بحضور پذیرفته است این مینیاتور بخوبی عظمت مقام شاهی و شکوه درباری را در زمان حکومت عثمانیان نشان میدهد.

ژده و لباس جنگی - این لباس جنگی بزرگ جواهرنشان که دارای زنجیرهای کوچک طلا و نقره بهم بافته شده متعلق بسلطان مراد چهارم میباشد که مردی شجاع و در عین حال بیرحم بوده است در سال ۱۶۳۹ در دروازه های بغداد در پیکار سپاه پارسی عده ای از سربازان را گردن زد و بغداد را گرفت.

در نتیجه نه فقط حرف شما بگوش کسی که از او بد گوئی شده میرسد و از شما خواهد رنجید شنونده شما هم که بد گوی دیگران هستید دیگر اعتماد نخواهد کرد و همین سخن بیهوده ای که گفته اید بعدا فکر شما را ناراحت و پریشان خواهد کرد.

سوم - صریح یا باصطلاح عوام
سخن رگ و زننده نگوئید. البته اگر انسان آنچه در دل دارد بگوید و دل خود را باصطلاح خنک کند بهتر است از آن که آن را در باطن خود پنهان سازد و کینه دیگر را در دل بگیرد اما بسیاری از مردم در این

قلب سنج مچی

این قلب سنج نوین که همانند یک ساعت مچی است، در آلمان فدرال ساخته شده است و به بیماران قلبی امکان میدهد خودشان فعالیت قلبشان را کنترل نمایند. همچنین ورزشکاران میتوانند با قلب سنج مذکور بهنگام تمرین بر قلب خود نظارت نمایند. عمل سنجش بوسیله دو الکترود کوچک انجام میگردد که، با نوار چسب بر روی سینه قرار داده میشوند، یک نوار سرخ کوچک بر روی صفحه قلب سنج، هر زدن قلب را نشان میدهد، در حالیکه یک دستگاه محاسبه کوچک جمع ضربانها را در دقیقه تعیین نموده و نتیجه را بر روی صفحه قلب سنج ثبت مینماید. این دستگاه با وجود اینکه جلدش فولادی است و با یک باتری ۹ ولتی عادی کار میکند، فقط ۲۰۰ گرم وزن دارد و بهای آن از بهای یک رادیوی خوب بیشتر نمیشود.

(اتذرت)

مهد کودک - گهواره مرصع و جواهرنشان - یکی از ابزار گرانهای موزه توپ کاپی گهواره طلایی روی زمینه نقره جواهرنشان شده است و مربوط بقرن هفدهم میباشد. وقتیکه طفل درباری بدنیا میآمده گهواره می ساختند یکی معمولی برای تولد و دوتا دیگر که بنحوی زیبا و بامهارت ساخته شده و در مواقع جشن دربار از آن استفاده میشد.

آویزه جواهرنشان - بیش از صد سال این آویزه زمرد نشان و جواهر نشان در مدینه منوره قرار داشت و بوسیله عبدالحمید اول بآرامگاه مقدس حضرت محمد پیغمبر گرامی اسلام تقدیم گردید در جنگ جهانی اول که شهر مدینه بدست اعراب و تروپ انگلیسی افتاد، حاکم ترك تصمیم گرفت گنجینه زر تقدیمی را به کنستانتینول برگرداند و همین کار را هم کرد گرچه در بین راه ذخائر طلا و جواهرات مورد دستبرد راهزنان قرار گرفت اما این آویزه گرانها در سال ۱۹۱۶ سلامت به توپ کاپی رسید و هم اکنون در اینجا نگهداری میشود.

سرویس کمپوت خوری - مهمانان پادشاه عثمانی عبدالحمید دوم و سلطان عبدل در این ظروف زیبا و عالی صرف غذا و دسر میکردند. در این سرویس کمپوت خوری سلطان عبدل آخرین پادشاه عثمانی که در سال ۱۹۰۹ از سلطنت خلع شد و در اواخر کار از حیات خود بیم داشت. در این سرویس طلا و جواهر نشان میوه میخورد و ابتداء برای اینکه سمی نباشد وسیله رئیس دربار و سرآشپز باشی کمی از غذا و میوه خورده میشد بعد پادشاه از آن غذا صرف میکرد.

راه تند میروند و افراط میکنند و هر چه در دل دارند یکمرتبه و بی ملاحظه بکسی که از او رنجیده اند میگویند خردمندان گفته اند این طرز سخن گفتن مصلحت نیست زیرا شنونده را بیشتر میرنجاند و بر مشکل شما میافزاید در نتیجه بعدا فکر شما را ناراحت میسازد بنابراین فرضا از کسی گله یا رنجی دارید در آغاز سخن کمی او را بستانید بعد از آن برای مدت کوتاهی گله خود را گوشتزد نمایش دهید و باز با ذکر بعضی از صفات خوب او سخن را ختم کنید.

«انعام»

ماخذ : ماهنامه داروپزشکی

ترجمه : همایون شقاقی - از ریدرز دایجست

نویسنده : جان وایت

طب سوزنی و چگونگی آن

زانوانم کاملاً بی‌حس است و احساس میکنم که دارند آنرا بالا می‌کشند و تنها درد خیلی مختصر دارد « سوزنها بیک جریان الکتریکی ناشدنی کمتر از یک میلی آمپر مربوط بودند .

در بیمارستان « سوتیات سن » کانتون ناظر جراحی سزارین بر روی یک زن ۳۱ ساله بودم . تعدادی سوزن بطول هشت اینچ از بالا به پایین روی ماهیچه های شکمی او کار گذاشته بودند . همچنین سوزنهای کوچکی در ساق چپ ، در طرف چپ دنده ها ، در ران چپ بین چشمها و در لبه سوراخ بینی چپ او وجود داشتند . تمام این سوزنها بجایانی با فرکانس هشتاد در دقیقه وصل بودند . خود بیمار پای میز جراحی رفت و در تمام مدت عمل هوشیار بود تا که بچه اش بدنیا آمد . و در مدتی که مشغول بخیه رحم او بودند خودش از بچه پرستاری کرد .

از بحث هائیکه با یک متخصص بیهوشی داشتم باین نتیجه رسیدم که بیماران در انتخاب روش بیهوشی آزادند و حدود نود درصد آنها متد سوزنی را ترجیح میدهند . بیماران که از روش سوزنی استفاده کرده اند اطمینان خاصی نسبت بآن دارند . ابتدا

احساس نمی‌کند و حتی از قاچهای پرتقالی که باو دادم ابراز رضایت می‌نمود . وی آنها را بدون اشکال میجوید و فرو می‌داد .

جراح عمل را با کمال دقت و حوصله پیش می‌برد - موضوع جالب خونریزی خیلی کم محل عمل جراحی بود که یکی دیگر از امتیازات بیهوشی بروش « طب سوزنی » می‌باشد . بعد از دوازده ساعت بار دیگر مریض را بعد از عمل جراحی معاینه کردم . او در تختخوابش نشسته و کاملاً راحت بنظر می‌رسید . بدیهیست که نبض و فشار خونس نیز کاملاً طبیعی بود .

در بخش دیگر یکی از همکاران من شاهد اکسیژیون غضروف خارجی زانوی چپ یک جوان بیست و سه ساله بود . او می‌گفت خود بیمار بدون کمک کسی بالای میز جراحی می‌رفت و کمال همکاری را با گروه داشت . بعد از گذاشتن چهار سوزن مخصوص در گوش چپ او ، پس از چند دقیقه عمل شروع شد و حدود سه ربع ساعت طول کشید . بهمکارم اجازه داده بودند که در تمام مدت عمل توسط یک مترجم با بیمار صحبت کند بیمار می‌گفت : « تنها در گوش چپ احساس خارش می‌کنم .

طی ماههای مارس و آوریل سال ۱۹۷۲ یک هیئت ده نفری از پزشکان بریتانیا ضمن مسافرت خود بچین شاهد کاربرد طب سوزنی در بیهوشی های مختلف بودند . دکتر پی آی . براون مشاهدات این گروه را در نشریه لانست بازگو کرده که ما در اینجا بذکر پاره‌ای از آنها میپردازیم :

در شاتنگهای در بیمارستان چنگ هوا دربخشی، مردی حدود ۴۰ ساله را، که در جریان برداشتن تومور ریه اش بودند ، بمن معرفی کردند . او کاملاً بیدار و قادر بصحبت بود . تنها یک محل سوزن در بالای عضله دو سر او وجود داشت که متخصص بیهوشی با فرو کردن یک سوزن دو اینچی و گرداندن آن عمل بیهوشی را انجام داد . وی سوزن را هر بار بمدت ده تا پانزده ثانیه می‌چرخاند و فواصل چرخش های متوالی حدود نیم دقیقه بود .

این بیمار بطور باور نگردنی آرام بود . گاهی بیهوش کننده با صدای آرام با او صحبت میکرد که وی نیز جواب او را می‌داد . بمن اجازه دادند که پهلوی بیمار بنشینم و از درد یا ناراحتی که ممکنست داشته باشد بپرسم ، ولی او اصرار داشت که دردی

دکتر ها و پرستاران با بیمار خویش صحبت کرده و تکنیک کار را برایشان شرح می دهند .

بنظر من ناآگاهانه است که از « طب سوزنی » بعنوان « حاشیه ای » یا « حقه ای » یاد کنیم . باید گفت همکاران شرقی ما صاحب تکنیکی هستند که فعلا علم فیزیولوژی و پسیکولوژی قادر بتحلیل آن نیست و میدان وسیعی را برای تحقیق درپیشروی محققین غربی می نهد .

حال که تجربیات دکتر براون را خواندیم بهتر است مختصری هم درباب قدمت و مکانیسم این روش اعجاب - انگیز صحبت بداریم :

دهسال قبل آلدوس هالسکی در مقدمه کتاب دکتر فلیکس مان تحت عنوان « طب سوزنی » هنر چین قدیم در معالجه « چنین نوشت :

« کاملا باور نکردنی است که با فرو کردن سوزنی مثلا در پا ، درد کبد را مرتفع سازیم . ولی اشکال کار اینجاست که تجربه صحت آنرا ثابت می کند . »

دکتر مان در کتاب خویش شرح میدهد که چطور يك سوزن زن ماهر می تواند با قرار دادن سوزنهای مختلف در نقاط متفاوت بدن و با عمق های گوناگون درد های زیادی را مثل : میگرن ، سردرد ، زخمها ، آرتریت ، فشار خون بالا ، تورم ملتحمه چشم ، تب یونجه ، آکنه ، سیاتیک ، هپاتیت ، آستم ، بواسیر ، آثرین صدری ، کمر درد ، ضعف بینایی ، تونسیلیت ، کم خونی و بی خوابی را معالجه یا تسکین دهد . بدون هیچ دارو و عملی ، فقط با سوزن .

امروز که کم کم پرده جدایی بالا می رود غربی ها بیشتر از روش « معالجه و بیهوشی با سوزن » شرق آگاهی پیدا

می کنند . دیدار های اخیر اطبای غرب از چین ، مقالات مختلف طبی درجراید موثق و نظریات جدی مبنی بر اینکه بیهوشی سوزنی به تحقیقات بیشتر نیاز دارد سبب راکسیونهای مختلف و گاهی شدیدالحنی از جانب پاره ای از دانشمندان شده است . دانشمندان مخالف می گویند ، « طب سوزنی تنها يك خیالست . سوزن بجای دارو ! مسخره است حقه است » هیپنوتیزم است ، فلسفه رواقیون چین است . « پاره ای دیگر می گویند طب سوزنی فقط در مورد حیوانات صادقست و از قرار معلوم حقه و هیپنوتیزمی در کار نیست . و بدینسان جدال مخالفین و موافقین اوج میگیرد .

ولی عملا تا چه اندازه از طب سوزنی آگاهی داریم ؟ در اسطوره ها باین افسانه بر میخوریم که تیر های فرو رفته در قسمتی از بدن سربازان سبب مداوای درد قسمت های دیگر بدن می شدند . در حدیث آمده است که در ۲۶۰۰ سال قبل از میلاد و در عهد امپراطوری « هوانگ تن » طب سوزنی را میدانسته اند . تقریبا ۲۰۰۰ سال بعد ، این روش در « طب داخلی کلاسیک امپراطوری زرد » شرح داده شده است . و از آن تاریخ بعد تا امروز ازین روش در شرق برای مداوا یا بیهوشی استفاده شده و می شود . امروزه در ژاپن حدود پنجاه هزار نفر سوزن زن گواهینامه دار و در چین حدود يك میلیون نفر سوزن زن که یکصد و پنجاه هزار نفر آنها دکترند وجود دارد .

تنوری باستانی طب سوزنی با فلسفه چین یعنی تائوایسم و مکتب یین - یانگ که تضاد انرژیهای گیتی است و درعین حال تعادل آنان - انرژیهایکه معتقدند باریتم خاصی کم و زیاد می شوند - عجین است . چون انسان نیز

جزو ذرات گیتی است لذا چنین حالتی در مورد نیروی حیاتی وی هم صادقست که اینحالت را با : T'chi یا c'hi و qi بیان می دارند .

سوزن زن ماهر با تعیین نبض ، وضع yang و yen بیمار را مشخص می کند و اگر احساس عدم تعادل بین ایندو انرژی بنماید بیمار در جهت عارضه ای که حدس می زند دامن گیرش خواهد شد معالجه می کند . و بیشتر روی پیش گیری تکیه دارد تا معالجه . اگر بیماری عملا وجود داشته باشد

او شخص را معالجه میکند نه بیماری را . ممکنست عارضه در نتیجه سوء عمل یا عدم تعادل chi که در تمام بدن در داخل دوازده مجرای دو طرفی بنام نصف النهارات جریان دارد ، باشد . هر نصف النهار با يك عنصر داخلی مثل قلب ، ریه یا معده در ارتباطست . در روی هر نصف النهار حدود ۹۰۰ نقطه و هر نقطه بقطر تقریبا يك دهم اینچ برای سوزن زدن وجود دارد .

سوزن زن سنتی ادعا دارد که با قرار دادن سوزنهای ضد زنک (در قدیم از استخوان ، نقره و طلا استفاده میشد) در نقاط معین ، با عمق ها و سرعت های متفاوت بر روی جریان انرژی اثر گذاشته و سبب تحریک یا موجب نابودی آن می گردد و بدینسان با اصلاح تعادل سیستم انرژی ، سبب بهبودی بیمار می گردد (از این روست که نباید سوزن را در عنصر حیاتی فرو برد . نیز نباید سبب ایجاد ضایعه در بدن گردید گرچه لازمت مختصری درد ایجاد نمود .)

علاوه براینکه از سوزن زنی در قدیم برای معالجه بیماریها استفاده می شد ، امروزه از آن در چین برای ایجاد بیهوشی هم استفاده می گردد . در قدیم سوزنها را بطور سطحی در پوست

فرو می بردند و آنها را ۳۰-۱۰ دقیقه بهمان حال باقی می گذاشتند . ولی امروزه هم در معالجه و هم در بیهوشی سوزنها را کمی عمیق تر حدود ۲ اینچ در بدن فرو می برند . بعلاوه سوزنرا در حالیکه بین شصت و انگشتان دیگر دست می چرخد حدود نیم اینچ (۱۲۰ بار در دقیقه) بالا و پائین می برند .

طب سوزنی الکتریکی توسط یک زن بنام چوولین ابداع شده است . در چنین روشی بیمار از طریق سوزن های کاشته شده جریان شدت نیم میلی آمپر بمدت بیست دقیقه دریافت مینماید که سبب بیهوشی و کمرختی کامل منطقه ای که باید شکافته شود می گردد .

بر مبنای گزارش های جدید مجلات موثق تعداد بیماریهائیکه توسط طب سوزنی معالجه می گردند در حال فزونی است - در ۱۹۶۸ یک هیئت پزشکی ارتش چین با تجربیاتی که روی خودشان انجام دادند ثابت کردند که سوزن زدن در روی قدرت سامعه نیز اثر دارد . این تیم ادعا دارد که توانسته است با موفقیت ۹۰ درصد کربهای حاصل از بیماریهای دوران کودکی را معالجه کند . اعضاء تیم برای گواه یازده نفر بچه را ارائه میدهند که تا قبل از ۱۹۶۹ کرونگک بوده اند ولی حالا کاملاً معالجه شده اند . اخیراً اطباء چینی با آمیختن علم سوزن زنی با گیاه پزشکی ، دارو های جدید و با گفتگوی طبیب و بیمار توانسته اند قدمهای موثری در راه معالجه بیماریهای روانی بردارند . با این روش آنها توانسته اند ۷۹ درصد بیماران ، بیمارستان روانی استان هونان را معالجه کنند .

چنین پیشرفتهایی در علم سوزن زنی ، از جانب شوروی نیز که حدود هزار نفر متخصص درین زمینه دارد

گزارش شده است . فیزیولوژیست روسی ، جی . اس . واسیلچنکو با موفقیت از سوزن زنی برای معالجه بیمارانی که خود را خیس می کنند و یا ناتوانی جنسی دارند . و سرد مزاجند استفاده کرده است . ولی سوزن زنهای روسی بندرت از سوزن استفاده می نمایند . بلکه بجای آن از تحریک الکتریکی ، ماساژ پماد گاهی اشعه لازر استفاده می کنند . وانگهی روس ها کمتر روی متون تکیه دارند . روس ها باین نتیجه رسیده اند که در بین شرقی ها ، در پیش قفازیهها محل سوزن با جزئی اختلاف در نقاط مختلف بدن آنها وجود دارد و از طرف دیگر محل سوزن بر حسب نژاد متفاوتست .

سوزن زنهای اروپایی کمال سعی خود را در بیان تئوری و چگونگی کار این روش معمول می دارند . فعلاً یک « انجمن بین المللی طب سوزنی » وجود دارد که مرکز آن در پاریس است .

این انجمن از سال ۱۹۶۶ هر سال یک کنگره برای تبادل افکار در بین متخصصین و محققین امر و بررسی یافته های جدید برپا داشته است .

در کنفرانس سال گذشته که در بادن بادن برپا شد ، سوزن زنهای فرانسوی الگوی یک وسیله اپتیک فیبری را ارائه دادند که توسط آن قادرند تغییرات نبض را تعیین کنند و بدین وسیله شاید بتوان تر باستانی تشخیص نبض را تایید کرد همچنین آنان وسیله ای شبیه کامپیوتر ساخته اند که با یافته های تشخیص نبض کلاسیک تغذیه می شود .

سپس این ماشین داده ها را به زبان غربی برای راهنمایی سوزن زدن

کلاسیک بجهت عضویکه باید معالجه شود ترجمه می کند .

هنوز در غرب تحقیق برای روشن شدن مکانیزم طب سوزنی ادامه دارد . شاید موفق ترین تئوری مدرن که در باب سوزن زنی ارائه شده ، متعلق به رونالد ملزاک نوروپسیکولوژیست دانشگاه مک گیل مونترال و پرفسور پاتریک وال نوروپسیکولوژیست کالج دانشگاهی لندن باشد . بنظر آنان پاره ای مکانیسمهای وقفه دهنده در نخاع شوکی وجود دارند که زمانی سبب انتقال و زمان دیگر موجب بلوکه شدن امواجی می گردند که در صورت رسیدن بمغز بشکل درد بیان می گردند . طبق این نظریه احتمال دارد که پاره ای تحریکات محیطی ، مثل سوزش حاصل از فرو بردن سوزن - با مانع شدن از انتقال امواج تولید کننده درد ، سبب از بین رفتن حس درد شوند .

یک دکتر فرانسوی بنام دکتر جورجس کانتونی از نظریه الکترونیکی سخن بمیان می آورد . دکتر کانتونی باین نتیجه رسیده است که شخص کاملاً سالم دارای یک اختلاف پتانسیل الکتریکی معادل ۳۰-۴۰ میلی ولت بین سر (قطب مثبت) و انگشتانش (قطب منفی) میباشد . ولی اگر سلامتی او بهم بخورد ، این اختلاف پتانسیل کم شده یا حتی معکوس میگردد . دکتر کانتونی میگوید که این تعادل یا عدم تعادل الکتریکی همان چیز است که چینی ها از آن بعنوان « جریان انرژی » سخن میگویند .

در این اغتشاش نظریات مختلف ، دانشمندی چنین وعظ می دارد : « حال که چینی ها از آمیختن طب غرب با طب سنتی چین خوشحالند آیا بر ما نیست که بیشتر از روح شرق الهام بگیریم ؟ »

روشهای گوناگون یادگیری

وبرتری یکی بردیگری از نظر دانشجویان

۶- روش فردی و گروهی

به دنبال بحث فوق گروهی از دانشمندان در این مورد تحقیق می کنند که آیا افراد وقتی بطور گروهی یاد می گیرند و کار می کنند موفق ترند و یا موقعی که بطور انفرادی می آموزند و به این ترتیب روش گروهی را با روش فردی در یادگیری مقایسه می کنند. بنا بر این روان شناسان از رفتار گروهی به عنوان یکی از انواع روش های یادگیری که با دانش آموزان در جهت رسیدن به هدفهای خاص تربیتی کمک می کند یاد می کنند. از لحاظ روان شناسی گروه بر طبق روابط مختلفی که رهبر و اعضا در گروه باهم دارند و نوع تأثیری که این روابط بر فرد فرد اعضا گروه می گذارد مورد بررسی و بحث قرار می گیرد. در صورتی که گروه آموزشی دارای خصوصیات فوق باشد در عین حال دارای تأثیری تربیتی نیز مانند تربیت اجتماعی و ایجاد همستگی و تأثیر متقابل افراد و غیره نیز می باشد. به نظر « تلسن » هدف اولیه آموزش گروهی پیشرفت تفکر خلاقه و تربیت اجتماعی است. افراد یک کلاس درس در حل مساله و تبادل نظر تبحر و مهارت نشان می دهند، و در ضمن، یادگیری در گروه، نیازهای فرد را ارضاء می کند، بطوری که نیروهای افراد بیشتر صرف کارها و حل مسائل بزرگی می شود. یادگیری گروهی در مدارس ابتدایی بیشتر مورد استفاده قرار می گیرد. اما باز

هنوز زود است که نتایج تجارب یادگیری گروهی را در مورد کودکان دبستان بتوانیم به طور دقیق ارزیابی کنیم. اما در نتیجه این تجارب فرضیه هایی جهت تحقیق بوجود آمده است. که باید دقیقاً مورد آزمایش قرار گیرد. بنابر برخی از این فرضیه ها یادگیری فرد در بین گروه افزایش می یابد و تجارب گروه احتیاج به یادگیری و آموختن را در فرد تقویت می کند ..

یکی از آزمایشهای معروف در زمینه یادگیری فردی و گروهی آزمایشی است که در سال ۱۹۳۲ توسط ام. ا. شاول انجام شده است. این خانم ۶ مساله را ترتیب داد و نصف آنرا به افرادی که به تنهایی کار می کردند و نصف دیگر را به افرادی که در گروههای چهار نفری کار می کردند عرضه داشت. افرادی که تنها کار کرده بودند در فعالیت های خود ۷۹ درصد صحیح رفتار کرده بودند، در صورتی که افراد گروه ۴۰ درصد اعمالش صحیح بود و نتایج دومین جلسه آزمایش او نیز نشان داد که وقت متوسط مورد نیاز برای حل مسائل برای گروه ۱۸۹۵ و برای افراد ۲۰۱۵ و همچنین در صد جوابهای صحیح بطور کل برای گروه ۶۲ درصد و برای افراد ۶۰ درصد بوده است.

از آزمایشهای فروان دیگری که در زمینه یادگیری گروهی و فردی انجام شده می توان به آزمایش تیلور و فاوست

اشاره کرد، آنان افراد را با گروه های دوسه نفری به وسیله بازی بیست سوالی مورد مقایسه قرار دادند از لحاظ میزان وقت مصرف شده و تعداد سوال های انجام شده بین گروه های دو نفری و چهار نفری تفاوتی مشاهده نشد ولی نتیجه کار هر دو گروه به مراتب بهتر از افراد بود. تعداد خطاها به نسبت در افرادی کمتر بود و همچنین گروهها بیشتر سوال می کردند.

بطور کلی نتایج آزمایشهای گروهی را می توان این طور خلاصه کرد که در انواع سنجش ها در بعضی مسائل یادگیری گروهی بهتر از یادگیری فردی بوده است و با این همه در این باره باید تحقیقات وسیع دیگری انجام شود تا نتیجه قطعی به دست آید. آنچه مسلم است اینست که کوشش بیشتر مربیان جهان اینست که کیفیت تعاون و همکاری را افزایش بدهند و کیفیت تک روی و رقابت را از بین ببرند.

۷- یادگیری برنامه ای

در سالهای اخیر به تدریج برخی از نتایج آزمایشگاهها در مورد یادگیری از آزمایشگاه به کلاس منتقل شده است و عملاً از نتیجه آزمایشگاهی استفاده می شود. ارتباط جدیدی بین نظر و عمل توسط یادگیری و ماشین های آموزش برقرار شده است. به نظر روان شناسان آمریکائی آموزش برنامه ای

اولین موردی است که فنون آزمایشگاهی مربوط به یادگیری را در مورد مسائل آموزش و پرورش به کار بسته است.

اسکینر تحقیقات آزمایشگاهی مربوط به یادگیری برنامه‌ای را رواج داد و توانست با نوعی «تقویت» در رفتار ارگانیسم مداخله کند. چنانکه کبوتر آزمایشگاهی او یاد گرفت آهنگی بنوازد و یا پینک‌پنک بازی کند و خلاصه رفتار ارگانیسم را به وسیله تقویت به خوبی کنترل نماید. البته یادگیری حیوان بسیار مشکل تر از یادگیری انسان است. روزی دکتر اسکینر به مدرسه دخترش رفت و در کلاس پنجم که دخترش شاگرد آن بود حاضر شد در آن موقع کلاس پنجم درس حساب داشتند، اسکینر از وضع آن کلاس خیلی متعجب شد. دختری در کلاس چند دقیقه‌ای به معلم گوش داد و بعد به پنجره متوجه شد و بعد به یکی از دوستانش چشمک زد و سپس به تصویری که به دیوار آویزان بود نگاه کرد و دو باره به معلم گوش داد. دانش آموزان دیگر هم در تمام ساعت به کارهای دیگر مشغول بودند و چیزی یاد نمی گرفتند. دکتر اسکینر با مشاهده این امر به یاد کبوتر آزمایشی خود افتاد و آن را با شاگردان کلاس دخترش مقایسه کرد.

درجه‌به کبوتر صداهای گوناگون ایجاد می شد، اسکینر خواست که کبوتر به نوبت مخصوصی پاسخ دهد و موفق هم شد.

در کلاس دخترش نیز چیزهای زیادی وجود داشت و صداهای زیاد یا چیزهای مختلفی که ممکن بود توجه دانش آموزان را از موضوعی که معلم شرح می داد دور کند، محصور شده بودند.

در این جا می توان این طور توضیح داد که در دو موقعیت کلاس و آزمایشگاه وضع مشابهی وجود دارد، در آزمایشگاه «اسکینر» دریافت که

باید در موقعی که کبوتر پاسخ به محرک می دهد به آن پاداش داده شود پس هر موقعی که کبوتر پاسخ درست میداد، دانه‌ای ذرت به آن می داد. اسکینر مانند یک معلم خصوصی با کبوترکار می کرد و کبوتر خیلی زود یاد گرفت که پاسخ درست را تکرار کند و رفتار جالب را بیاموزد. اسکینر می دانست که معلم دخترش نمی توانست به تمام دانش آموزان در موقعی که در حضور او هستند پاداش دهد حتی اگر تمام دانش آموزان به آنچه معلم می گوید توجه نداشته باشند، معلم نمیداند با هر کدام از دانش آموزان بطور جداگانه کار کند، و به هر کدام کمک کند که از وقت و استعداد خود حد اکثر استفاده را ببرند بر اثر این امر دکتر اسکینر مصمم شد که اسبابی اختراع کند که به دانش آموزان و دانشجویان مانند یک معلم خصوصی خدمت کند این اسباب می بایستی دقت و توجه دانش آموز را جلب کند و پیشرفت او را بسنجد و او را به یادگیری سریع برانگیزد. اسبابی که اسکینر اختراع کرد اولین ماشین جدید آموزش بود. قبل از آن ماشینی که شاید بتوان گفت یک نوع ماشین آموزش بود به وسیله سیدنی پرسی در سال ۱۹۲۰ در دانشگاه دولتی اوهایو اختراع شده بود، این ماشین برای دانشجو سئوالات و جوابهایی طرح می کرد و چهار جواب ممکن برای هر سؤال ظاهر می شد و شاگرد می بایست جواب درست را انتخاب کند و دگمه‌ای را فشار دهد، اگر درست جواب می داد برنامه بعدی سئوالات ادامه پیدا می کرد و اگر جواب غلط بود عمل ماشین ادامه نمی یافت. البته برنامه‌ای که در ماشین قرار داشت مانند برنامه های ماشین های آموزش فعلی تهیه نشده بود، ولی اطلاعاتی به دانشجو می داد و معلومات او را می سنجید در سال ۱۹۲۰ این ماشین نمی توانست در

مدارس رواج پیدا کند زیرا که اشکالات تربیتی امروز در آن موقع وجود نداشت و مطالعات درباره یادگیری نیز هنوز وسعت پیدا نکرده بود. اما در سال ۱۹۵۰ در نتیجه تحقیقات اسکینر اولین ماشین جدید آموزش اختراع شد. ماشین اسکینر در مقابل دانش آموز در تمام مدت کلاس سئوالات محرکی عرضه می دارد و برای هر سؤال جواب فعالانه‌ای می خواهد. درس و یا برنامه داخل ماشین به مرحله‌های کوچکی تقسیم شده است. اسکینر در نتیجه آزمایشهای خود نشان داد که اگر مرحله‌ها خیلی کوچک باشد یادگیری بسیار راحت و سریع می شود و دانشجو نیز همیشه تشویق می گردد که مرحله به مرحله و قدم به قدم پیش برود، زیرا که بعد از هر مرحله‌ای می داند که پاسخش درست بوده و این خود برای انسان به منزله پاداش است. اسکینر درس حساب دختر خود را مطابق این روش، برنامه ریزی کرد و در ماشین جا داد و مشاهده کرد که دخترش بسیار سریعتر و بهتر از کلاس درس حساب را یاد گرفته. این آزمایش را نیز در مورد دیگران انجام داد و نتیجه ماشین های دیگر آموزشی نیز این موضوع را به اثبات رسانید و پس از آن استفاده از ماشین های آموزش و کتاب های برنامه‌ای رواج پیدا کرد.

ماشین های آموزش بطور کلی به عنوان مکانیزمی که اطلاعات را به دانشجو می دهد و رفتار او را کنترل می کند تلقی می شود. دانشجو با میل و رغبت یاد می گیرد و به ندرت در یادگیری شکست می خورد.

برنامه‌ای که در ماشین ضبط است و یا برنامه‌ای که به صورت کتاب طرح ریزی شده است، (یعنی آموزش برنامه‌ای) مثل یک معلم خصوصی موثر است. ماشین دانشجو را در تمام مراحل یادگیری راهنمایی می کند.

گرم کردن منازل با استفاده از خورشید

فیزیک دان آلمانی بنام نیکلاس لاینگ معتقد است که ، با نور خورشید میتوان منازل را گرم بلکه همچنین خنک کرد . طبق طرح نامبرده ، منازل قرن بیستم با استفاده از نور خورشید گرم و با تشعشع مادون قرمز شب خنک خواهند شد ، بدون اینکه نیازی به منابع انرژی زمینی باشد . برای گرم کردن ، وی آکومولاتورهای ترمال پایش بینی نموده که حرارت را ذخیره نموده و آنها باز میدهد . فورم آنها بگونه صفحاتی خواهد بود که ، بر روی سقف خانه ها و بر روی دیوار های ساختمان نصب میشوند . لاینگ روش خود را در شرایط صحرایی آزمایش نموده و از نتایج حاصله رضایت کامل دارد . در الدینگن که وی سکونت دارد ، یک کوچه را بدینگونه ، مورد آزمایش قرار داده است . در این کوچه حتی یخ بندان روی نداده است .

د . آ . د

و از این راه بهتر یاد می گیرند و دیرتر فراموش می کنند .
یکی از این آزمایشها به شرح زیر است :

دانش آموزان یک کلاس هشتم تمام برنامه جبر سالیانه را در کمتر از نیم سال به وسیله استفاده از ماشین های آموزش تمام کردند ، و دانش آموزان کلاس دیگر هشتم همان برنامه را در طول یک سال بدون استفاده از ماشین های آموزش یاد گرفتند ، بعد از هر دو گروه آزمون بعمل آمد و معلوم شد که نمره های گروهی که با ماشین یاد گرفته بودند بهتر از نمره های گروهی بود که بدون ماشین آموخته بودند . پس از یکسال آزمایش ثانوی بعمل آمد و باز معلوم شد که گروهی که با ماشین یاد گرفته بودند بهتر از عهده تست برآمدند .

در اینجا باید این نکته را تذکر داد و تاکید کرد که ماشین آموزش به خودی خود یک اسباب سحر آمیز نیست و بدون برنامه ای که در آن است جعبه ای ساده است و آنچه در مورد ماشینهای آموزش مهم است برنامه ای است که برای آن تهیه می شود . نه خود آن .

دانشجو ظاهر می شود . دانشجو دو جواب را مقایسه و مشاهده می کند که کلمات مثل یکدیگرند و احساس رضایتی در او حاصل می شود و به همین جهت یاد گیری بقیه مطالب را با اشتیاق فراوان ادامه می دهد و یک بار دیگر کاغذ را به طرف بالا فشار می دهد و مطلب دیگری با سئوالات مربوط به آن ظاهر می شود ، بدین ترتیب ماشین های آموزش اطلاعاتی به دانشجویان می دهند که زود یاد گرفته می شوند و برنامه طوری تنظیم شده که شاید گاهی اوقات دانشجو در تمام برنامه جبر حتی یک اشتباه هم نکند . عده ای از مردم بسیار متعجب می شوند از این که دانشجو تمام برنامه ماشین آموزش را با حداقل اشتباه اجرا می کند . بعضی فکر می کنند که دانشجو نکات تازه ای یاد نمی گیرد و برخی دیگر معتقدند که قدرت عظیمی در ماشین های آموزش وجود دارد . اما هیچیک از این دو عقیده پایه درستی ندارند .

آزمایشها و تحقیقات فراوان ثابت کرده است که واقعا دانشجویان مطالب لازم را توسط ماشینهای آموزش و یا کتاب های برنامه ای سریعتر می آموزند

بطور مثال در اینجا نشان می دهیم که چگونه دانش آموزی جبرا با استفاده از ماشین های آموزش یاد می گیرد . دانش آموز در مقابل یکی از انواع ماشین های آموزش می نشیند ، این نوع ماشین یک جعبه فلزی مانند ماشین تحریر است . یک صفحه آن دارای شیب است و سوراخی به شکل مربع مستطیل در آن قرار دارد و در داخل جعبه برنامه جبر را جای داده اند ، این برنامه جبر در صفحات متعددی چاپ شده و هر ورقه به برگه های مربع مستطیل کوچکی تقسیم شده است . بعضی از برگه ها مطالبی را بیان میکند و بعد سئوالاتی به دنبال آن مطالب می آید . برگه های دیگر جواب هایی برای سئوالات دارد . مثلا در یک برگه چنین نوشته شده است :

در جبر حروف الفبا برای اعداد حسابی به کار برده می شود ، X یکی از حروف الفباست . پس به عنوان یک عدد ... به کار برده می شود . A یک حرف ... است ، پس برای یک عدد حسابی به کار برده می شود . دانشجو تمام مواد برگه را می خواند و وقتی یک فضای خالی می بیند می داند که از او سئوال شده است که کلمات حذف شده را در آن فضا پر کند ، باید تمام مواد برگه را دوباره بخواند تا اینکه کلمه حذف شده را پیدا کند . پس تصمیم می گیرد که اولین کلمه «حساب» و دومین کلمه «الفبا» است . این دو لغت جواب اوست به سئوال هائی که در برگه طرح شده و آنها را در قباب سفید جواب که از سوراخ مستطیل طرف نشان داده می شود می نویسد . اکنون دانشجو حاضر است که جوابهای خود را آزمایش کند که درست یا غلط است .
ته پاک کن مدادش را در وسط سوراخ باریک می گذارد و کاغذ را به طرف بالا می کشد و فوراً برگه ای که جواب درست در آن نوشته شده است علاوه بر پاسخ

بقیه انعکاس پیروزی نفت در مطبوعات مختلف

بقیه قرارداد جدید نفت

اضطراب، و انحراف توجه عمومی از برنامه های جاری به نیاز باشد، و در همه حال، گشاینده راه، و گشاینده گره ها به اراده شاهنشاه بود.

«پیغام امروز»

حاکمیت ملی بر نفت

پس از هفتاد سال که از هنگام انعقاد قرارداد نفت داری میگذرد، ملت ایران باتکاء پایمردی و بیداری خود و با راهنماییهای «آریامهر» شاهنشاه ایران زمین» بدوران ناخوش آیند و اسارت بار امتیازات نفتی پایان داد و با استقرار حق حاکمیت ملی بر منابع و صنایع نفت نمودار دیگری از ناسیونالیسم پیروز ملت ایران عرضه گردید و مسلم این است، که چنین پیروزی برای ملت ایران آسان بدست نیامده است.

سالها پیش از این، آن هنگام که پنجاه سال از سلطه ی هول انگیز سیاست استعماری انگلیس بر منابع و صنایع نفت اندران میگذشت - ملت ایران جنبش وسیع و آزادگی بخش را برای رهائی از تار و پود سیاست استعماری آغاز کرد.

مبارزه ی ملت ایران، نه تنها در مسیر پایان بخشیدن بدوران غارت و چپاولگری استعمار از منابع نفتی ایران بود، بلکه بطور کلی مبارزه ای بود با معیار های جهانی در نبرد برضد سیاست استعماری نسبت به همه ی ملتها که در زیر عنوان «نهضت ملی شدن نفت در سراسر ایران» دنبال گردید و

سرانجام، نخستین مرحله مبارزات پیروز بخش و ضد استعمار ملت ایران با تصویب قانون ملی شدن نفت در سراسر ایران، به نتیجه ی بارز و پیروزی بخش انجامید.

لیکن سیاست های استعماری، همچنان برابر خواست و تقاضای بحق ملت ایران مقاومت مینمودند.

در این سالهای طولانی، پس از وضع قانون ملی شدن نفت تاکنون، کوشش های پی گیری برای درهم شکستن مقاومت غارتگران منابع نفتی ایران صورت گرفت که تمامی این مبارزات مراحل و مقدماتی برای پیروزی نهائی ملت ایران جهت استقرار همه جانبه حق حاکمیت ملی بر منابع و صنایع نفت بود.

اما موضوع اعمال حق حاکمیت ملت ایران بر منابع و صنایع نفت، تنها از نظر اقتصادی و درآمد بس هنگفتی که عاید ملت ایران میشود حائز توجه نیست، بلکه جهات سیاسی و اجتماعی این پیروزی بسی چشم گیر و افتخار آمیزتر میباشد.

اکنون نیز، میان همه کشور های تولید کننده نفت، ایران نخستین کشوری میباشد که حق حاکمیت و نظارت مطلق بر منابع نفتی و صنایع مربوط به آن را اعلام و اعمال مینماید.

بدینسان، قانون ملی شدن منابع و صنایع نفت و مفهوم نهضت ملی شدن نفت در سراسر ایران، در این مرحله از پیروزیها استقرار و جایگزینی شایسته خود را باز یافته است.

«خاک و خون»

ترتیب موقع نفت در اقتصاد شکوفان آینده ما، فقط بعنوان يك عامل پیشرفت و توسعه و ترقی محسوب خواهد شد و همانند منابع کافی دیگر چون مس و آهن صرفا جنبه های اقتصادی و صنعتی آن در حیات سیاسی و اقتصادی ایران مطرح گردیده و اقتصاد ایران بطور قطع در آینده بر پایه اقتصاد بدون اتکاء به نفت پایه گذاری خواهد شد.

سرنوشت نفت بدست ایران

قرارداد حاضر نتیجه مدتها تلاش پیگیر در زمینه تحقق بخشیدن به هدف مزبور بوده و نقطه پایانی است بر دوره هفتاد ساله امتیاز ها در تاریخ صنعت نفت کشور ما. از این پس سرنوشت نفت ما بدست خود ما خواهد بود و این دولت ایران است که هر ساله میزان حوائج خود را که باید از محل تولیدات نفتی کشور مرتفع گردد به شرکت ملی نفت ایران اعلام خواهد نمود تا براساس آن برنامه تولید و استحصال از ذخائر نفتی مملکت را طرح ریزی نماید و باین ترتیب موضوع گفتگو و چانه زدن با اعضای کنسرسیوم در مورد سطح تولید از نظر رفع حوائج کشور منتفی و به سینه تاریخ سپرده شده است.

صنعت نفت ایران با اجرای قرار داد جدید تاریخ نوینی را آغاز مینماید که دردنیای متحول کنونی برخوردار از اصول و مبانی و منافع آن منحصرأ به کشورهای معدودی مانند شوروی رومانی و چین تعاق دارد که در آنها دولت صنعت نفت را در اختیار داشته و آنرا اداره میکند.

نمیداند کسی حال مرا غیر از خدای من

نگاهی سوی کار افتاده‌ئی دیرآشنای من
 که باشد هم شهادت از وی وهم خونبهای من
 گرفتم ناله بی‌تاثیر باشد ناله بی‌حاصل
 محبت میتواند گشت خود مشکل گشای من
 نکردم هرگز از جورش شکایت پیش کس اما
 ز حال من توان دانست رحم بی‌وفای من
 گرفتی ساغر و من مانده دور از گوشه بزم
 کشیدی تیغ و در کوی تو خالی بود جای من
 اگر بند از لبم برداشت ذوق دادخواهیها
 چو من از شورش فریاد کم شد مدعای من
 بهر کس شرح درد اشتیاق کرده‌ام اما
 نمیداند کسی حال مرا غیر از خدای من
 بسوی آشیان میرفتم از گم‌گشتگی عاشق
 که فریاد اسیران قفس شد رهنمای من .

طلب بی‌غمی

این دل ترا گر آرزوی بیغمی کند
 آن کن که نیز موسم گل آدمی کند
 دانی که آدمی چکند وقت نوبهار ؟
 میخوارگی و عاشقی و خرمی کند
 خیزد بیانک بلبل و خسبد میان گل
 با می نشست و خاست بصد مرد می کند
 زانو نگیرد از سر زانوی چنک باز
 با بانک مرغ و ناله نی همدمی کند
 زیرا که هم بیاده تواند شدن خراب
 بنیاد غم اگرچه بسی محکمی کند
 اینست مختصر می و معشوقه و سماع
 تدبیر آنکه او طلب بی‌غمی کند .



نشریه مستقل ملی سیاسی و انتقادی و ارشادی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول و سردبیر علی‌اصغر امیرانی

شماره ۸۸ سال سی و سوم شماره مسلسل ۳۰۱۱ هر هفته دوشماره در روزهای شنبه و سه‌شنبه منتشر میشود

سه‌شنبه ۲ مرداد ماه ۱۳۵۲ مطابق ۲۳ جمادی‌الثانی ۱۳۹۳ برابر ۲۴ ژوئیه ۱۹۷۳

بها : در سراسر کشور ۲۰ ریال . بهای آبونمان سالیانه برای ۱۰۴ شماره ۱۸۰۰۰ ریال

تهران : اول خیابان فردوسی - تلفن دفتر: ۳۹۲۳۶۰ - ۲۱۶۴۵۱ - تلگرافی: خواندنیها - تلکس ۲۷۶۲



«بها»

بسوی افقهای دورتر...

سیکو



SEIKO